

مصلحت اندیشی حضرت باب و سایر پیامبران آسمانی

در ابلاغ پیام الهی: مدارا و مماشات با خلق

نیکوست حال نفسی که در یوم الهی
به اصغای ندایش فائز شد و به افق امرش
توجه نمود. جميع من على الارض در لیالی
و ایام به نوحه و ندبه مشغول بودند که شاید ظلمت
حالکه ایام به نور ظهور سلطان انام روشن و منیر شود
تا صاحبان نظر به منظر اکبر توجه نمایند و به انوار وجه منور
گردند. چون صبح ظهور دمید و نسیم قمیص مرور نمود جميع را در
خواب غفلت یافت، بل بی روح و مرده مشاهده نمود مگر نفوسی که به حبل
محکم تمسک جستند و به ذیل کرم تثبیت نمودند. انشاء الله باید دوستان محبوب
عالمیان در کلّ حین از حقّ مبین سائل و آمل شوند ایشان را بر امر ثابت دارد و از
ظلّ رحمت دور نفرماید. اِنَّهُ لَهوَ الْمُغْنَى الْعَزِيزُ الْكَرِيمِ.

(آیات الهی، ج ۲، ص ۲۰۰)

- پیشگفتار ص ۵
- مقدمه ص ۲۳
- حضرت محمد (ص) ص ۲۷
- ✓ همگامی و همسوئی با خلق، به قیمت صحه گذاشتن بر عقائد کفر آمیز (الغرانیق) ص ۲۸
- ✓ بازگشت از ادعای پیامبری به جهت مصالح دین (صلحنامه حدیبیة) ص ۳۳
- ✓ ملاحظه ضعف خلق و نزول احکام دین به صورت تدریجی (تحریم تدریجی میگساری) ص ۳۵
- ✓ ملاحظه خلق تا جایی که دستورات خدا به تعویق افتد ص ۳۶
- ✓ اوصیای حضرت رسول اکرم (ص) ص ۳۸
- ✓ تقیه ص ۴۳
- حضرت ابراهیم ص ۴۵
- حضرت یوسف ص ۵۲
- شمعون الصفا (پتروس) ص ۵۲
- هارون (جانشین حضرت موسی) ص ۵۳
- حضرت شیث (وصی حضرت آدم) ص ۵۵
- اصحاب کهف ص ۵۵
- حضرت باب ص ۵۵
- ✓ آیات موجود در قیوم الاسماء در خصوص مماشات با خلق ص ۶۰
- ✓ آیات موجود در قیوم الاسماء که اشاره به قائمیت حضرت باب دارد ص ۶۳
- ✓ آیات موجود در قیوم الاسماء که اشاره به رسالت و مظهریت حضرت باب دارد ص ۷۱
- ✓ آیات موجود در قیوم الاسماء مبنی بر آن که حضرت باب حجت خداست ص ۷۶

- ✓ آیاتی از دیگر آثار حضرت باب راجع به مقامشان ص ۷۸
- ✓ توقیعات حضرت باب خطاب به حاجی میرزا آقاسی و حاج محمد کریم خان کرمانی ص ۸۰
- ✓ توقیع قائمیت ص ۸۲
- ✓ مقام حضرت باب: حکمت و مصلحت ستر مقامشان در اوایل ظهور ص ۸۷
- ✓ مراحل دعاوی حضرت باب ص ۹۱
- ✓ جوابیه جناب میرزا محمد علی زنوزی به یکی از علمای شیخیه ص ۹۳
- ✓ بیانات حضرت باب راجع به شخص مستور در پس پرده: مقصود حضرت بهاءالله ص ۹۵
- ✓ سخنی در باب برخی از شبهات ص ۹۹
- بیاناتی از حضرت باب که دارای مفهوم ظاهری و باطنی هستند ص ۱۰۱
- محمد بن الحسن؛ موعود منتظر؛ امام منتظر و حجت منتظر: مقصود مشیت اولیّه ص ۱۰۲
- بقیة الله ص ۱۲۰
- باب ص ۱۲۲
- روشن بودن ادعای رسالت ص ۱۲۶
- کتاب شناسی ص ۱۳۱

• پیشگفتار

چندی است که در سایت های به اصطلاح "پژوهشی" مطالبی راجع به مقام و ادعای حضرت باب درج گردیده که به مصداق آیه کریمه **تُؤْمِنُ بِيَعْضِ وَ تَكْفُرُ بِيَعْضٍ** صرفاً به برخی از آثار ادیان بابی و بهائی استناد شده، و مطابق آیه کریمه **يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا** کلام را از موضع اصلی خویش خارج ساخته و تفسیر به رأی نموده تا نتیجه مطلوب خویش را حاصل کنند؛ مبنی بر آن که، **دعای حضرت باب الله الاعظم و ذکر الله الاکرم** نامشخص و یا صرفاً بابیت امام دوازدهم شیعیان بوده است.

متأسفانه، عدم آشنایی با ادبیات و الهیات ادیان بابی و بهائی، و عدم توجه به هدایات طلعات مقدسه این دو ظهور بدیع آسمانی، باعث سوء تعبیرهایی گشته که به نتایج نادرست و خلاف واقع انجامیده است. حضرت باب در قیوم الاسماء، اولین وحی منزل بر حضرتشان، صراحتاً می فرمایند: **لا تکفروا ببعض الكتاب و تؤمنوا ببعضه**^۱، و ایضاً می فرمایند: **أفتؤمنون ببعض آياتنا و تكفرون بما قد جعل الله من ورائها**، یعنی آیا ایمان می آورید به بعضی از آیات ما و آنچه در پشت/باطن این آیات است را می پوشانید.

همچنین، حضرت باب در بیان فارسی، ام الكتاب دیانت بابی، تصریح می فرمایند که می بایست به کل آثار نازل از حضرتشان ناظر بود تا به حقیقت امر پی برده شود: "علم بیان منوط است بعلم نزول آن از اول تا آخر ... نه اینست که به اول از آخر محتجب گردید ... یا به آخر ناظر شده و نظر در اول ننموده ... ولی هر چه بدیع تر می گردد مراد الهی در آن ظاهر تر است"^۲. لذا، پیش از پرداختن به این مبحث، ذکر مطالبی چند در این مقام ضروری است.

^۱ قیوم الاسماء، سوره ۲۹.

^۲ همان مأخذ، سوره ۳۲.

^۳ بیان فارسی، باب اول از واحد ششم.

نکته اول آنکه، حضرت باب در بین مردم و قومی مبعوث شدند که در مرداب اوهام و خرافات و تعصبات جاهلانه غرق گشته و در خواب غفلت و نادانی فرو رفته بودند و این مردم به صریح بیان حضرت ولی امرالله: " در بین ملل راقیه عالم به صفت جهل و نادانی موصوف و به خشونت و انهماک در تعصبات معروف و در ارضاء مطامع و اهواء زمامداران تا حدّ بندگی و رقیّت محکوم و مفطور، از لحاظ ذلت و حقارت چون سبطیان در ایام حضرت موسی در مصر و از جهت عناد و حمیت جاهلانه مانند یهود در عصر حضرت روح (حضرت عیسی) و در ضلالت و دوری از حقیقت به مثابه عبده اوثان در جزیره العرب هنگام ظهور حضرت ختمی مرتبت (حضرت محمد ص) محسوب می شدند. در رأس معاندین و مخالفین جمعی از علماء رسوم و پیشوایان قوم شیعه قرار داشتند که به غایت متعصب و فاسد و از رتبه و مقام خویش در خوف و هراس بودند. این جماعت که زمام ناس در قبضه قدرت آنان واقع با جمیع افکار مترقی و طالب حرّیت و آزادی مخالفت می نمودند"^۴.

شاید حدیثی که از امام صادق (ع) در باب علائم ظهور قائم روایت شده نیز، وصف الحال دینداران آن دوران باشد که فضیل از امام صادق (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود: " چون قائم (ع) قیام می کند در مقابلش از جهال کسانی می ایستند و مخاصمه می کنند که در جهالت و نادانی سخت تر و شدید تر می باشند از جهال ایام جاهلیت که در مقام رسول خدا (ص) ایستادند و با وی مخاصمه کردند؛ عرض کردم این چگونه می باشد؟ فرمود: رسول خدا به خلائق مبعوث گردید در حالتی که ایشان به بتنهائی که از سنگ و چوب و تخته ساخته شده بودند عبادت می کردند و قائم (ع) ما در وقتی که قیام می نماید به خلائق مبعوث می شود در حالتی که همه ایشان کتاب خدا را به عقاید باطله خود تاویل می کنند و به عقاید خود به آیات آن حجت و دلیل می آورند"^۵.

^۴ قرن بدیع، صص ۴۱ - ۴۲.

^۵ ولی ارومیه: ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار علامه مجلسی، ص ۶۱۶.

باری، حضرت باب در یک چنین موقعیتی به رسالت الهی‌شان مبعوث شدند که مردم زمان در خصوص شخصیت و مقام موعودشان، قائم آل محمد، از حقیقت بسی دور بودند، درست همان عقاید نادرستی که یهودیان نسبت به مقام مسیح موعود داشتند.

مردم آن زمان به دلیل عدم درک معانی حقیقی نشانه‌ها و علائم ظهور، طی هزار سال، اعتقاداتی خلاف واقع حاصل کرده بودند. آنان منتظر بودند که نشانه‌های ظهور قائم که با عنایت به ادبیات آن زمان ذکر شده به ظاهر آشکار گردد -- مانند خروج دجال^۶، خروج سفیانی و خسف در بیداء^۷، صیحه آسمانی، طلوع خورشید از مغرب، ظاهر شدن دست و یا نشانه‌ای با خورشید در آسمان -- آنان منتظر قائم موعودی بودند که "شمشیرش آتشبار"^۸ باشد، "مخالفین را با شمشیر درو کند"^۹، "اهل باطل را از دم شمشیر گذرانده همه را تار و مار کند"^{۱۰}. حال آن که ادبیات آن زمان تأویلی بوده و اغلب این نشانه‌ها توسط ائمه اطهار به زبان رمز و راز گفته شده و ظهور اکثر این بشارات به صورت معنوی بوده نه ظاهری! به فرموده حضرت بهاءالله: "علامات ظهور مظاهر مقدسه که در کتب سماویه نازل شده از آیات متشابهه و دارای معانی

^۶ در خصوص دجال آمده است: "چشم راستش ممسوح (یعنی حتی جای چشم هم ندارد) و چشم دیگرش روی پیشانی ... در دریاها فرو می‌رود با آفتاب می‌چرخد، مقابل او کوهی از دود است و پشت سرش کوه سفیدی است که مردم خیال می‌کنند آن نان خوراکی است ... هر قدمش یک فرسخ (۶ کیلومتر) زمین زیر پای او به تندی رد می‌شود، به هیچ آبی نمی‌رسد مگر آن که روز قیامت آن آب خشک می‌شود" (سال ظهور یا علائم حتمی قائم، ص ۲۳).

^۷ در خصوص خسف در بیداء مذکور است: زمانی که لشکر سفیانی حضرت قائم را تعقیب می‌کند؛ "لشکر به بیابانی بین مدینه و مکه می‌رسد. در این هنگام جبرئیل فریاد زده به زمین لگد می‌کوبد، زمین دهان باز می‌کند و همه لشکر (سفیانی) در زمان فرو می‌روند" (سال ظهور یا علائم حتمی قائم، ص ۴۲).

^۸ مهدی موعود، ص ۲۸۹.

^۹ همان مأخذ، ص ۳۴۲.

^{۱۰} همان مأخذ، ص ۳۴۶.

باطنیه می باشد" ^{۱۱}. این مردم در خصوص مقام و شخصیت قائم موعود نیز اعتقادات صحیحی نداشتند؛ آنان منتظر بودند که شخصی معلوم به عنوان امام دوازدهم که حدود هزار سال غائب بوده ^{۱۲} به عنوان وصی حضرت رسول (ص) و امام دوازدهم ظاهر گردد و ترویج دیانت اسلام و احکام اسلامی و کتاب آسمانی

^{۱۱} قاموس ایقان، ج ۳، ص ۱۳۴۱.

^{۱۲} جالب توجه آنکه، از امام رضا (ع) در حدیثی آمده است: **و لو كان الله يمد في أجل أحد من بني آدم لحاجة الخلق إليه لمد الله في أجل رسول الله (صلى الله عليه وآله) (رجال الكشي، ص ۴۵۸)**، یعنی اگر خداوند می خواست طول عمر کسی را به واسطه احتیاج مردم به او طولانی کند عمر رسول الله (ص) را طولانی می کرد (رجال کشی، ص ۴۵۸؛ همچنین بنگرید: بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۴۸، ص ۲۶۵). همچنین، در آیه ۳۴ سوره انبیاء آمده که برای هیچ بشری ماندن در دنیا را قرار ندادیم: **وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ** (انبیاء/ ۳۴)، یعنی "و ما به هیچ کس پیش از تو عمر جاویدان ندادیم (تا برای تو بدهیم) وقتی تو / محمد (که محبوب ترین بنده ما هستی) وفات خواهی یافت، آیا آنها (که منتظر فوت تو هستند) تا ابد زنده خواهند ماند؟" (ترجمه کاویانپور).

به جنس بشر هیچگه نارسد که بر او ببخشیم عمر ابد

و در آیه ای دیگر می فرماید: **وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْلَمُونَ** (یس/ ۶۸)، یعنی "و به هر کس عمر طولانی دهیم، او را در عرصه آفرینش [به سوی حالت ضعف، سستی، نقصان و فراموشی] واژگونش می کنیم پس آیا تعقل نمی کنند؟" (ترجمه انصاریان). از سوی دیگر، اگر فرضاً احادیثی که قائم را فرزند امام یازدهم، امام حسن عسکری، نامیده اند درست باشد، احادیثی موجود است که باب بداء را کاملاً باز گذاشته است که موعود مسلمین صرفاً نباید فرزند بلا فصل امام حسن عسکری باشد، بلکه می تواند فرزند و یا از نوادگان او باشد؛ چنانچه در حدیثی آمده که حضرت صادق (ع) فرمود: خداوند وحی فرستاد برای عمران که من فرزندی نیکو و با برکت به تو موهبت می کنم که کور مادرزاد را شفا دهد و به اجازه خدا مرده را زنده گرداند و خدا او را به سوی بنی اسرائیل مبعوث گرداند. عمران هم به زنش حنه که مادر مریم بود خبر داد، وقتی حنه باردار شد باور می داشت که پسر است ولی چون دختر زانید گفت پروردگارا من که دختر زانیدم؟! با اینکه می دانم پسر مثل دختر نیست (مقصودش این بود که دختر پیغمبر نمی شود) خداوند هم فرمود: خدا داناتر است که مادر مریم چه زانید. وقتی خداوند عیسی را به مریم موهبت کرد او همان پسری بود که خداوند به عمران مژده و وعده داده بود بنابراین ما هم هر گاه درباره یکی از مردان خود چیزی گفتیم ممکن است راجع به نوادگان او باشد منکر آن نشوید (مهدی موعود، ص ۸۸۷). همچنین از قول امام صادق علیه السلام آمده است: هر گاه درباره مردی سخنی گوئیم و در او نباشد و در فرزند یا نوه او باشد، انکار نکنید، زیرا خدای تعالی هر چه خواهد می کند (اصول کافی- ترجمه مصطفوی، ج ۲، ص ۴۸۵). جالب است که، از امام صادق (ع) روایت شده که آن حضرت می فرمود: " این امر در خصوص من بود یعنی از مشیت الهی چنین گذشته بود که من خروج بکنم و زمین را پر از عدل گردانم لیکن بداء واقع شد؛ پس آنرا خدای تعالی تأخیر نمود و در خصوص ذریه من بعد از این هر چه می خواهد می کند" (ولی ارومیه: ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار علامه مجلسی، ص ۴۱۰). حال سؤال اینجاست که اگر بنا بود شخص امام صادق (ع) قائم آل محمد باشد، چرا امام صادق (ع) غیبت اختیار نفرمود تا در زمانی مناسب ظاهر شود؟ (اگر در این حدیث دقت شود حقیقت و حکمت آیات قرآنی فوق، حدیث امام رضا و احادیثی که در خصوص بداء ذکر شد مکشوف می گردد).

قرآن نماید - حال آنکه مطابق احادیث مرویه اسلامی، خداوند به قائم آل محمد، حضرت باب، حکمت و دانش بخشید و به مصداق بیان **وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ**^{۱۳} او را از مرسلین قرار داد و آن حضرت پس از قیام مطابق احادیث مرویه به این بیان اقرار نمود: "پس پروردگار من شریعتی و نبوتی به من عطا فرمود و مرا از جمله فرستادگان گردانید"^{۱۴}؛ آن حضرت امر و دستوری غیر از آنچه بود آورد: **جَاءَ بِأَمْرِ غَيْرِ الَّذِي كَانَ**^{۱۵}؛ خداوند دین را به وسیله او ختم کرد چنانچه توسط رسول اکرم (ص) گشود: **يَخْتِمُ اللَّهُ بِهِ الدِّينَ كَمَا فَتَحَ بِنَا**^{۱۶}؛ آن حضرت با مردم بر کتاب جدید بیعت کرد: **يُبَاعِعُ النَّاسَ عَلَى كِتَابٍ جَدِيدٍ**^{۱۷}؛ آن حضرت با دینی جدید و کتابی جدید و قضاوتی جدید قیام نمود و اخبار **يَقُومُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ قَضَاءٍ جَدِيدٍ**^{۱۸} مصداق یافت؛ و بالاخره مقام شامخ آن حضرت به مصداق احادیث مرویه: " **يُنزَّلُ عَلَيْهِ مَا لَمْ يُنزَلْ عَلَى الصَّادِقِينَ وَ الرُّسُلِ وَ الْمُهْتَدِينَ**^{۱۹}، یعنی نازل خواهد شد بر قائم چیزی که نازل نشده است بر صدیقین و مرسلین و مهتدین"؛ همچنین، " **يُعْطِيهِ اللَّهُ جَلًّا وَ عَزًّا مَا أُعْطِيَ النَّبِيِّاءَ وَ يَزِيدُهُ وَ يُفَضِّلُهُ**^{۲۰}، یعنی خدای تعالی آنچه به پیامبران داده به او نیز با اضافات بیشتری خواهد داد"، آشکار و نمایان است.

با توجه به این تصورات نادرست مردم نسبت به مقام موعودشان، حضرت باب در اوایل ظهور با مردم زمان نهایت مدارا و مماشات نموده تا آنها محتجب نگشته و تدریجاً حقایق امر بر ایشان مکشوف گردد؛ چرا که هدف آن حضرت به عنوان یک مربی آسمانی راهنمایی، هدایت و نجات خلق بود. در کتاب بیان فارسی،

^{۱۳} الغيبة للنعماني، ص ۱۷۴.

^{۱۴} ولی ارومیه: ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار علامه مجلسی، ص ۵۵۰.

^{۱۵} الكافي، ج ۱، ص ۵۳۶.

^{۱۶} بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵۱، ص ۸۴.

^{۱۷} همان مأخذ، ج ۵۲، ص ۱۳۵.

^{۱۸} الغيبة للنعماني، ص ۲۳۳.

^{۱۹} الكافي، ج ۱، ص ۴۸۳.

^{۲۰} الغيبة للنعماني، صص ۱۴۶ - ۱۴۷.

ام الكتاب دیانت بایی، مذکور است: " زیرا که خداوند مقتدر بر هر شیئی بوده و هست و در هر کور به هر قسم مصلحت کل خلق است اسباب را جاری خواهد فرمود"^{۲۱}.

شاید این تدبیر الهی همان چیزی است که در روایات اسلامی به عنوان تقیه قائم بدان اشاره رفته که قائم سنت تقیه از حضرت یوسف را به همراه خواهد داشت -- در آثار ادیان بایی و بهائی این تدبیر الهی به عناوین مختلفی چون "ملاحظه حکمت"، "مدارا در بیانات"، "فضل و ترحم بر خلق"، "توجه به تحمل خلق"، "فضل و رحمت در حق مسلمین"، "نجات از صعق"، "حفظ مؤمنین از ظلم و ستم معرضین" و "مکر الهی و به اصطلاح مکروا و مکرالله" ذکر گردیده است.

نتیجتاً، در این اوراق بر آنیم که حکمت این تدبیر یا به اصطلاح تقیه را در ظهورات مظاهر مقدسه الهی مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم. در اصول کافی آمده است: " امام صادق (ع) فرمود: هر چه این امر (ظهور امام قائم ع) نزدیک تر شود تقیه شدید تر شود (زیرا بدعت و ستم توسعه یابد و اظهار حق خطرش بیشتر شود)"^{۲۲}. حضرت عبدالبهاء نیز تصریح می فرمایند که بدایت امر حضرت باب "زمان تقیه بود"^{۲۳}.

نکته دوم آنکه، صریح بیان حضرت ولی عزیز امرالله، کتاب بیان که ام الكتاب دیانت بایی و " محور آثار دور بیان محسوب" و "مشمول بر حدود و احکام شرع بدیع و متضمن اشارات و بشارات بهیه راجع به ظهور من یظهره الله و شؤون و مقامات آن وجود مقدس و انذارات شدید به اهل بیان می باشد" و " این منشور الهی متضمن اصول و قواعد و احکام و فرائضی است که متعمداً به نحو شدید و غلیظ تشریح گردیده و منظور از آن انهدام تأسیسات عتیقه بالیه و ایقاز رؤسای دین و انتباه غافلین از رقد غفلت و خمودت و ایجاد انقلاب و تحوّل جدید در قلوب نفوس و تمهید سبیل برای ظهور دور بدیع بوده است"، تنها منبعی است

^{۲۱} بیان فارسی، الباب الثالث و العشر من الواحد الثالث.

^{۲۲} حاج سید جواد مصطفوی: ترجمه اصول کافی، ج ۳، صص ۳۱۲ - ۳۱۳.

^{۲۳} مکاتیب، ج ۱، ص ۳۲۷.

که " بر خلاف بسیاری از آثار ثانویه مبارک (حضرت باب) که دستخوش تصحیف و تحریف واقع گردیده به کلی از هر گونه تصرف محفوظ و مصون باقی مانده است"^{۲۴}.

مضاف بر مطالب فوق، از آنجایی که حضرت باب در آثار اولیه شان، نظر به اصل حکمت و مصلحت، در بیان حقیقت امر مراعات نموده و به تلویح سخن رانده اند؛ لذا دیگر آثار حضرت باب، می بایست در کنار کتاب مستطاب بیان و با توجه و اتکاء به این میزان که بزرگترین اثر تشریحی دیانت بابی و محور آثار و ام الکتاب دور بیان است مورد مطالعه و بررسی و تعبیر و تفسیر قرار گیرد -- کتابی که در آن، صراحتاً مقام قائمیت، مظهریت و مبشریت حضرت باب مذکور؛ حقیقت مظاهر ظهور که همان مشیت اولیه است تشریح؛ احکام و تعالیم دور بیان تشریح و عهد و میثاق الهی مبنی بر درک ظهور قریب الوقوعی اعظم از حضرت باب از مؤمنین به آن شریعت گرفته شده است.

لازم به ذکر است که، اگر تلاشی جهت تأیید صحت و سقم تمامی آثار دیانت بابی صورت نگرفته بدان جهت بوده که پس از ظهور دیانت بهائی که موعود دیانت بابی است، آثار دیانت بهائی میزان بوده و مطمح

^{۲۴} قرن بدیع، صص ۸۳ - ۸۴.

در کتاب عهد اعلی مذکور است: " از همان بدایت ظهور که آثار قدیمی حضرت باب انتشار یافت و نسخ آن به دست معاندین و مخالفین شریعت بابی افتاد بنای تحریف و اساس تبدیل در آنها گذاشته شد ... این عمل مخصوصاً در شیراز که علما و ملاها به صورت جدی تری در صدد تزییع امر و تخدیش اذهان نفوس بودند انجام گرفت. حضرت باب در ضمن لوحی که از مسقط به اعزاز حاجی میرزا سید علی خال اعظم نازل شده است می فرماید: ظاهر در شیراز دزدی هائی خودشان کرده مثل آن سوره فرستاده باشند، می گویند صحیفه از ادعیه برداشته شده الان دو ورقه دعا بر استعجال نوشته که مضمون و عبارتش در هیچ دعائی نیست" (عهد اعلی، ص ۴۳۹).

محمد بن سلیمان تنکابنی در کتاب "قصص العلماء" می نویسد: " این فقیر در زمان غلو بابی ها در قزوین، قرآنی در مقابل قرآن ایشان ساختم و اقتباس کردم. از آن جمله گفتم: ((يَا أَيُّهَا الشَّيْخُونَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَرْسَلَ رَسُولًا وَنَصَبَ رَسُولَهُ وَصِيًّا فَجَعَلْتُمْ وَصِيَّهُ إِلَهًا قَدِيرًا))" (قصص العلماء، ص ۶۹).

نظر می باشد؛ چرا که آثار دیانت باری، من جمله کتاب بیان، میزان الهی بوده تا یوم ظهور من یظهره الله:
"انّ البیان میزان من عندالله الی یوم من یظهره الله"^{۲۵}.

با این تفاسیر، اگر چه در قیوم الاسماء، اولین کتاب نازل از حضرت باب در تفسیر سوره یوسف^{۲۶}، آن حضرت در تعداد کثیری از آیات ادعای رسالت و مظهریت، نزول وحی و کتاب آسمانی نموده، و حضرتشان خدا را گواه می گیرند که در همان کتاب اول چیزی را فروگذار نکرده اند: **سبحانک اللهم فاشهد علی فانی انا ما فرطت فی الكتاب الاول من شیء**^{۲۷}؛ و صریح بیان آن حضرت "حقایقی در ضمن این تفاسیر موجود است که شخص مجاهد را به مقصود و مطلوب خویش می رساند"^{۲۸}؛ لیکن، آن حضرت در همان اوایل ظهور، به دلیل تعصبات و خرافات و گمراهی بیش از حد مردم زمان و اعتقادات نادرستشان در خصوص مقام قائم موعود، **صراحتاً**، مقام قائمیت خویش را نزد همگان اعلان ننموده و بعضاً بیاناتی فرموده که در ارتباط با محمد بن الحسن که موعود منتظر مردم آن زمان بود می باشد -- گو آنکه حقایقی روحانی در این بیانات نهفته است. به عبارتی، حضرت باب در اوایل ظهور در بیان حقیقت امر نهایت مصلحت و حکمت را بکار برده و حقیقت را به جهت ملاحظه خلق صریحاً و آشکارا بیان ننموده تا نفوس تدریجاً آماده گردند. آن حضرت، پس از حدود سه سال^{۲۹} از اظهار امرشان، در کتاب مستطاب بیان که ام

^{۲۵} بیان فارسی، الباب السادس من الواحد الثانی.

^{۲۶} از حضرت باب در خصوص تفسیر سوره یوسف مذکور است: "بدان که عدد یوسف ۱۵۶ (منظور به حروف ابجد) عدد قیوم است و مراد قائم آل محمد علیه السلام است و اوست حی قیوم و ازین جهت بود در بدء ظهور سوره اسم خود را تفسیر کرده" (ظهور الحق، ج ۳، ص ۲۲۳).

^{۲۷} ظهور الحق، ج ۳، صص ۱۶۵ - ۱۶۶.

^{۲۸} تاریخ نبیل، ص ۲۶.

^{۲۹} در باب هشتم از واحد ششم بیان فارسی مذکور است: "حال قریب به سه سال متجاوز است و امرالله ظاهر شده" انتهی.

الکتاب دیانت بابتی است صراحتاً قائمیت و مظهریت و شریعت مستقله خویش را اعلان می دارند. همچنین، حضرتشان در دیگر آثار نازل در ماکو و چهریق صریحاً مقام خویش و حقیقت امر را اعلان داشته؛ بالاخص، در توقیع قائمیت علناً قائمیت خویش را اعلان نموده و با یک چنین بیانات و خطابات غرا و مهیمنی حجت را بر همگی تمام می کنند: " قل انه لمهدی موعود فی ام الکتاب قل انه صاحب حق کل به یعودون قل انه قائم حق کل به موقنون ... انا قد نزلنا ذلك الكتاب رحمة من لدنا للعالمین لنلا یقول احد لو علمنی الله ظهور مهدی او رجع محمد و الذین هم شهدا من بعده ثم المؤمنون لکنتم من المحضین"^{۳۰}. حضرت باب در مجلس محاکمه شان در تیریز نیز، صراحتاً، مقام خویش را اعلان داشتند که حتی مخالفین دیانت بابتی به این مطلب اشاره نموده اند؛ چنانچه تنکابنی در کتاب "قصص العلماء" ذیل مبحث "مناظره علما با باب" می نویسد: " باب گفت: من آن کسم که هزار سال است که انتظار ظهور مرا می کشید. حاجی ما محمد گفت: یعنی شما مهدی صاحب الامرید؟ باب گفت: بلی"^{۳۱}.

از سوی دیگر، در اجتماع بدشت استقلال ظهور و شریعت حضرت باب جهراً اعلان می گردد. در ناسخ التواریخ مذکور است که پس از واقعه بدشت جناب طاهره، از اولین مؤمنین به حضرت باب، " بر منبر می رفت و بی پرده نطق می کرد که تکالیف قبلیه منسوخ و احکام جدیده را پس از غلبه تام وضع خواهد کرد و اکنون ایام فترت است"^{۳۲}.

خلاصه کلام آنکه، به تصریح حضرت ولی عزیز امرالله، سه سال آخر حیات حضرت باب (از ۶ سال دوران رسالتشان)، مهمترین دوران رسالت آن مظهر مقدس الهی بوده و " در این سنین پر انقلاب آن طلعت وهاب نه تنها مقام و رسالت عظیم خویش را رسماً و علناً اعلام فرمود بلکه در اثر نزول آیات که چون غیث هاطل از قلم ملهمش جاری بود احکام و تعالیم اساسیه دور بیان را تشریح و عهد و میثاق حضرت

^{۳۰} ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۶۶؛ معنای کامل این توقیع، ذیل مبحث "توقیع قائمیت" آمده است.

^{۳۱} قصص العلماء، ص ۷۴.

^{۳۲} ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۱۰.

یزدان را که حافظ وحدت و صیانت تابعان و مایه حصول استعداد برای درک ظهور اعظم و اقوم از ظهور خویش بود تأسیس فرمود. در طی ایام اولیّه حبس آن وجود مبارک در قلعه چهریق بود که استقلال و اصالت امر بدیع بر اصحاب کاملاً معلوم و مفهوم گردید و آن جنود مجتهد به کمال ایمان و ایقان به انتشار امر رحمان قیام نمودند و در همان حین که اصول و مبادی ظهور جدید از قلم شارع مجید در جبال آذربایجان تنظیم می گردید حلول دور اعظم با تشکیل اجتماعی بزرگ از دوستان و محبان پر شور و هیجان امرالله در حوالی مازندران ابلاغ و مقاصد و مآرب حقیقیّه آن علی رؤوس الاشهاد واضح و آشکار گردید^{۳۳}.

باری، شواهد به جا مانده حاکی از آن است که اولین مؤمنین به حضرت باب که به حروف حیّ تسمیه گشتند و به فرموده حضرت ولی امرالله " مکن اسرار الهی"^{۳۴} شدند، و همچنین برخی دیگر از مؤمنین اولیّه، ضمن آنکه به مقام آن حضرت واقف بوده از فاش کردن مقام واقعی آن حضرت در اوایل ظهور نهی شده بودند. در کتاب دلائل سبعة ضمن اشاره به عدم آمادگی خلق، بیان می گردد که برخی از اصحاب نهی از اظهار مقام آن حضرت شده بودند: " قسم به ذات مقدّس الهی که من حیفم می آید که کسی مرا بشناسد. زیرا که عرفان حقّ صرف عرفان الله است و حبّ او حبّ الله و چون حدّ این خلق را می دانستم از این جهت امر به کتمان اسم نموده بودم"^{۳۵}.

^{۳۳} قرن بدیع، ص ۹۲.

^{۳۴} همان مأخذ، ص ۴۷.

^{۳۵} در ادامه این مطلب آشکار می گردد که عدّه ای در همان اوایل ظهور به مقام واقعی آن حضرت پی برده بودند؛ چنانچه می فرماید: " و این تنزل دلیل از برای تبصر تو بوده، و انا اهل بصیرت و حکمت الهیه ازلیه مستغنی بودند از این نوع استدلال...".

جناب فاضل مازندرانی نیز تصریح می فرمایند که در سه سال اول از دوره حضرت باب: "عهه ای از عالیمقداران مؤمنان، مقام آن حضرت و هدف امرش را کما هو حقّه می دانستند؛ ولی مأمور به کتمان و ملاحظه احتیاط بودند تا موقع فرا رسد و حجاب از چهره مقصود بر افتد" (رهبران و رهروان در تاریخ ادیان، ج ۲، ص ۴۲۸).

در سوره ۳۱ قیوم الاسماء نیز اشاره می‌گردد که مشیت الهی بر آن بوده که در همان اوایل ظهور، برخی به حقیقت امر واقف شوند: و انا نحن قد كشفنا الاغبار من عين عبدنا الذی قد كان فی هذه الايام علی الحق الاکبر كما قد شاء الله فی حقك انه قد كان بالعالمین علیما، مضمون بیان: و ما برداشتیم غبار را از دیده برخی از بندگانمان که در این ایام به حق اکبر رسیدند همان طور که خداوند در حق تو خواست؛ او به تمام عالمیان علیم است.

بیان حضرت باب خطاب به حروف حی نیز مؤید آن است که آنها به اسرار امر الهی آگاه شده بودند: "ای یاران عزیز من، شما در این ایام حامل پیام الهی هستید خداوند شما را برای مخزن اسرار خویش انتخاب فرموده تا امر الهی را ابلاغ نمائید... زیرا این روز همان روز است که خداوند مجید در قرآن فرموده: **الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيَهُمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** ... ای حروف حی، ای مؤمنین من یقین بدانید که عظمت امروز نسبت به ایام سابق بی نهایت بلکه قابل قیاس نیست. شما نفوسی هستید که انوار صبح ظهور را مشاهده کردید و به اسرار امرش آگاه شدید کمر همت محکم کنید و این آیه قرآن را بیاد آرید که درباره امروز می‌فرماید: **"وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا"** ... به واسطه اعمال نیک به حقانیت کلمة الله شهادت دهید و این آیه قرآن را همواره در نظر داشته باشید که می‌فرماید: **وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالِكُمْ**"^{۳۶}.

^{۳۶} تاریخ نبیل، صص ۷۳ - ۷۴.

معنی آیه آخر؛ آیه ۳۸ سوره محمد: یعنی و اگر شما روی بگردانید خدا قوم دیگری به جای شما می‌گذارد، قومی که دیگر مثل شما نیستند. در تفسیر آیه فوق، در "در المنثور" سیوطی آمده است: **"قال لما نزلت و ان تتولوا يستبدل قوما غيركم قيل من هؤلاء و سلمان رضی الله عنه إلى جنب النبي صلى الله عليه و سلم فقال هم الفرس و هذا و قومه (الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۶، ص ۶۷)، یعنی چون آیه " و اگر شما روی بگردانید خدا قوم دیگری بجای شما می‌گذارد؛ قومی که دیگر مثل شما نیستند" نازل شد، از حضرت رسول سؤال شد که این قوم چه کسانی هستند؟ و سلمان در کنار حضرت محمد (ص) نشسته بود. حضرت به سلمان اشاره کرد و گفت. از نژاد این مرد و از فارس می‌باشند. لازم به ذکر است که در پنج آیه از آیات قرآن کریم، به جایگزینی امتی دیگر به جای امت حضرت محمد (ص) اشاره شده است: ابراهیم/ ۱۹؛ نساء/ ۱۳۳؛ انعام/ ۱۳۳؛ مائده/ ۵۴ و محمد/ ۳۸؛ که در تفسیر این آیات آمده، آن قوم ایرانیان می‌باشند.**

حتی سپهر در ناسخ التواریخ اظهار می دارد که خواص اصحاب حضرت باب به مقام آن حضرت، به عنوان مهدی موعود، واقف بودند: " با خاصگان خویش گفت آن مهدی صاحب الامر که مردم انتظارش برند منم ... سال دیگر دعوت خویش را در مکه ظاهر خواهم ساخت"^{۳۷}.

اعتضاد السلطنه نیز به همین مضمون می نویسد: " از هر کس مطمئن می شد با او می گفت من باب الله هستم فادخلوا البيوت من ابوابها ... هر کس را نزد خود محرم و صدیق تر دانست از حد تجاوز نمود و با خاصان خویش گفت آن مهدی صاحب الامر که مردم انتظارش برند، منم"^{۳۸}.

باری، ملاحسین بشرویه اول مؤمن به حضرت باب می باشد و اگر چه در خصوص ملاقات وی با حضرت باب به صریح بیان حضرت ولی امرالله: " از کیفیت و چگونگی آن لילה مقدسه جز آنچه که از لسان ملا حسین شنیده شده اطلاع مبسوطی در دست نیست"^{۳۹}، لیکن بنا به گزارشی که از جناب ملاحسین به جای مانده، ایشان در شب بعثت که به حضور حضرت باب مشرف می شوند " علامات قائم موعود را با حضرت باب تطبیق داده و سپس کلید دو مسأله ای که ملاحسین علامت صدق دعوی قائم آل محمد قرار داده بود -- یکی رساله ای شامل مسائل مشکله و اقوال متشابهه و دوم تفسیر سوره یوسف -- توسط حضرت باب مفتوح گشته و ملاحسین پس از طلب حجت، اول مؤمن به حضرت باب محسوب می گردد^{۴۰}؛ و به تصریح بیان حضرت ولی امرالله، ملاحسین بشرویه به مقام قائمیت حضرت باب در همان شب لبیک می گوید: " پس از ذکر سوالاتی که از محضر انور نموده و اجوبه کافیه شافیه که از لسان اطهر جاری شده ... کل مدل بر عظمت روح و علو ذات و حقانیت دعوی مبارک نسبت به مقام قائمیت است"^{۴۱}.

^{۳۷} جلد نخست از مجلدات قاجاریه، ص ۴۲۷.

^{۳۸} فتنه باب، ج ۱، صص ۷ - ۸.

^{۳۹} قرن بدیع، ص ۴۳.

^{۴۰} تاریخ نبیل، صص ۴۴ - ۴۹.

^{۴۱} قرن بدیع، صص ۴۳ - ۴۴.

ملاحسین در خصوص شب بعثت اظهار می دارد: " حقیقت امر الهی که در آنشب غفله بر من آشکار شد مانند صاعقه تا مدت زمانی سرپای وجود مرا در قبضه اقتدار داشت. چشم من از تابش شدیدش خیره بود و قوه عظیمه اش هستی مرا مسحّر ساخت^{۴۲} ... جهان را چون مشتی خاک در کفّ خویش اسیر یافتم و ندای ملائکه آسمانی را در قلب و فؤاد استماع نمودم که به اهل عالم صلا میزد که ای خفتگان بیدار شوید و ای غافلان هشیار گردید صبح هدایت طالع شده و آفتاب حقیقت ساطع گشته ابواب رحمت الهی باز است داخل شوید و خود را از این عنایت و موهبت محروم ننمائید"^{۴۳}.

حضرت باب نیز، در باب هفتم از واحد ششم کتاب بیان، با اشاره به شب بعثت در خصوص ملاحسین بشرویه ای می فرمایند: " چنانچه جوهر کل وجود در حین استماع مؤمن گشت با آن مناعت و ارتفاعی که در کینونت او بود که مقترن با کل نتوان ذکر کرد".

طاهره قره‌العین، از هیجده تن مؤمنین اولیه به حضرت باب - حروف حی، در مکتوبی که از سال ۱۲۶۱ هجری قمری (یعنی یک سال پس از اظهار امر حضرت باب) از ایشان بجا مانده، صراحتاً حضرت باب را از مرسلین الهی می خواند: " و حجت و بینة ایشان ... علی الانام تفسیر مبارک و صحیفه مکنونه می باشد ... و ما کان لرسول ان یأتی بأیة الا باذن الله"^{۴۴}.

در توقیعی از حضرت باب در خصوص جناب طاهره آمده است: اما ما سنلت عن الطاهرة هی التی آمنت بریها و خالفت من نفسها و خشیت من عدل ربها و راعت یوم لقاء بارئها^{۴۵}، مضمون بیان: و اینکه سؤال کردی از طاهره او به خداوندش ایمان آورد و با نفس خودش مخالفت کرد و از عدل خداوندش ترسید و یوم لقاء خداوندش را دید.

^{۴۲} تاریخ نبیل، ص ۵۲.

^{۴۳} قرن بدیع، ص ۴۵.

^{۴۴} ظهور الحق، ج ۳، ص ۴۸۷.

^{۴۵} همان مأخذ، ج ۳، ص ۳۳۱.

جناب ملا علی بسطامی، یکی دیگر از "حروف اولیّه منبعث از نقطه اولی"، در جلسه مباحثه و مناظره با علمای عراق جهت اثبات امر جدید، این آیه از حضرت باب را تلاوت می فرمایند: " ان الروح الحق المنتظر قد ظهر و انه هو الموجود فی صحف الله و کتبه"^{۴۶}؛ مضمون بیان: آن روح حق منتظر ظاهر شده و او همان کسی است که در کتاب های خدا در قبل وعده اش داده شده است.

ملا صادق مقدس خراسانی، یکی از روحانیون مسلمان و از مؤمنین اولیّه به حضرت باب، در همان اوایل ظهور، زمانی که به امامت جماعت مسجد نو در شهر اصفهان مشغول بود موفق به زیارت قیوم الاسماء شده و پس از تلاوت سورة الملک ابراز می دارد که: " این کلمات از آیات الهی است و آیات بر کسی جز لسان الله نازل نمی شود و لسان الله نیست مگر نفس حجّت و این بزرگوار حجّت خدا و موعود منتظر می باشد"^{۴۷}.

حتی رضاقلی هدایت در کتاب روضة الصّفاى ناصری در بیان احوال جناب حجت زنجانی، از جمله مجتهدین عالیقدر شیعه که به حضرت باب مؤمن شد، تصریح می کند که جناب حجت در همان آغاز به قائمیت حضرت باب ایمان داشته است: "... و او را صاحب الزمان موعود شمرد"^{۴۸}.

نکته در خور توجه آنکه، اصحاب حضرت باب، حتی وقایع ظهور آن حضرت را با علائم ظهور قائم که در احادیث مذکور منطبق می کردند؛ چنانچه از جناب قدوس در واقعه قلعه شیخ طبرسی، با توجه به احادیث مرویه در خصوص یاران قائم، هنگامی که عده اصحاب به سیصد و سیزده نفر^{۴۹} می رسد نقل شده

^{۴۶} چهار رساله تاریخی درباره قرّة العین، ص ۲۱.

^{۴۷} مصابیح هدایت، ج ۷، ص ۳۸۱.

^{۴۸} روضة الصّفاى ناصری، ص ۴۴۸.

^{۴۹} حضرت صادق (ع) فرموده اند: "اصحاب حضرت مهدی عجل الله فرجه در آخر الزمان ... سیصد و سیزده نفرند به تعداد سلحشوران جنگ بدر" (احتجاجات - ترجمه جلد چهارم بحار الانوار، ج ۱، ص ۶۹).

است: " وقتی که قدوس از عده اصحاب با خیر شدند فرمودند جمیع آنچه را حضرت رسول اکرم صلواة الله علیه مخصوص حضرت قائم موعود فرموده اند ظاهر و آشکار شده تا حجت خداوندی بر پیشوایان دین که خود را عالم به تفسیر شریعت اسلام می دانند و خویش را مفسر احادیث می شمارند کامل گردد"^{۵۰}.

حتی، غیر مؤمنین و مخالفین حضرت باب نیز در آثارشان، به ادعاهای آن حضرت -- قائمیت و رسالت -- اشاره داشته اند. متن فتوای علماء بغداد، حین محاکمه ملا علی بسطامی گویای این حقیقت است؛ چنانچه، در متن فتوای شیخ احمد سنندجی آمده است: " لا شکّ فی کفر من ادعیّ نزول الوحی علیه بعد خاتم النبیین صلی الله علیه و اله و صحبه و سلم^{۵۱}، مضمون بیان: شکی نیست که هر کس ادعای وحی کند بعد از حضرت محمد (ص) کافر است.

و هدایت در کتاب روضة الصّفاى ناصری ضمن اشاره به ادعای حضرت باب می نویسد: " گفت خود آن امام که او را منتظرید و یک هزار سال انتظار ظهورش می برید. از این مرتبه فراتر آمده دعوت نبوت خاصّه کرد"^{۵۲}.

همچنین، مطالب اظهار شده توسط مخالفین، گویای آن است که رسالت مستقله و شاریت آن حضرت نیز بر همگان آشکار بوده است. حاج کریم خان کرمانی در ارشادالعوام می نویسد: " ادعای آن کرده که ... بر من قرآنی نازل شده است و کتابی ساخت بر سبک قرآن و در آن سوره ها و آیه ها قرار داده و در میان مردم منتشر کرد و احکام جدید در کتاب خود قرار داد ... و ادعای آن کرد که کتاب من هم مثل قرآن معجزه است و هیچکس یک حرف مثل آن نمی تواند آورد"^{۵۳}.

^{۵۰} تاریخ نبیل، ص ۳۲۱.

^{۵۱} حضرت باب، ص ۴۰۵.

^{۵۲} روضة الصّفاى ناصری، ص ۳۱۰.

^{۵۳} ارشاد العوام، طبع بمبئی، قسمت دوم، ص ۸۲.

و در ناسخ التواریخ مذکور است: " باب ... به قانونی جدید و شریعتی تازه خود را بلندآوازه ساخته"^{۴۰}.

در نتیجه، در این اوراق سعی می شود که حکمت این امر مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد که چرا حضرت باب در اوایل ظهور مقامشان را نزد همگان صراحتاً اظهار نکردند.

همچنین، نگاهی شود به سنت تقیه در ظهورات پیشین مبنی بر آن که پیامبران آسمانی و اوصیای ایشان، همواره، به جهت حکمت و مصلحت، مماشات و مدارا و همگامی و همسوئی با خلق، جلوگیری از بروز تفرقه بین پیروان، جلوگیری از ضوضاء و بلوای عمومی، حفظ خود و پیروانشان و دین الهی از دشمنان، پرهیز از افروختن آتش جاهلیت و اصلاح جامعه به تقیه متمسک شده اند.

از امام حسن (ع) است که رسول خدا (ص) فرمود: "خدا پیغمبران را بر دیگران برتری داده برای این که خوب با دشمنان دین خدا مدارا کنند و خوب به خاطر برادران مؤمن خود تقیه کنند"^{۴۱}.

در این اوراق اشاره خواهد رفت که چگونه پیامبران آسمانی من باب تقیه با مردمان دورانشان مدارا و مماشات نموده و تدریجاً امر خویش را ظاهر ساخته تا مردمانی که تحمل و ظرفیت درک امر جدید را نداشته محتجب نمایند -- حضرت محمد (ص) و اوصیای ایشان؛ حضرت ابراهیم؛ حضرت یوسف؛ حضرت عیسی؛ هارون؛ شمعون الصفا و ... -- تمامی این حضرات به جهت حکمت و مصلحت، نهایت مدارا و مماشات و همگامی و همسوئی با خلق را رعایت نمودند.

همچنین، اشاره می گردد که حضرت عیسی نیز همچون حضرت باب الله الاعظم در ابتدای ظهورشان مقام حقیقی خویش را نزد همگان فاش نکردند تا جایی که مردم مقامات مختلفی برای آن حضرت تصور می نمودند. حضرت ابراهیم، نیز، جهت جلب نظر بت پرستان، با آنها مدارا و مماشات کرده و به ظاهر با عقیده باطلشان موافقت نموده و بدین طریق به تدریج به اصلاح آنان می پردازد و فساد عقیده آنها را از

^{۴۰} جلد دوم از مجلدات قاجاریه، ص ۵۲۵.

^{۴۱} آداب معاشرت- ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۵۷.

روی منطق و برهان ثابت می نماید؛ چنانچه علامه طباطبائی در تفسیر المیزان در این خصوص بیان می دارد: " ابراهیم (ع) از راه مماشات و تسلیم این سخن (هَذَا رَبِّي) را گفته و خواسته است فساد آن را بیان کند"^{۵۶}.

علاوه بر مطالب فوق، در این اوراق به تفصیل به آثار حضرت باب، خصوصاً کتاب مستطاب قیوم الاسماء، اولین وحی مُنزل بر آن حضرت، پرداخته و آیات راجع به قائمیت و مظهریت آن حضرت که در آن سفر مبین مذکور، مورد بررسی قرار می گیرد.

همچنین، معانی عباراتی چون بقیة الله، باب، محمد بن الحسن، حجت منتظر، موعود منتظر و امام منتظر بررسی شده و تشریح می گردد که حقایقی در باطن این واژه ها مستور بوده و حضرت باب در بیاناتشان ناظر به بعد روحانی این عبارات بوده اند.

به دیگر سخن، اگر چه این عبارات، ظاهراً، مرتبط با موعود غایب مسلمین است؛ لیکن، به یک مفهوم و اعتبار -- با استناد به آثار حضرت باب و عنایت به اصل اساسی مظهریت که شالوده الهیات ادیان بابی و بهائی است -- تمام این بیانات به طور اعم به روح قدسی الهی و مشیت اولیّه که حقیقت روحانی تمام مظاهر ظهور الهی است راجع، و به طور اخص به مظهر امر الهی و پیامبر بعدی و موعود دیانت بابی، من **یظهره الله**: حضرت بهاءالله، اشاره دارد.

شاید بیان ذیل در خصوص حکمت و مصلحت امر تقیه مناسب حال باشد: " خدا به موسی (ع) وحی کرد که ای موسی پنهان کن سرّ مرا در دل خود و اظهار کن در علانیه مدارا را از جانب من برای دشمن من و دشمن خودت از خلق من، و علت حکمت مدارا و وفق آن است که اعراض مخلوط گوشت و پوست و استخوان مردم شده است و اگر بخواهی به عنف اعراض را از بدن ایشان بیرون کنی جمیع بنیه ایشان فاسد شده از دست می رود و اگر به مدارا تدبیر کنی به مطلب خواهی رسید و اعراض ایشان پاک می شود

^{۵۶} ترجمه تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۵۲.

و بنیه ایشان هم از هم نخواهید پاشید؛ آیا ندیده ای کسانی را که یک دفعه کاری نمی توان بر ایشان القاء کرد و حرفی را به ایشان گفت و متحمل نمی شوند و چون به تدریج و لطایف حیل تدبیر کنی همان کار را خواهند کرد و همان حرف را به ایشان می توان گفت و می پذیرند"^{۵۷}.

^{۵۷} ارشاد العوام، چاپخانه کرمان، ج ۴، ص ۵۱۱.

الله الله ای لسان الله راز نرم نرمک گوی و با مردم بساز

(مثنوی مبارک حضرت بهاءالله)

مصلحت اندیشی پیامبران و مامشات آنان با مردم زمان، سنتی است که در دوران رسالت تمامی پیامبران آسمانی به چشم می خورد و این نکته وجه اشتراک کلیه شارعین ادیان الهی است. اگر چه از تاریخ انبیاء پیشین اطلاع مبسوطی در دست نیست، لیکن همین اندک مطالب موجود گویای آن است که همواره پیامبران آسمانی مراتب مامشات و نهایت حکمت و مصلحت با مردم زمان را به کار برده اند. در اخبار از حضرت محمد (ص) روایت شده است: " قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم امرني ربّي بمدارة الناس"^{۵۸}، یعنی رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود که پروردگار من مرا به مدارا با مردم امر فرموده است.

با سیاست های جاهل صبر کن خوش مدارا کن به عقل من لدن^{۵۹}

لازم به ذکر است که، به غیر از دو ظهور اخیر، حضرت باب و حضرت بهاءالله، تنها از تاریخ دیانت اسلام مطالب جامع و بیشتری به جا مانده و سنت مامشات با خلق به وضوح در رفتار پیامبر اسلام و اوصیای آن حضرت به چشم می خورد. بنابراین، آثار و متون دینی موجود بیانگر آن است که تمامی فرستادگان و اولیای الهی نظر به مصلحت خلق و حکمت بالغه الهیه، از باب تقیه -- تقیه به معنای "سازش با مردم ... بدان چه قبول دارند"^{۶۰} -- با مردم زمان خود رو به رو شده تا افرادی که تحمل درک حقایق جدید را نداشته محتجب نگشته، به تدریج، حقایق بدیع برای آنان آشکار گردد. به عبارتی، پیامبران الهی وقتی که از طرف خداوند به رسالتشان مبعوث می شوند می بایست امر الهی را مطابق یک برنامه منظم و

^{۵۸} أطيب البيان في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۳۲.

^{۵۹} مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰۴۰.

^{۶۰} آداب معاشرت- ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۸۱.

در فرصتی مناسب، به مرحله اجرا در آورده و تدریجاً امر ارشاد خلق را به انجام رسانده و رسالت خویش را تکمیل کنند. ایشان در تبلیغ امر الهی، با مردم زمان به زبان خودشان سخن گفته، با اعتقاداتشان سازش کرده و نهایت همراهی، مماشات و مدارا را با آنها به کار برده تا تدریجاً کلام الهی در خلق نفوذ نموده و امر پروردگار تأسیس یابد.

باری، پیامبران آسمانی در اوایل ظهور، بنا به ضعف نفوس تدریجاً، عقایدی که تحمل و درکش برای خلق دشوار بوده اظهار می دارند. از امام باقر (ع) مذکور است: "مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ ع إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَنَازِلَ مِنْهُمْ عَلَى وَاحِدَةٍ وَ مِنْهُمْ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ مِنْهُمْ عَلَى ثَلَاثٍ وَ مِنْهُمْ عَلَى أَرْبَعٍ وَ مِنْهُمْ عَلَى خَمْسٍ وَ مِنْهُمْ عَلَى سِتٍّ وَ مِنْهُمْ عَلَى سَبْعٍ فَلَوْ ذَهَبَتْ تَحْمِلُ عَلَى صَاحِبِ الْوَاحِدَةِ ثِنْتَيْنِ لَمْ يَفَوْ وَ عَلَى صَاحِبِ الثَّنَيْنِ ثَلَاثًا لَمْ يَفَوْ وَ عَلَى صَاحِبِ الثَّلَاثِ أَرْبَعًا لَمْ يَفَوْ وَ عَلَى صَاحِبِ الْأَرْبَعِ خَمْسًا لَمْ يَفَوْ وَ عَلَى صَاحِبِ الْخَمْسِ سِتًّا لَمْ يَفَوْ وَ عَلَى صَاحِبِ السَّتِّ سَبْعًا لَمْ يَفَوْ وَ عَلَى هَذِهِ الدَّرَجَاتِ"^{٦١}، یعنی سدير گوید: امام باقر عليه السلام به من فرمود: مؤمنان دارای منازل و درجات متفاوتند. یکی در منزل اول است، دیگری در منزل دوم، دیگری در سوم، دیگری در چهارم، دیگری در پنجم، دیگری در ششم، و دیگری در هفتم. پس اگر بر صاحب منزل و پله اول به اندازه دو منزل بار کنی، و بر صاحب دو پله سه پله، و بر صاحب سه پله چهار پله، و بر صاحب چهار پله پنج پله، و بر صاحب پنج پله شش پله، و بر صاحب شش پله به اندازه هفت پله، در مقابل آن طاقت نخواهد آورد. و چنین است در درجات دیگر. همچنین، در کتاب "الحياة" ذیل مبحث "آماده سازی افکار برای مراحل شناخت" آمده است: الامام الصادق «ع»: يا عبد العزيز! إن الإيمان عشر درجات بمنزلة السلم، يصعد منه مرقاة بعد مرقاة. فلا يقولنّ صاحب الإثنین لصاحب الواحد لست على شيء، حتى ينتهي الى العاشر. فلا تسقط من هو دونك، فيسقطك من هو فوقك. و إذا رايت من هو أسفل منك بدرجة فارفعه إليك برفق! و لا تحملنّ عليه ما لا يطيق فتكسره، فإن من كسر مؤمناً فعليه جبره، یعنی، امام صادق «ع»:

^{٦١} الكافي، ج ٢، ص ٤٥.

ای عبد العزیز! ایمان را ده پله همچون پله‌های نردبان است که باید پله پله از آن بالا روند. پس آنکه بر پله دوم است نباید به آنکه بر پله اول است بگوید که پای تو بر جایی بند نیست، تا او نیز به پله دهم برسد. آن را که فروتر از تو است مینداز، که به دست بالاتر از خود فروخواهی افتاد. و چون دیدی که شخصی يك پله از تو پایین تر است به رفق و نرمی او را به جای خود بالا آر، و بر او بیش از طاقتش بار مکن که سبب شکسته شدن او خواهی شد. و هر کس مؤمنی را بشکند (و عقاید او را متزلزل سازد)، جبران این شکستگی با خود او است"^{۶۲}. و در کتاب " الغیبة للنعماني" از امام علی (ع) روایت ذیل نقل شده است: " عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع أَ تُحِبُّونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ حَدَّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ أَسْكَبُوا عَمَّا يُنْكُرُونَ"^{۶۳}، یعنی ابو الطفیل گوید: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: مگر می‌خواهید خدا و رسولش مورد انکار واقع شوند؟ با مردم از آنچه که می‌شناسند از سخنان ما بگوئید و از نقل روایت، آنچه باور ندارند خودداری کنید. و ایضاً از همان حضرت مذکور است: "الامام علي «ع»: يا حذيفة! لا تحدث الناس بما لا يعلمون، فيطغوا و يكفروا. إن من العلم صعبا شديدا محمله، لو حملته الجبال عجزت عن حملة، امام علي «ع»: ای حذیفه! با مردمان درباره آنچه نمی‌دانند سخن مگو که به طغیان (غلو) و کفر گرفتار می‌شوند. کشیدن بار بعضی از مراتب علم و معرفت چندان دشوار است که از عهده کوه بر نمی‌آید"^{۶۴}.

باری، این فرستادگان الهی در سلوک با خلق، به خواسته های مردم توجه می نمایند؛ در آیه ۶۱ سوره توبه در خصوص حضرت محمد (ص) آمده است: وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ قُلْ أَذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، یعنی " و از منافقان کسانی هستند که همواره پیامبر را آزار می‌دهند، و می‌گویند: شخص زود باور و نسبت به سخن این و آن سراپا گوش است. بگو: او در جهت مصلحت شما سراپا گوش و زود باور خوبی است، به خدا

^{۶۲} الحیة با ترجمه احمد آرام، ج ۱، صص ۲۸۳ - ۲۸۴.

^{۶۳} الغیبة للنعماني، ص ۳۴.

^{۶۴} الحیة با ترجمه احمد آرام، ج ۱، ص ۲۸۵.

ایمان دارد و فقط به مؤمنان اعتماد می‌ورزد...^{۶۵}. در تفسیر "أطيب البيان في تفسير القرآن" ذیل تفسیر آیه فوق آمده است: "پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن فرط حیائی که داشت هر کس می‌آمد خدمتش عرضی می‌کرد حضرت تکذیب او نمی‌کرد و لو دو نفر بر ضد یکدیگر اظهاری کنند حتی گفتند هو اذن یعنی به کلمات و اقوال هر کسی گوش می‌دهد...^{۶۶}. و در تفسیر نور در خصوص این آیه آمده است: "«أدُنُّ» به معنای آن است که او سر تا پا گوش است. گاهی به خاطر مصلحت امت باید از بعضی شنیده‌ها تغافل کرد"^{۶۷}.

همچنین، در خصوص مماشات و مشورت با خلق آیه کریمه می‌فرماید: **فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاورهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ** (آل عمران/۱۵۹)، یعنی به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم (و مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آموزش بطلب! و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش! و) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد. در تفسیر آیه فوق در "مجمع البيان" آمده است: "این کار برای پاک ساختن نفوس ایشان و جلب الفت و رفع کدورت و نگرانی آنهاست تا بدانند که پیغمبر به قول آنها اعتماد دارد و به آراء آنها مراجعه می‌نماید. (از قتاده و ربیع و ابن اسحاق)^{۶۸}. و در تفسیر اثنا عشری در خصوص شأن نزول این آیه آمده است: "اجتناب از خشونت در کلام و غلظت، که موجب شود پراکندگی اشخاص را، بلکه مراعات نماید لینت در سخن را که سبب گردد تألیف قلوب را"^{۶۹}.

^{۶۵} ترجمه قرآن (انصاریان).

^{۶۶} اطيب البيان في تفسير القرآن، ج ۶، ص ۲۲.

^{۶۷} تفسیر نور، ج ۵، صص ۹۲ - ۹۳.

^{۶۸} ترجمه مجمع البيان فی تفسير القرآن، ج ۴، ص ۳۱.

^{۶۹} تفسیر اثنا عشری، ج ۲، ص ۲۸۴.

• حضرت محمد (ص)

حضرت رسول اکرم (ص) در ابتدای ظهورشان مراتب مامشات و نهایت حکمت و مصلحت با مردم زمان را به کار بردند و امر خود را، صراحتاً، نزد همگان فاش نساخته و دعوتشان را تدریجاً بین خلق گسترش دادند.

در کتاب گنجینه معارف شیعه در خصوص پیغمبر اسلام مذکور است: " پیغمبر در آغاز کار بعثت امر خود را نهفته می داشت و نمازش را در دره های مکه دور از چشم بت پرستان می خواند برای ترس و تقیه از آنان و در انتظار فرمان خدا بود برای آشکار کردن دعوت و وظائف دینی و کار خود را خرده خرده روی پرده می آورد که از زیان بنیان کن بر کنار بوده باشد"^{۷۰}.

همچنین آمده است: " پیغمبر خاتم (ص) مدتی در شعب ابی طالب نهان شد و چند روزی در غار ثور (هنگام هجرت به مدینه) و پیش از آن حضرت هم موسی علیه السلام گریزان شد (از ترس تعقیب فرعون) و خدا از او خبر داده (آیه ۳۱ سوره الشعراء) که گفته: «من گریختم از شماها چون از شما ترسیدم»، و همچنین پیغمبران دیگر تقیه می کردند"^{۷۱}.

و از حاج کریمخان کرمانی مذکور است: " تقیه ایشان (ائمه) بسر حد اعلی بود حتی آنکه بسا بود که روزه را از راه تقیه می خوردند و نماز را به همراهی ایشان می کردند و احکام را برحسب دلخواه مخالفان می فرمودند ... تقیه آن است که کسی بترسد از قومی و از راه ترس سرّ خود را فاش نکند و چیزی بگوید که ایشان متحمل شوند و چه بسیار مسائل که حضرت پیغمبر (ص) بر قوم خود می ترسید و آن را به جهت مصلحت فاش نمی فرمود ... بسیاری از احکام را مدتها در مکه تقیه می فرمود تا آنکه نازل شد: **فَاَصْدَعْ بِمَا**

^{۷۰} گنجینه معارف شیعه- ترجمه کنز الفوائد و التعجب، ج ۱، ص ۳۱۴.

^{۷۱} همان مأخذ، ج ۲، ص ۳۰۳.

تُؤْمَرُ (حجر/۹۴ ؛ یعنی آنچه را مأموریت داری، آشکارا بیان کن!) مجماً حضرت پیغمبر (ص) هم تقیه می فرمود و بسیاری از احکام واقعی را به جهت عدم تحمل امت مخفی می داشت ... یک سرّ از سرّهای نسخ شریعت همین است که هر روز هر قدر قابلیت پیدا می شد از حق ظاهر می شد. آیا نه این بود که در اوّل اسلام مردم متحمل زکوة دادن نبودند از این جهت مکلف نشدند و عدم ابراز زکوة برای ایشان از راه تقیه بود"۷۲.

✓ همگامی و همسوئی با خلق، به قیمت صحه گذاشتن بر عقائد کفر آمیز

همگامی و همسوئی پیامبران با خلق، از باب تقیه، تا به جایی بوده که حتی موجب صحه گذاشتن بر عقائد کفر آمیز آنها نیز شده است. باری، در آیه ۵۲ سوره حج آمده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ، یعنی " و پیش از تو هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه هرگاه آرزو می کرد [اهداف پاک و سعادت بخش خود را برای نجات مردم از کفر و شرک پیاده کند] شیطان [برای بازداشتن مردم از پذیرش حق] در برابر آرزویش شبهه و وسوسه می انداخت، ولی خدا آنچه را شیطان [از وسوسه ها و شبهه ها می اندازد] می زداید و محو می کند، سپس آیاتش را محکم و استوار می سازد و خدا دانا و حکیم است"۷۳.

در تفسیر آیه فوق در "ترجمه اسباب نزول" آمده است: " به گفته مفسران چون پیغمبر (ص) رویگردانی قومش را مشاهده کرد و دوری گزینی ایشان بر او سخت و گران آمد- از بس علاقه به ایمان آوردنشان داشت، آرزو کرد کاش خدا چیزی بفرستد تا مایه نزدیک شدن دو طرف گردد. روزی در انجمنی پر جمعیت از قریشیان نشست و دلش می خواست آن روز آیه ای نیاید که فاصله را دورتر سازد و این تمنا را در دل می گردانید، که سوره نجم نازل شد و پیغمبر (ص) از ابتدا تا آیه بیستم قرائت فرمود: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَ

۷۲ ارشاد العوام، چاپخانه کرمان، جلد سوم، صص ۳۷۹ - ۳۸۰.

۷۳ ترجمه قرآن (انصاریان).

الْعُرَى وَ مَنَاةَ النَّائِثَةِ الْآخِرَى» در اینجا شیطان آرزوی دل پیغمبر (ص) را بر زبان او روان گردانید و چنین القا کرد «تلك الغرائق العلی و ان شفاعتھن لترتجی» یعنی «آن بیکره‌های والا(بتان)، امید شفاعت شان می رود» و قریش بدین سخن شادمان شدند و پیغمبر، سوره را تا آخر ادامه داد تا آیه آخر که امر به سجده است. خود پیغمبر (ص) سجده کرد و مسلمانان به تبعیت او سجده کردند و همه مشرکان حاضر نیز سجده کردند و مؤمن و کافری در مسجد الحرام نماند که سجده نکرد الا ولید بن مغیره و ابو اخیحة بن سعید بن عاص که به کف دست ریگ از زمین برگرفتند و به پیشانی بسودند و سجده کردند چون پیر بودند و سجده نمی توانستند. و قریش شادمان و خرسند پراکنده شدند که محمد از خدایان ما به بهترین وجه نام برده و گفتند: ما می‌دانیم الله است که زنده می‌کند و می‌میراند و روزی می‌دهد خدایان ما نیز شفیع به درگاه الله هستند و اگر محمد سهمی [از احترام و پرستش] برای خدایان ما قائل شود با او خواهیم بود. شامگاه جبرئیل بر پیغمبر (ص) نازل شد و پرسید چرا آنچه از سوی خدای تعالی بر تو نیاورده بودم بر مردم خواندی و آنچه نگفته بودم گفتی؟ پیغمبر (ص) را اندوهی بزرگ و ترسی شدید فرا گرفت و آیه مورد بحث نازل شد: «پیش از تو هیچ رسول یا نبی نفرستادیم مگر آنکه چون تلاوت کرد [یا آرزو کرد] شیطان در تلاوتش [یا آرزویش] چیزی القاء نمود. آنگاه خدا القاء شیطانی را از بین می‌برد و آیات خود را ثبت و محکم می‌کند...» و مشرکان گفتند محمد از یاد آوری منزلت و حرمت خدایان ما نزد الله پشیمان شده است و به همین علت بر دشمنی پیشینشان افزودند. ابو بکر حارثی با اسناد از سعید بن جبیر روایت می‌کند که چون آن دو جمله را شیطان بر زبان پیغمبر (ص) القاء نمود و مشرکان شادمان شده گفتند محمد از خدایان ما نیز یاد کرد. جبرئیل نزد پیغمبر (ص) آمده گفت: کلام خدا را بر من عرضه کن پیغمبر (ص) قرائت نمود و جبرئیل گفت آن دو جمله از شیطان است و من بر تو نیاورده‌ام. و آیه مورد بحث نازل گردید^{۷۴}.

همچنین، در تاریخ طبری در خصوص این مطلب توضیح مشابهی آمده است: " محمد بن کعب قرظی گوید: چون پیغمبر دید که قوم از او دوری می‌کنند و این کار برای او سخت بود آرزو کرد که چیزی از پیش خدای

^{۷۴} اسباب النزول (ترجمه ذکاتوی)، صص ۱۶۴ - ۱۶۵.

بیاید که میان وی و قوم نزدیکی آرد که قوم خویش را دوست داشت و می خواست خشونت از میانه برود و چون این اندیشه در خاطر وی گذشت و خداوند این آیات را نازل فرمود: " وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ (نجم/۱) مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا عَوَىٰ (۲) وَ مَا يَطِّقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۳)" یعنی: قسم به آن ستاره وقتی که فرو رود که رفیقان (محمد ص) نه گمراه شده و نه به باطل گرویده است، و نه از روی هوس سخن می کند^{۷۵}.

و در ترجمه تفسیر طبری آمده است: " تلك الغرائق العلی. و شفاعتهن ترتجی. و این سخن معنی آن دارد که همی گوید که بتان خدایان بزرگانده، و اومید باید داشتن به شفاعت ایشان. پس چون این بر زبان پیغامبر علیه السّلم برفته بود، کافران مگه سجده کردند، و گفتند که محمّد خدایان ما را بستود. و چون کافران سجده کردند، و گفتند که: محمّد خدایان ما را بستود، ولید مغیره پیر بود، و سر بر سجده نتوانست نهاد. پس لختی خاک برداشت و بر پیشانی مالید. و پس خبر به جهان اندر بشد که کافران مگه جمله دین محمّد گرفتند و این خبر به حبشه برسید و یاران پیغامبر علیه السّلم چون این خبر بشنیدند ایشان را خوش آمد و خرم گشتند و برخاستند، و به مگه باز آمدند، وانگه آن چنان بود که شنیده بودند.

و چون پیغامبر علیه السّلم را این سخن به زبان برفته بود عظیم دل تنگ گشت، و از آن پشیمانی همی خورد، و می گفت که: من چرا این سخن همی گفتم؟ و از بیم خدای عزّ و جلّ لرزه بر اندام او افتاده بود، و از خواندن این سوره دست بداشت، و تمام نخواند، و به خانه باز رفت، و به تعزیت بنشست، و همی ترسید که خدای عزّ و جلّ او را توبیخ فرستد از آنچه بر زبان او برفته بود. و سه روز اندر خانه نشسته بود از دل تنگی، و چشم همی داشت که جبریل علیه السّلم آید تا خدای عزّ و جلّ عذر او خواهد پذیرفت یا نه پس روز سهام جبریل علیه السّلم آمد و این آیت بیاورد: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْفَى الشَّيْطَانَ فِي أُمَّيَّتِهِ أَلَى قَوْلِهِ- لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ. گفت که: یا محمّد هیچ پیغامبری نبود که ما بفرستادیم پیش ازین که نه همچین دیو اندر دهن او او کند تا چیزی همچین بگفت که تو گفتی، و یا بر زبان ایشان برفت یا

^{۷۵} تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوك، ج ۳، ص ۸۸۰.

بدست و پای ایشان برفت. پس خدای عزّ و جلّ آن سخن را که خطا بود منسوخ کرد و بیوکند، و آیتهای خویش محکم کرد از بهر آن که خدای عزّ و جلّ داناست و عالم الاسرار است، و دانست که تو آن سخن نه به کام و هوای خویش گفتی و ابلیس اندر دهن تو داد. و آن کافران مگه ستم کارانند و بر آن سخن بیستند پس چون این آیت بیامد پیغامبر علیه السّلم شاد گشت و روی به کافران باز نهاد، و مرد بفرستاد تا این سوره و النّجم از اوّل تا آخر بر ایشان خواند و هر چند که گفتند که: جز این بود و نه چنین بود که ما شنیدیم، و گفتند که: این همان است" ^{۷۶}.

و در تفسیر قمی نیز ذیل آیه ۵۲ سوره حج " وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَى قَوْلِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ، یعنی هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هر گاه آرزو می‌کرد شیطان القاناتی در آن میکرد" آمده است: "فإن العامة رووا أن رسول الله ص كان في الصلاة فقرأ سورة النجم في المسجد الحرام و قریش يستمعون لقراءته فلما انتهى إلى هذه الآية «أ فرأيتُم اللات و العزى و مائة الثالثة الأخرى» أجرى إبليس على لسانه «فإنها للغرائق الأولى و إن شفاعتهن لترتجى» ففرحت قریش و سجدوا و كان في القوم الوليد بن المغيرة المخزومي و هو شيخ كبير فأخذ كفا من حصى فسجد عليه و هو قاعد و قالت قریش قد أقر محمد بشفاعاة اللات و العزى، قال فنزل جبرئيل فقال له جبرئيل قد قرأت ما لم أنزل عليك و أنزل عليه «و ما أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ» ^{۷۷}.

لازم به ذکر است که، این حدیث در "الدر المنثور" از ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه به سند صحیح از سعید بن جبیر روایت شده است ^{۷۸}، و به استناد علامه طباطبائی در "تفسیر المیزان":

^{۷۶} ترجمه تفسیر طبری، ج ۷، صص ۱۷۷۰ - ۱۷۷۱.

^{۷۷} تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۵.

^{۷۸} الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۴، ص ۳۶۶.

"این روایت به چند طریق از ابن عباس و جمعی از تابعین روایت شده، و جماعتی از تابعین از جمله حافظ ابن حجر آن را صحیح دانسته‌اند"^{۷۹}.

^{۷۹} ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۵۶۱.

برخی استناد می‌کنند که این احادیث مورد تصدیق سنی‌ها می‌باشد، گو آنکه آنها به رسالت حضرت محمد (ص) باور نداشته‌اند! و می‌خواستند بر علیه آن حضرت مطالبی اظهار دارند. حال آنکه سید حسین مدرسی طباطبائی در کتاب "مکتب در فرآیند تکامل"، در مبحث بحران رهبری شیعه بیان می‌دارد که شیعیان برای پی بردن به تعداد اوصیاء حضرت رسول (ص) به احادیث سنی متوسل می‌شوند؛ به عبارتی پایه بنای شیعه دوازده امامی بعد از امام حسن عسگری بر پایه یک حدیث است که آنهم ناقل اولیه اش سنی‌ها می‌باشند؛ ایشان در خصوص وضع شیعیان پس از وفات امام حسن عسگری (ع) می‌نویسد: "در آن روزهای غم‌انگیز شاید کمتر کسی گمان می‌برد که مکتب تشیع امامی دیگر بتواند به زندگی خود دامه دهد و شاید بیشتر مردم انتظار داشتند که دفتر آن نیز مانند بسیاری دیگر از فرق اسلامی و شیعی منقرض شده و جز نامی از آنان در بطون کتب و دفاتر نمانده بود در هم پیچیده شود ... یک حدیث بسیار مشهور از قول پیامبر اکرم (ص) در جامعه اسلامی شایع بود که بر اساس آن ایشان پیش بینی فرموده بودند که پس از ایشان دوازده خلیفه (یا امیر یا قیم به اختلاف تعبیر احادیث) خواهند آمد که همه از قبیله ایشان، قریش، خواهند بود ... سنیان از دیر زمان این حدیث را نسلأ بعد نسل روایت کرده و نسبت به آن عنایت تمام داشتند" (مکتب در فرآیند تکامل، صص ۱۸۸ - ۱۸۹). برخی از منابع سنی که این حدیث در آنان ذکر شده به قرار ذیل است: "مسند طیالسی؛ فتن نعیم بن حمّاد؛ مسند احمد بن حنبل؛ صحیح بخاری؛ صحیح مسلم؛ سنن ابو داود؛ سنن ترمذی؛ معجم طبرانی و ... " (مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۸۹). سپس آقای طباطبائی در ادامه می‌نویسد: "و در هیچ یک از کتاب‌های بازمانده شیعه از قرن‌های دوم و سوم، هیچ کتابی که پیش از آخرین سال‌های قرن سوم نوشته شده و در آن تصرف نشده باشد (ایشان در پاورقی تشریح می‌نمایند احادیثی که در خصوص دوازده وصی، که مثلاً در کتاب بصائر الدرجات صفار قمی از کتب سلیم بن قیس از حضرت علی (ع) روایت شده، در نسخه کتاب سلیم موجود نیست - بنابراین کتاب بصائر صفار در ادوار متأخرتر دستخوش تغییرات و افزودگی‌هایی شده است؛ برای اطلاع بیشتر رجوع شود به پاورقی ص ۱۹۱ و ۱۹۲)، شاهدی نیست که این حدیث شریف ابداً به خاطر گذرانده باشد که شاید این حدیث مربوط به آنان باشد" (مکتب در فرآیند تکامل، صص ۱۹۱ - ۱۹۲).

در هر روی، در کلام الله مجید به مدارای با مشرکین توصیه شده است؛ چنانچه در آیه ۱۰۸ سوره انعام آمده است: **وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَلَيْهِمْ**، یعنی و به آنچه مشرکان غیر از خدا می‌خوانند دشنام ندهید تا مبدا آنها از روی ظلم و جهالت خدا را دشنام دهند. این چنین ما عمل هر قومی را در نظرشان زینت داده‌ایم.

✓ بازگشت از ادعای پیامبری به جهت مصالح دین

صلحنامه حدیبیه، قراردادی بود که فیما بین سهیل بن عمرو، یکی از فرستادگان و بزرگان قریش، و حضرت محمد (ص) منعقد شد؛ رسول الله (ص)، به جهت مصلحت اندیشی، توافق کرد که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** و همچنین عنوان/ دعوی رسالت خویش را از صلحنامه حذف کند و علاوه بر این ها آن حضرت پذیرفت که يك سوّم میوه مدینه را به مشرکین باج دهد و هر که از آنها نزد او آمد که مسلمان شود به آنها برگرداند؛ شیخ مفید در بحث های کلامی خود اظهار می دارد که اجرای احکام کفار توسط رسول الله (ص) با وجود آنکه "تمام احکام ایشان گمراهی و شرک بود" من باب تقیه بوده است^{۸۰}.

باری، این صلحنامه توسط حضرت علی (ع) نوشته و تنظیم گردید و در خصوص این قرارداد روایت شده است: " پیغمبر (ص) به علی فرمود: یا علی بنویس **«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»**، سهیل بن عمرو گفت: ای محمد این نامه صلحی است که میان ما و تو نوشته می‌شود آغاز آن را به نام کسی بکن که ما او را بشناسیم (و بپذیریم و ما خدای رحمان و رحیم نمی‌شناسیم) بنویس: **«بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ»** (یعنی به نام تو بار خدایا) پیغمبر (ص) به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آنچه نوشتی پاک کن و (چنانچه سهیل می‌گوید) بنویس: **«بِسْمِكَ اللَّهُمَّ»** امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا اگر اطاعت و پیروی از شما نبود **«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»** را پاک نمی‌کردم! سپس آن را پاک کرد و به جای آن نوشت: **«بِسْمِكَ اللَّهُمَّ»** پس پیغمبر (ص) به او فرمود: بنویس: این چیزی است که بدان پیمان بنند محمد رسول خدا با سهیل بن عمرو،

^{۸۰} دفاع از تشیع، بحثهای کلامی شیخ مفید (ره)، ص ۴۱۸.

سهیل گفت: اگر ما در آنچه میان ما و تو نوشته می‌شود به این صورت (که می‌گوئی) بپذیریم (و در صلحنامه نوشته شود «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ») در نتیجه ما رسالت و پیامبری تو را پذیرفته‌ایم، و چه من در نامه صلح نبوت تو را بپذیرم و چه بر زبان بگویم برای من یکسان است (و چون ما نبوت تو را نپذیرفته‌ایم در نامه صلح نیز نباید «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» نوشته شود) این نام را پاك كن و به جای آن بنویس: این چیزی است که محمد بن عبدالله بدان پیمان بدهد، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند او به حقیقت فرستاده و رسول خدا است گر چه بینی تو بر خاک مالیده شود، سهیل گفت: اگر می‌خواهی شروط صلح برقرار شود آن گونه که می‌گویم نام او را به تنهایی بنویس، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای سهیل وای بر تو، از ستیزه جوئی دست بردار پیغمبر (ص) فرمود: یا علی آن را پاك كن، عرض کرد: ای رسول خدا دست من به سوی پاك كردن نام تو از نبوت نمی‌رود (و در این باره به من یاری ندهد) فرمود: دست مرا بدان جا بگذار تا آن را پاك كنم، علی علیه السلام دست پیغمبر (ص) را روی نامه گذارد و آن حضرت آن جمله را (یعنی «رسول الله») را از دنباله نام خویش) پاك كرد، و به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به زودی تو خود دچار چنین ماجرائی خواهی شد و تو به ناچار و ناراحتی شدید آن را خواهی پذیرفت (به این مسئله اشاره خواهد شد)^{۸۱}.

این صلحنامه به قدری برای اصحاب رسول الله (ص) سخت و غیر قابل هضم بوده که آنها بر آن حضرت خرده می‌گرفتند؛ چنانچه در این خصوص آمده است: "در روز حدیبیه، هنگامی که پیمان صلح نوشته شد، عمر به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم گفت: «آیا با دادن این امتیازها به مشرکان در دین خویش پستی روا نداشته‌ایم؟»^{۸۲}. همچنین، ملا فتح الله کاشانی در "تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین" می‌نویسد که عمر خطاب پس از این صلحنامه گفت: "و الله ما شككت منذ اسلمت الا يومئذ، یعنی به خدا

^{۸۱} ارشاد- ترجمه رسولی محلاتی، ج ۱، صص ۱۰۶ - ۱۰۷.

^{۸۲} تاریخ سیاسی صدر اسلام، ص ۲۹۸.

سوگند که من از آن زمان که مسلمان شدم در اسلام شک نکردم مگر در این روز"؛ سپس ملا فتح الله کاشانی می نویسد: "حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین نقل کرده که عمر گفت: **ما شککت فی نبوة محمد صلی الله علیه و آله قط کشکی يوم الحديبيه**"، مضمون بیان: آن طور که در نبوت محمد (ص) در روز حديبيه شک کردم تا آن روز چنین شکی نکرده بودم. حمیدی می نویسد که عمر پس از آنکه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جوابی در توجیه صلح شنید باز خاطر جمع نگشت و نزد ابی بکر آمد و گفت: " این مرد پیغمبر است؟ ابوبکر گفت: بلی؛ عمر گفت: پس چرا راضی شد بدین خفت و با کفار صلح نمود؛ ابو بکر گفت: او تابع امر خدا می باشد؛ آن گاه عمر گفت: **ما شککت الخ**"^{۸۳}.

{منابع دیگر در خصوص صلحنامه حديبيه: (علی بن حسین زواره‌ای: کشف الغمة- ترجمه و شرح زواره‌ای، تهران: انتشارات اسلامیة، ۱۳۸۲ ش، چاپ سوم، ج ۱، صص ۲۷۹ - ۲۸۰)؛ (جعفر وجدانی: الفین- ترجمه وجدانی، تهران: نشر سعدی و محمودی، بی تاریخ، چاپ اول، ص ۸۵۷)}

✓ ملاحظه ضعف خلق و نزول احکام دین به صورت تدریجی

حضرت رسول (ص) نظر به ملاحظه ضعف خلق در برخی از موارد نزول احکام دین، از جمله تحریم میگساری، را تدریجاً اجرا نمود که این رویکرد مستلزم تجویز عمل به احکام غیر صحیح برای مدت زمانی بود؛ در تفسیر المیزان در این خصوص آمده است: " از آنجایی که مردم به قریحه حیوانیت که دارند همواره متمایل به لذائذ شهوت هستند، و این تمایل اعمال شهوانی را بیشتر در بین آنان شایع می سازد تا حق و حقیقت را، و قهرا مردم به ارتکاب آنها عادت نموده ترکش برایشان دشوار می شود، هر چند که ترک آن مقتضای سعادت انسانی باشد، بدین جهت خدای سبحان مبارزه با این گونه عادت ها را تدریجاً در بین مردم آغاز کرد، و با رفق و مدارا تکلیفشان فرمود: یکی از این عادات زشت و شایع در بین مردم

^{۸۳} تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۸، ص ۳۸۹؛ همچنین بنگرید: تفسیر اثنا عشری، ج ۱۲، ص ۱۶.

میگساری بود، که شارع اسلام به تدریج تحریم آن را شروع کرد، و این مطلب با تدبیر در آیات مربوط به این تحریم که می بینیم چهار بار نازل شده کاملاً به چشم می خورد^{۸۴}.

و در تفسیر خسروی آمده است: " از امام باقر علیه السّلام مروی است که فرمود: «ما بعث الله نبیا قط الا و فی علم الله تعالی انه اذا اكمل له دینه كان فيه تحريم الخمر و لم یزل الخمر حراما و انما ینقلون من خصلة الی خصلة و لو حمل من ذلك عليهم جملة لقطع بهم دون الدین» یعنی خداوند هرگز پیامبری را بر نیانگیخت مگر آن که در علم خدای تعالی گذشته بود که چون دینش تکمیل شود حرام کردن خمر در آن باشد و همواره شراب حرام بوده است و درجه به درجه از خصلتی به خصلتی نقل می شده اند و اگر یکباره این امر بر آن ها بار میشد رشته دین آن ها گسیخته می گردید^{۸۵}.

✓ ملاحظه خلق تا جایی که دستورات خدا به تعویق افتد

حضرت رسول (ص) در غدیر خم که بنا بوده ولایت و جانشینی حضرت علی (ع) را اعلام کنند، به خاطر مصلحت و ملاحظه خلق از تبلیغ این بیان ترسیده و دستور خدا را به تعویق می انداخت؛ در آیه کریمه خطاب به حضرت رسول به صورت تأکید آمده: بَلِّغْ که امر مؤکد به رساندن پیام می باشد. باری، در آیه ۶۷ سوره مائده آمده است: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...، یعنی ای پیغمبر، آنچه از خدا بر تو نازل شد (به خلق) برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت و اداء وظیفه نکرده ای و خدا تو را از (شر) مردمان محفوظ خواهد داشت.

در تفسیر المیزان ذیل این آیه آمده است: "آن امر هر چه هست امری است که رسول الله (ص) از تبلیغ آن می ترسد، و در دل بنا دارد آن را تا یک روز مناسبی تاخیر بیندازد"^{۸۶}. و در تفسیر کوثر در تفسیر و

^{۸۴} ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۹۰.

^{۸۵} تفسیر خسروی، ج ۱، ص ۲۸۳.

^{۸۶} ترجمه تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۶۲.

توضیح این آیه آمده است: "از لحن این آیه کاملاً آشکار است که خداوند، پیش از نزول این آیه پیام بسیار مهم و سرنوشت سازی را به پیامبر خود نازل کرده بود و آن حضرت از رساندن آن پیام به مردم می‌ترسید و بیم آن داشت که با عکس العمل نامطلوب مردم روبرو شود و اساس دین به خطر بیفتد. در این آیه خداوند به پیامبر خود تاکید می‌کند که آن پیام را برساند که اگر نرساند گویا اصل رسالت را نرسانده است"^{۸۷}. و در کتاب "شان نزول آیات" ذیل این آیه آمده است: "حسن گوید: پیغمبر (ص) فرمود: زمانی که خداوند مرا به رسالت مبعوث کرد، دانستم تبلیغ رسالت عمل بسیار دشواری است و توان و طاقت من در ابلاغ رسالت به نهایت خواهد رسید و می‌دانستم که بعضی از مردم مرا تکذیب خواهند کرد"^{۸۸}. و ایضاً، " از قاسم النوشجانی مروی است که گفت مردی به حضرت رضا (ع) عرض کرد یا این رسول الله از عروة بن زیاد روایت شده است که گفت پیغمبر (ص) در حال تقیه وفات کرد فرمود اما بعد از قول خدا یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ پیغمبر (ص) که سبب ضامن شدن خدا در این آیه به حفظ کردن و نگاهداشتن او را تقیه و اتمام و کمال از میان برداشت و امر خدا را بیان فرمود و لکن بعد از وفات آن جناب قریش آنچه خواستند کردند و اما قبل از نزول این آیه شریفه شاید تقیه می فرمود"^{۸۹}.

همچنین، در تفسیر آیه ۲۱۴ سوره شعراء "انذر عشیرتک الاقربین، یعنی خویشان نزدیکت را بیم ده" آمده است: "طبری به اسناد خود ... از عبدالله ابن عباس و او از علی (ع) بازگو نموده: «چون آیه و اَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ- نازل شد، رسول خدا (ص) من را طلبید و فرمود: ای علی خداوند مرا مأمور کرده که خویشان نزدیک خود را انذار نمایم، این کار بر من بس سخت شده و می دانم همین که این امر را به آنها

^{۸۷} کوثر، ج ۳، صص ۲۰۸ - ۲۰۹.

^{۸۸} شان نزول آیات، صص ۲۳۳ - ۲۳۴.

^{۸۹} عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص ۳۷۱.

اظهار نمایم، از آنها بدی و ناروا خواهم دید. سکوت نمودم تا جبرئیل آمد و گفت: ای محمد (ص) اگر مأموریت خود را انجام ندهی پروردگارت عذابت می نماید"^{۹۰}.

✓ اوصیای حضرت رسول اکرم (ص)

شیعیان و اوصیای حضرت محمد (ص) با تمسک به آیه کریمه **وَلَا تُلْفُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ**^{۹۱} همواره به سنت تقیه متوسل شده و در اغلب موارد حقیقت را به جهت حکمت و مصلحت ستر نموده، با دشمنانشان بیعت کرده، حتی خلافت را به آنها سپرده و از وصایت خود دست کشیدند. به دیگر سخن، روایات و اخبار حاکی از آن است که اوصیای حضرت رسول (ص) که عرفان آنها جزء اصول دین است و اطاعت آنها به منزله اطاعت خدا و رسول خداست مجبور به تقیه شده و حتی مقام امامت خود را کتمان می کردند.

در کتاب ارشاد مذکور است: "مذهب شیعه که هسته مرکزی آن در زمان خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وجود آمد شالوده آن طبق تعالیم عالیه پیامبر گرامی اسلام به دست توانای امیر المؤمنین علیه السلام ریخته شد و پس از آن به وسیله فرزندان معصومش نشو و نما کرد، از روز رحلت رسول خدا تا حدود قرن سوم هجری گرفتار تقیه بود و شیعیان نمی توانستند آشکارا عقاید خود را اظهار نموده و شاگردان مکتب علی علیه السلام غالباً در تبعید و یا زندان بسر برده اند، و گاهی نیز به دست دژخیمان بنی امیه و خونخواران جنایتکار تاریخ به قتل رسیده اند ... دوران امامت علی علیه السلام پس از رسول خدا (ص) سی سال بود، که بیست و چهار سال و شش ماه از این مدت را آن حضرت نمی توانست دخالتی در کارها و احکام اسلام بنماید و همواره در تقیه بود (و از اظهار نظر و بیان حقائق خودداری فرموده، با آنها که سر کار بودند) مدارا می کرد"^{۹۲}.

^{۹۰} پرتوی از قرآن، ج ۴، ص ۲۹.

^{۹۱} آیه ۱۹۵ سوره بقره؛ یعنی با دست خویشتن خود را به هلاکت میندازید.

^{۹۲} ارشاد- ترجمه رسولی محلاتی، ج ۱، صص ۴ و ۷.

باری، حضرت علی (ع) پس از آن که ابوبکر به خلافت می رسد ناچار به مماشات و مدارا می گردد؛ چنانچه در خطبه شفشقیّه در این خصوص می فرماید: " آگاه باشید! به خدا سوگند! ابابکر، جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می کند... پس من ردای خلافت رها کرده و دامن جمع نموده از آن کناره گیری کردم و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پاخیزم؟ یا در این محیط خفقان زا و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم؟ ... پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود. و با دیدگان خود می نگرستم که میراث مرا به غارت می برند!"^{۹۳}.

همچنین، در خصوص خلافت عمر و تشکیل شورا توسط وی در نهج البلاغه می فرماید: " مردم در حکومت دومی، در ناراحتی و رنج مهمی گرفتار آمده بودند، و دچار دو رویی ها و اعتراض ها شدند، و من در این مدت طولانی محنت زاء، و عذاب آور، چاره ای جز شکیبایی نداشتم، تا آن که روزگار عمر هم سپری شد. سپس عمر خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من همسنگ آنان می باشم!! پناه بر خدا از این شورا! در کدام زمان در برابر شخص اولشان در خلافت مورد تردید بودم، تا امروز با اعضای شورا برابر شوم؟ که هم اکنون مرا همانند آنها پندارند؟ و در صف آنها قرارم دهند؟ ناچار باز هم کوتاه آمدم، و با آنان هماهنگ گردیدم"^{۹۴}.

حتی، مطالبی موجود که نشانگر آن است که حضرت علی (ع) به خاطر جلوگیری از بروز تفرقه بین پیروان و حفظ اتحاد مسلمین بیاناتی فرموده که خلاف اعتقادات قلبی آن حضرت بوده است. آن حضرت در استدلال با معاویه، برای اثبات حقانیت بیعت مردم با حضرتشان، ناچار به مطرح نمودن معیارهای مورد

^{۹۳} نهج البلاغه - ترجمه دشتی، ص ۴۵.

^{۹۴} همان مأخذ، ص ۴۷.

قبول معاویه می گردد، و بر بیعت مردم با ابوبکر و عمر و عثمان صحه گذاشته و اجماع ملت را مورد رضاء و خشنودی خداوند می شمارد: " همانا کسانی با من بیعت کرده‌اند که با ابابکر و عمر و عثمان، با همان شرایط بیعت کردند، پس آن که در بیعت حضور داشت نمی‌تواند خلیفه‌ای دیگر انتخاب کند، و آن کس که غایب بود نمی‌تواند بیعت مردم را نپذیرد. همانا شورای مسلمین از آن مهاجرین و انصار است، پس اگر بر امامت کسی گرد آمدند، و او را امام خود خواندند، خشنودی خدا هم در آن است"^{۹۵}.

حتی مروی است که ابوبکر در طول سه روز اوّل بیعتش اظهار می داشته که اگر مسلمین از بیعت با او ناراضی هستند می توانند بیعت را بر هم زنند؛ حضرت علی (ع) در واکنش به این بیان در مسجد خطاب به ابوبکر می فرماید: " ما بیعت خود را با تو فسخ نمی کنیم و این کار را نخواهیم کرد، زیرا رسول خدا تو را در کار دین و امامت بر ما در نماز مقدم داشت پس کیست که بتواند تو را در اداره امور دنیای ما باز دارد و واپس اندازد؟"^{۹۶}.

اما در خصوص جنگ صفین و حکمیت نامبارکی که به دنبال داشت، مقرر گردید که صلحنامه ای برای مدت يك سال میان حضرت علی (ع) و معاویه نوشته شود؛ از حضرت علی (ع) در این خصوص روایت

^{۹۵} نهج البلاغه- ترجمه دشتی، ص ۴۸۵.

^{۹۶} فرق الشیعه، ص ۴۲.

حضرت علی (ع)، حتی در خطبه ای از نهج البلاغه، عمر این خطاب را ستوده است: "لِلَّهِ بَلَاءٌ [بِلَاءُ فُلَانٍ فُلَقْدُ قَوْمِ الْاَوْدِ وَ دَاوَى الْعَمَدِ وَ اَقَامَ السُّنَّةَ وَ خَلَفَ الْفِتْنَةَ دَهَبَ نَقِيِّ التَّوْبِ قَلِيلِ الْعَيْبِ اَصَابَ خَيْرَهَا وَ سَبَقَ شَرَّهَا اَدَى اِلَى اللّٰهِ طَاعَتُهُ وَ اتَّقَاهُ بِحَقِّهِ]" (نهج البلاغه، ص ۳۵۰)، یعنی خدا به عمر این خطاب خیر و برکت دهد که کجی ها را راست نمود و بیماری های اجتماعی را معالجه کرد؛ فتنه را پشت سر انداخت و سنت را بر پا داشت؛ تباہکاری را پشت سر انداخت و پاک جامه و کم عیب از دنیا رفت؛ نیکویی خلافت را دریافت و از شر آن پیشی گرفت؛ طاعت خدا را به جا آورده از نافرمانی او پرهیز کرده حقش را ادا نمود.

شده است: " من نیز در صلحنامه میان خود و معاویه و عمرو عاص نوشتم: «این صلحنامه‌ای است میان امیر المؤمنین و معاویه و عمرو عاص» و آن دو معترضانه گفتند: اگر ما با اعتقاد به این که تو امیر المؤمنین هستی با تو بجنگیم در حقّ تو ظلم و ستم روا داشته‌ایم، پس لازم است بجای کلمه «أمیر المؤمنین» بنویسی «علی بن ابی طالب» من نیز عنوان امیر المؤمنین را پاک کرده و نام خود را نوشتم، همان طور که پیامبر برای خود کرد (اشاره به صلحنامه حدیبیه)^{۹۷}.

در آثار اسلامی مذکور است که خوارج به این صلحنامه اعتراض نمودند که این پیمان موجب کفر و هلاکت و عذاب حضرت علی (ع) شد؛ از جمله دلایل آنها برای این اعتقاد به قرار ذیل است: " اول اینکه: او (حضرت علی) هنگام کتابت صلحنامه عنوان امیر المؤمنین را از مقابل اسم خود محو کرد، و چون ما مؤمن می‌باشیم و او این عنوان را از روی خود برداشته، پس او امیر ما؛ که مؤمنیم نخواهد بود. دوم اینکه: وقتی او به حکمین گفت: «شما در این مدّت خوب دقت کرده و ببینید که هر کدام از معاویه و من سزاوار خلافت هستیم همو را انتخاب و دیگری را عزل کنید» در حقیقت در حقّ خود دچار تردید شده است، در این صورت ما به شكّ کردن در حقّ او اولی و احقّ هستیم. و سوم: ما فکر می‌کردیم او در مقام رأی و حکم از همه مقدم است، و خود او دیگری را انتخاب کرد. چهارم: او در دین خدا دیگری را حکم قرار داد و چنین حقی نداشته است"^{۹۸}.

و ایضاً در خصوص صلح امام حسن (ع) با معاویه، از قول امام حسن (ع) آمده است: "اگر من صلح نمی‌کردم معاویه يك نفر شیعه در روی زمین باقی نمی‌گذاشت مگر این که همه را می‌کشتند"^{۹۹}. در اخبار و روایات در توجیه صلح مذکور به نقل از امام حسن (ع) آمده است: " بدانید معاویه ما را به امری که در آن

^{۹۷} احتجاج- ترجمه جعفری، ج ۱، صص ۴۰۵ - ۴۰۷.

^{۹۸} همان مأخذ، ج ۱، صص ۴۰۵ - ۴۰۶.

^{۹۹} الطرائف- ترجمه داود الهامی، ص ۳۶۵.

شرافت و انصاف نیست، دعوت کرده اگر کشته شدن را دوست دارید، پیشنهاد وی را بر می‌گردانیم و با دم شمشیرها با وی برخورد می‌کنیم و اگر زنده بودن را دوست دارید، پیشنهاد معاویه را قبول می‌کنیم. چون سخن امام به این جا رسید، همه يك صدا گفتند: **التقية التقية**^{۱۰۰}.

در سفارشات امام صادق علیه السلام به محمد بن النعمان أبو جعفر أحول آمده است: **" اعلم أن الحسن بن علي ع لما طعن و اختلف الناس عليه سلم الأمر لمعاوية فسلمت عليه الشيعة عليك السلام يا مدلل المؤمنين"**^{۱۰۱}، یعنی بدان که چون حسن بن علی (ع) مجروح شد مردم بر سر حکومت او اختلاف کردند؛ در نتیجه، خلافت را به معاویه واگذار کرده، شیعیان این گونه بدو سلام می‌کردند: «سلام بر تو ای خوارکننده مؤمنان!»

همچنین در خصوص امام حسین (ع) مذکور است: " و امامت حسین علیه السلام پس از وفات برادرش حسن علیه السلام بدان چه گفته شد ثابت است، و پیروی از او بر همگان لازم خواهد بود اگر چه مردم را به واسطه تقیه به امامت خویش نخواند، و همچنین به واسطه صلحی که میانه او و معاویه برقرار بود و بر او لازم بود بدان وفا کند (اظهار آن ننمود) و او در این باره مانند پدرش امیر المؤمنین علیه السلام بود که با این که پس از رسول خدا (ص) امامت داشت با این احوال خاموش نشست، و به همان راهی رفت که برادرش حسن علیه السلام پس از صلح رفته بود و به خود داری و سکوت گذراند، و همه ایشان به روش پیغمبر (ص) رفتار کردند در آن زمانی که آن حضرت (ص) در شعب (ابی طالب) گرفتار بود (و با اینکه پیغمبر خدا بود از روی ناچاری سه سال در شعب ابی طالب ماند و دم فرو بست) و همچنین آن گاه که از مکه به مدینه هجرت فرمود و چند روز در غار پنهان گشت"^{۱۰۲}.

^{۱۰۰} الطرائف- ترجمه داود الهامی، ص ۳۶۷.

^{۱۰۱} تحف العقول عن آل الرسول ص، ص ۳۰۸.

^{۱۰۲} ارشاد- ترجمه رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۲۷.

از سوی دیگر، در خصوص امام محمد باقر آمده است: "گفته شده عمر بن رباح نخست به امامت ابو جعفر علیه السلام معتقد بود و بعد از این عقیده دست کشید و با گروهی از یارانش با او مخالفت کردند و جماعت اندکی هم در گمراهی از او متابعت نمودند او خیال می‌کرد از امام باقر سؤالی کرده و پاسخ شنیده است. اما بار دیگر خدمت آن جناب رسیده و همان سؤال را تکرار کرده و پاسخی دیگر دریافت کرده است و به ابو جعفر علیه السلام گفته تو قبلاً پاسخ دیگری به این مسأله دادی و امام علیه السلام به او فرموده بودند: آن پاسخ را از روی تقیه داده است"^{۱۰۳}.

همچنین، در کتاب ارشاد مذکور است: "معاویة بن وهب از سعید سمان روایت کند که گفت: من شرفیاب خدمت امام صادق علیه السلام بودم که دو تن از مردمان زیدی مذهب بر آن حضرت درآمدند و به او گفتند: آیا در میان شما امامی که پیرویش واجب باشد هست؟ حضرت (تقیه کرده) فرمود: نه، گفتند: مردانی راستگو از جانب تو بما خبر دادند که تو چنین می‌گوئی (و خود را امام مقترض الطاعة می‌دانی)؟ و گروهی را نام بردند- (که اینان چنین سخنی گفته‌اند)- و گفتند: اینان مردمانی پارسا و خردمندند و تکذیب نشوند (یعنی نسبت دروغگوئی بایشان نتوان داد) پس امام صادق علیه السلام غضبناک شده فرمود: من چنین دستوری بایشان نداده‌ام"^{۱۰۴}.

✓ تقیه

آیات کریمه و بالاخص اخبار و روایات اسلامی مشحون از مطالب گوناگون در خصوص لزوم و علل تقیه است. در آیه ۲۸ سوره آل عمران آمده است: "لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَ يُحَدِّثُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ، یعنی مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان به دوستی گیرند و هر کس چنین کند از خدای در چیزی پیوندی

^{۱۰۳} ایمان و کفر- ترجمه ایمان و الکفر بحار الانوار، ج ۲، ص ۴۲۴.

^{۱۰۴} ارشاد- ترجمه رسولى محلاتى، ج ۲، ص ۱۸۱.

نیست، از دین حق و از دوستی و خشنودی خدای بهره‌ای ندارد- مگر اینکه از آنان تقیه کنید- یعنی مگر آنکه از شر آنها بترسید و بخواهید از گزندشان حذر کنید- خداوند شما را از [نافرمانی] خویش بیم می‌دهد، و بازگشت به سوی خداست" ^{۱۰۵}.

رسول خدا (ص) فرموده اند: "اگر خواستی تقیه را بر شما حرام کردی و شما را امر به صبر کردی بر آنچه به شما برسد از دشمنانتان در اظهار حق آگاه که بزرگ تر فریضه خدا بر شما پس از فرض دوستی ما و دشمنی با دشمنان ما به کار بستن تقیه است برای جان خود و برادران خود و آشنایان خود" ^{۱۰۶}.

و از امام صادق (ع) در خصوص تقیه روایت شده است: "عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع النَّبِيُّ مِنْ دِينِ اللَّهِ - قُلْتُ مِنْ دِينِ اللَّهِ قَالَ إِي وَاللَّهِ مِنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَقَدْ قَالَ يُوسُفُ ع - أَيُّهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ وَ اللَّهُ مَا كَانُوا سَرَقُوا شَيْئاً وَ لَقَدْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ ع إِنِّي سَقِيمٌ وَ اللَّهُ مَا كَانَ سَقِيماً" ^{۱۰۷}، یعنی ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: تقیه از دین خداست: عرض کردم: از دین خداست؟! فرمود: آری به خدا از دین خداست، به تحقیق که یوسف علیه السلام فرمود: «ای کاروان شما سارقید (یوسف/ ۷۰)» بخدا که آنها چیزی نذر دیده بودند (ولی برای مصلحت نگهداشتن برادرش چنین گفت)، و ابراهیم علیه السلام فرمود: «من بیمارم (صافات/ ۸۹)» و به خدا که بیمار نبود (چنانچه در سابق گذشت).

همچنین، از جعفر بن محمد (ع) مروی است: "تقیه کردن برای حفظ دین است و برادران دینی" ^{۱۰۸}. و از امام صادق (ع) است: "به کار بستن تقیه در خانه تقیه (هر جا مخالف حکمرواست) واجب است و گناه و

^{۱۰۵} ترجمه قرآن (مجتبوی).

^{۱۰۶} آداب معاشرت- ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۶۳.

^{۱۰۷} الکافی، ج ۲، ص ۲۱۷.

^{۱۰۸} آداب معاشرت- ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۶۸.

کفاره نیست بر کسی که از روی تقیه سوگند خورد برای دفع ستمی از خود ... هر که به خدا و روز جزا ایمان دارد در دولت باطل جز با تقیه سخن نگوید"^{۱۰۹}.

و از حضرت علی (ع) روایت شده است: " اگر از آفت و بلا بر جاننت نگران شوی زیرا برتری دادنت دشمنان را بر ما هنگام ترس سودی بدان ها ندهد و زیبایی به ما نرساند و راستی اظهار بیزاریست از ما، در تقیه ما را کسر و کمبود نباشد، و اگر تو به زبان از ما بیزاری جوئی و به دلت به ما پوئی تا جان خود را بر پا داری که قوام وجود تو است"^{۱۱۰}.

• حضرت ابراهیم

حضرت ابراهیم از جمله پیامبرانی بود که برای تبلیغ امر الهی با مردم زمان با زبان خودشان سخن گفته و نهایت مماشات با آنها را به کار برده و تدریجاً دعوی خویش را آشکار ساخت. به استناد آیات ۷۶ - ۷۸ سوره انعام، حضرت ابراهیم در ابتدای رسالتش طی یک فرآیندی، گام به گام، اول ستارگان، بعد ماه و سپس خورشید را پرستیده و از این طریق بطلان عقیده این مذاهب را اثبات می نماید.

باری، در تفسیر کوثر در خصوص این آیات آمده است: "حضرت ابراهیم در زمان خود با بت پرستان و ستاره پرستان و ماه پرستان و آفتاب پرستان روبرو بود و در سرزمین بابل انواع و اقسام شرك وجود داشت و او می‌بایست با تمام این انحراف ها مبارزه کند. ابراهیم برای مغلوب کردن آنها و ایجاد انگیزه برای هدایت به سوی توحید ناب، از يك شیوه جالبی استفاده کرد. او نخست خود را از گروه آنها معرفی کرد که گویا عقیده آنها را دارد و بدین گونه آنها را به سوی خود جذب نمود سپس با دلیل و برهان آن عقیده را رد کرد و از آن روی گردان شد و این از نظر روانی تأثیر زیادی دارد... بدین گونه ابراهیم با يك شیوه تأثیر

^{۱۰۹} آداب معاشرت- ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج ۲، صص ۲۵۲ و ۲۶۵.

^{۱۱۰} همان مأخذ، ج ۲، ص ۲۷۰.

کننده و جالب، استدلال خود را در ردّ پرستش اجرام آسمانی به گوش پرستندگان آنها رسانید و آنها را به سوی خدای جهانیان دعوت نمود^{۱۱۱}.

همچنین، در " قصص الأنبياء (قصص قرآن)" در توضیح این آیات آمده است: " اراده آن حضرت ابطال قول ایشان در عبادت کواکب بوده، اما چون می‌دانسته آنها این عبادت را از نیاکان خود یاد گرفته و به آن خو کرده‌اند، لذا مطمئن بوده اگر با دعوت صریح وارد شود و علنا آنان را به عبادت خدای واحد فرا بخواند دعوتش را نخواهند پذیرفت، لذا درجه درجه و بر سبیل مماشات آنها را وادار به شنیدن استدلال می‌نماید، بنابراین با این که قلبا مطمئن به ایمان الهی بوده، اما بر سبیل مماشات مطابق مذهب آنان سخن می‌گوید تا اعتماد آنها را به خود جلب نموده و سپس ایشان را مغلوب سازد، پس گفتار آن حضرت مانند قول کسی است که به زور مجبور به ادای کفر بر زبان خود می‌شود تا از روی مصلحت عده‌ای را به ایمان راهنمایی کند"^{۱۱۲}.

و در کتاب " تاریخ انبیاء" در این خصوص آمده است: " بدان که حضرت ابراهیم (ع) اول کواکب را (انعام/۷۶) و قمر را (انعام/۷۷) و آفتاب را (انعام/۷۸) خدا گفتن و بعد از آنها بیزار شدن به جهت اثبات نمودن است بر خصم مذهب ایشان را به طریق واضح، که مجال انکار نباشد خصم را. دوم این که در اثبات مطلب به خصم، طریق آسان آن است که خود را از طریقی که بیگانه ننماید و بلکه خود را با خصم هم مذهب نماید، تا سخن او به گوش او راه یافته باشد، چنان که "شمعون الصفا" در هدایت قوم انطاکیه نمود"^{۱۱۳}.

باری، اغلب مفسرین، تفسیر مشابهی در خصوص این آیات دارند که به برخی از آنها اشاره می‌گردد. در " أطیب البیان فی تفسیر القرآن" در تفسیر این آیات مذکور است: " آن حضرت در مقام دعوت به توحید بوده

^{۱۱۱} کوثر، ج ۳، صص ۴۶۲ - ۴۶۱.

^{۱۱۲} قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ص ۱۷۹.

^{۱۱۳} تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم، ص ۱۰۷.

چنانچه اولین دعوت انبیاء اینست و میزان دعوت اینست که **اولا فرض می کند عقیده خصم را سپس فساد آن** را بیان می کند و ابطال می فرماید ... برای آنها بطلان و فساد عقیده آنها را از روی منطق و برهان ثابت نمود که افول دلیل بر حدوث و مسبوق بعدم و محتاج به موجد است لیاقت ربوبیت ندارد"^{۱۱۴}.

و در "انوار درخشان" مذکور است: " ابراهیم با سخنانی دلپذیر ستاره پرستان را سرگرم کرده و به خود جلب نموده و به خاطرات آنان جلوه می داد و دل های آنان را با پند و اندرز شیفته نموده بود و **به ظاهر برای جلب نظر و اظهار موافقت با بت پرستان تصدیق می کرد** که این ستاره درخشنده که مورد تقدیس و پرستش است زمام تدبیر خود و سایر افراد بشر را به عهده دارد ... و به استناد این که ستاره ای که غروب می کند نشانه فناء و نابودی آنست که ناپدید گشته و به این دلیل به بطلان آئین آنان احتجاج می کرد"^{۱۱۵}.

همچنین، در "ترجمه بیان السعادة" آمده است: " قَالَ هَذَا رَبِّيَ این کلام از ابراهیم محتمل است که بر سبیل مماشات و کنار آمدن با قوم باشد به این که دخول در دین آنها را اظهار به نماید، سپس استدلال به غروب و زوال بر عدم تربیت استقلالی آن بکند تا این که به دعوت و انصاف نزدیک تر، و از فریب و بیراهه رفتن دورتر، باشد. و از این کلام، دروغ حرام لازم نمی آید، زیرا که او در مقام اصلاح بوده، یا قصد تربیت آنها را داشته است"^{۱۱۶}.

و در "ترجمه جوامع الجامع" مذکور است: " وقتی که ابراهیم دید، مردم بت می پرستند، و خورشید و ماه و ستارگان را عبادت می کنند، تصمیم گرفت آنها را از خطایشان آگاه سازد، و دیده بصیرت آنها را باز کند، و راه اندیشه و استدلال را به آنان نشان دهد، تا بدانند که هیچ کدام از اشیایی که پرستش می کنند شایسته این کار نیستند، زیرا همه اینها پدیده و حادث اند. قَالَ هَذَا رَبِّيَ ابراهیم گفت: این پروردگار من است. این سخن

^{۱۱۴} أطيب البيان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۱۲.

^{۱۱۵} انوار درخشان، ج ۵، صص ۳۹۱ - ۳۹۳.

^{۱۱۶} ترجمه بیان السعادة، ج ۵، ص ۸۶.

کسی است که با حریف خود مامشات کرده، و با علم، به این که او بر باطل است، بدون تعصب درباره مذهب خود، عقیده او را نقل کرده، تا هر چه بهتر او را به حق تشویق کند و باطل را از قلبش بزدايد، و سپس با استدلال در جمله بعد، بطلان عقیده طرف را ثابت کرده است^{۱۱۷}. در "تفسیر عاملی" نیز به نقل از فخر دلیل این عمل حضرت ابراهیم را چنین توجیه می‌کند: "اگر از اوّل انکار کند، آنها از او دوری می‌کنند و گوش به سخنش نمی‌دهند، به منظور اظهار همفکری و جلب نظر گفت: این ستاره خدای من است"^{۱۱۸}. همچنین علامه طباطبائی در تفسیر المیزان بیان می‌دارد: "عیاشی از محمد بن حمران روایت کرده که گفت: از امام صادق (ع) از جمله "هَذَا رَبِّي" که حکایت قول ابراهیم است پرسیدم. امام (ع) فرمود: ابراهیم با گفتن این حرف به چیزی (از شرك) نرسید، زیرا مقصودش غیر آن چیزی بود که گفت «تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۵». مؤلف: ظاهراً مراد امام (ع) این است که این گفتار از ابراهیم (ع) صرف فرض بوده و یا همان طوری که ما نیز در سابق گفتیم می‌خواسته اعتقاد طرف را موقتاً و به طور مامشات قبول کند تا در مقام بیان فساد آن، تالی فاسد آن را بشمارد"^{۱۱۹}.

و مطلب ذیل از تفسیر نور جمع بندی مطالب فوق است: "مجادله و گفتگوی حضرت ابراهیم با مشرکان، از باب مامشات و نشان دادن نرمش در بحث، برای رد عقیده طرف است، نه این که عقیده قلبی او باشد زیرا شرك با عصمت منافات دارد. گفتن کلمه‌ی «یا قوم» در دو آیه‌ی بعد نشانده‌ی مامشات در گفتن «هَذَا رَبِّي» است، به همین دلیل وقتی غروب ماه و خورشید را می‌بیند، می‌گوید: من از شرك شما بیزارم، و نمی‌گویم از شرك خودم (آیه ۷۸) [...] ۱) یکی از شیوه‌های احتجاج، اظهار همراهی با عقیده باطل و سپس رد کردن آن است. «هَذَا رَبِّي». ۲) بیدار کردن فطرت‌ها، فعال کردن اندیشه‌ها و توجه به احساسات، از بهترین شیوه‌های تبلیغ است. «لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ». ۳) محبوب واقعی کسی است که محدود به مکان، زمان

^{۱۱۷} ترجمه جوامع الجامع، ج ۲، ص ۲۰۷.

^{۱۱۸} تفسیر عاملی، ج ۳، صص ۴۸۳ - ۴۸۲.

^{۱۱۹} ترجمه المیزان، ج ۷، ص ۲۹۳.

و موقت نباشد ... شیوهی تعلیم حقّ یا انتقاد از باطل، باید گام به گام باشد. ابتدا نفی ستاره و ماه و در نهایت خورشید. «فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ» [...] («قَالَ» ۶) برائت از شرک، «فریاد ابراهیمی» است. «إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ» برائت از «شرک» است، نه از «افراد». «مِمَّا تُشْرِكُونَ»، نه «منکم». برائت جستن، باید پس از بیان برهان و استدلال باشد؛ (اول افول و غروب را مطرح کرد، بعد برائت از شرک را) «فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ ...»^{۱۲۰}. به بیان دقیق تر، می توان گفت که این راهکار حضرت ابراهیم که از جانب خداوند به آن حضرت الهام شده بود، وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ، طی یکی فرآیندی به وقوع پیوست تا بطلان عقیده بت پرستان ثابت شود و آنان تدریجاً هدایت گردند^{۱۲۱}.

^{۱۲۰} تفسیر نور، ج ۳، صص ۲۹۳ - ۲۹۶.

^{۱۲۱} برخی به حدیثی از امام رضا (ع) استدلال می کنند که جملات حضرت ابراهیم سوالی و انکاری بوده است؛ گو آنکه این نوع گفتار نیز از باب محاجه به زبان خصم بوده و مغایرتی با مماشات آن حضرت با مشرکین ندارد؛ علامه طباطبائی در ذیل همان حدیث امام رضا (ع) می نویسد: "غرض ابراهیم از این گفتار این بود که بطلان دین آن سه طائفه را بیان کند و بفرماید که پرستش سزاوار چیزی که مانند زهره و ماه و خورشید است، نیست. پرستش، حق کسی است که آفریدگار این اجرام و آفریدگار آسمانها و زمین است. و این احتجاج را خداوند به وی الهام کرده بود، هم چنان که فرمود: وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ (انعام / ۸۳)، یعنی این حجت ما بود که به ابراهیم آموختیم تا با آن علیه قومش احتجاج کند" (ترجمه المیزان، ج ۷، ص ۲۸۷). خلاصه کلام آنکه، چنانچه ملا فتح الله کاشانی در "خلاصة المنهج" بیان می دارد: "این مثل آنست که شخصی به قول خصم قایل شود و در اول کلام تابع او شود و بعد از اثبات بطلان آن بر او انکار آن نماید تا حجت بر خصم لازم سازد" (خلاصة المنهج، ج ۲، ص ۵۶). بنابراین، چنانچه در صفحات فوق ذکر شد، و سخن بسیاری از مفسرین نیز که ملهم از احادیث بوده، مؤید آن است که آن حضرت به این نحو با مردم آن زمان هم مذهب شده و استدلال نموده تا دعوی خویش را ثابت کرده و قوم را هدایت نمایند؛ مضاف بر این مطالب، در تفسیر اثنا عشری با استناد به حدیثی از امام صادق (ع) آمده است: "آنکه مراد فرض و تقدیر، و بر سبیل مصلحت چنین فرمود، چه انکار اول مرتبه موجب تنفر قوم و عدم قبول حجت او بود. پس اول به موافقت آنها این کلام ادا نمود، لکن غرض آن بود اگر فرض کنیم این پروردگار ما باشد، آیا قادر است. پس به افول او استدلال نمود که عاجز باشد، و حجت بر آنها تمام کرد. و مؤید این از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود: این کلام هیچ ضرر به ابراهیم نداشت، زیرا اراده نمود غیر آنچه گفت (نقل از تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۵)" (تفسیر اثنا عشری، ج ۳، صص ۳۱۴-۳۱۵).

از سوی دیگر، حضرت ابراهیم به جشن بزرگ عید که تمام مردم از وضع و شریف و کوچک و بزرگ باید می رفتند نمی رود و می گوید من بیمارم و نمی توانم بیایم. در ترجمه بیان السعادة ذیل تفسیر آیه ۸۹ سوره صافات " **فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ** یعنی حضرت ابراهیم با قومش گفت که من بیمارم (و نتوانم به جشن عید بنان آیم)" به نقل از صفحه ۲۱۰ معانی الاخبار می نویسد: " ابراهیم سه دروغ گفت اول گفت: مریض هستم و دوم گفت: شکستن بت‌ها را بت بزرگ انجام داده است سوم درباره ساره است که گفت او خواهر من است. مقصود این است که او در ظاهر دروغ گفت، در حقیقت دروغ نگفت، زیرا او می خواست اصلاح کند و مصلح دروغگو نیست" ^{۱۲۲}.

و در ترجمه المیزان آمده که رسول خدا (ص) فرمود: "ابراهیم خلیل هیچ دروغ نگفت مگر در سه مورد: دو مورد درباره ذات خدا و اثبات توحید او، و یکی در باره ساره. اما آن دو دروغی که در راه اثبات توحید گفت یکی جمله " **إِنِّي سَقِيمٌ**" بود و یکی اینکه گفت: " **بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا**". و اما آن دروغی که در باره ساره گفت این بود که وقتی به سرزمین آن مرد دیکتاتور و جبار رسیدند به ساره- که زنی بسیار زیبا بود- گفت: اگر این پادشاه بفهمد که تو همسر هستی تو را به هر وسیله‌ای که شده از من می گیرد" ^{۱۲۳}.

و علامه مجلسی روایت نموده که از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد: " چگونه حضرت ابراهیم گفت: «انی سقیم»؟ فرمود: حضرت ابراهیم سقیم نبود و دروغ نگفت، غرضش آن بود من بیمارم در دین خود و طلب حق و چاره می‌جویم برای بر هم زدن دین باطل" ^{۱۲۴}. و نیز از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است: " تقیه از دین خدا است ... ابراهیم گفت انی سقیم در حالی که مریض نبوده و از روی تقیه آن کلمات را گفته است و نیز از آن حضرت روایت کرده فرمود به خدا قسم مریض نبود و دروغ

^{۱۲۲} ترجمه بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۱۲، صص ۲۳۵ - ۲۳۶.

^{۱۲۳} ترجمه تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۳۱۶.

^{۱۲۴} تفسیر اثنا عشری، ج ۱۱، ص ۱۳۵.

هم نگفته است و حضرت ابراهیم در این بیانات خود قصد بیماری و مرض کفر و ارتداد مردم را کرده است^{۱۲۰}.

همچنین، در تفسیر نور آمده است: " شب پیش از جشن، از ابراهیم نیز دعوت کردند که همراه آنان در مراسم شرکت کند، اما حضرت ابراهیم که منتظر فرصتی برای در هم کوبیدن بت‌ها و ایجاد شوک بر مردم بود، مطابق آداب و رسوم و اعتقاد مردم بابل که ستارگان را در سرنوشت خود مؤثر می‌دانستند، نگاهی به ستارگان کرد و چنین وانمود کرد که اوضاع کواکب، نوعی بیماری را در صورت خروج او از شهر نشان می‌دهد. لذا مردم نیز قانع شده و از اصرار خود دست برداشتند. روشن است که حضرت ابراهیم، خود چنین اعتقادی به نقش ستارگان نداشته و برای قانع کردن مردم از شیوهی مورد قبول خودشان استفاده کرده است. چنان که برای دعوت آنان به خداپرستی، ابتدا همچون آنها نشان می‌دهد که ستاره پرست شده است و سپس از این عقیده، تبری می‌جوید.

پیام‌ها: (۱) در تبلیغ، با هر گروهی باید با زبان خودش سخن گفت. (برای گروهی که به تأثیر ستارگان عقیده دارند، باید با نگاه به آنها حرف زد). «فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ» (۲) برای دعوت مردم به راه حق و مبارزه با باطل، طرح‌های ابتکاری و انقلابی لازم است. (حضرت ابراهیم از رفتن به همراه مردم به خارج شهر خودداری کرد و طرح خود را که شکستن بت‌ها بود انجام داد). «فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ» [...] (۴) انبیا از طرف خداوند يك طرح دراز مدت دارند که در فرصت مناسب اجرا می‌کنند. (در آیه ۵۷ سوره‌ی انبیا می‌خوانیم: ابراهیم به مردم هشدار داد که در غیاب شما نقشه‌ای برای بت‌های شما می‌کشم. «تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ» آن وعده با چنین برنامه ریزی عملی شد.) (۵) رهبران دینی جامعه، باید در برابر جریان‌های فکری انحرافی، به صورت فعال عمل کنند نه انفعالی و با يك نقشه حساب شده، دشمن را در برابر عمل انجام شده قرار دهند. «فَنظَرَ ... فَقَالَ ... فَرَأَى» خام کردن دشمن برای ضربه زدن به او،

^{۱۲۰} تفسیر جامع، ج ۵، ص ۵۱۲.

نیاز به شناخت آداب و رسوم و عقائد او دارد. «فَنظَرَ ... فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ» منطق انبیا برای نفی بت پرستی، بسیار روشن و فطری و عقلی است. «أَلَا تَأْكُلُونَ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِفُونَ»^{۱۲۶}.

• حضرت یوسف

حضرت یوسف، مطابق آیه ۷۰ سوره یوسف، مأمورین خود را در پی برادرانش فرستاد و پیغام داد «أَيُّهَا الْعِيبُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» در صورتی که خود او می دانست برادرانش دزدی نکرده اند؛ از امام باقر (ع) آمده است: "حضرت یوسف تقیه کرد برای مصلحت و ابراز نفرمود که من برادر شما هستم، زیرا شاید اگر می فهمیدند که آن حضرت یوسف است ممکن بود بنیامین را بکشند که خبر زنده بودن یوسف را به پدرشان نرساند از این جهت) یوسف گفت: ای اهل قافله شما سارق هستید (کنایه از اینکه یوسف را از پدرش دزدیده اید) و حال آنکه دزدی نکرده بودند (در مصر و آنهم کیل سلطنتی را که با آن گندم کیل می کردند)"^{۱۲۷}.

• شمعون الصفا

زمانی که دو نفر از رسولان حضرت عیسی برای هدایت قوم انطاکیه فرستاده شدند، مردم انطاکیه آن دو را تکذیب کرده و به زندان محبوس ساختند. پس از آن شمعون الصفا از جانب خدا ارسال گردید.

چنانچه آیه ۱۴ سوره یس اشاره به این مطلب دارد: "إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ، یعنی هنگامی که دو نفر از رسولان را بسوی آنها فرستادیم، اما آنان رسولان (ما) را تکذیب کردند؛ پس برای تقویت آن دو، شخص سوّمی فرستادیم". لیکن، شمعون الصفا از راه دیگری وارد شد؛ وی با پادشاه اختلاط کرد و مقرب درگاه او شد. در کتاب تاریخ انبیاء در این خصوص آمده است: " آورده اند با ملک به بتخانه

^{۱۲۶} تفسیر نور، ج ۱۰، صص ۴۴ - ۴۵.

^{۱۲۷} علل الشرائع- ترجمه مسترحمی، ص ۱۲۵.

آمدی و خدای را سجده کردی و مردم می پنداشتند که او پرستش بت می کند. ملک بر او اعتماد کرد. بی مشورت او در هیچ امری اقدام نمی نمود^{۱۲۸}. به عبارتی، شمعون صفا برای جلب اعتماد ملک، به روش تقیه وارد شد و در ابتدا مأموریتش را ابراز نکرد.

• هارون

هنگامی که حضرت موسی به کوه طور رفته بود و در میقات به سر می برد، برادرش هارون را به عنوان جانشین خود گماشته بود؛ به استناد فصل هشتم از سفر خروج تورات، هارون به عنوان پیغمبر و جانشین رسمی از طرف حضرت موسی معرفی می شود. در هر روی، وقتی که حضرت موسی برگشت قوم بنی اسرائیل گوساله پرست شده بودند، و حضرت موسی هارون را مورد سرزنش و ملامت قرار می دهد که چرا در حفظ عقائد جامعه بنی اسرائیل کوتاهی کرده؛ چنانچه در کلام الله مجید در این خصوص آمده است:

" قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (طه/۹۲) أَلَا تَتَّبِعُنِي أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳)". وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَ أَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَاقْتُلُونِي فَلَا تَتَّبِعُنِي بِئِ الْأَعْدَاءِ وَ لَا تَجْعَلَنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (اعراف/۱۵۰)، یعنی و چون موسی به حال خشم و تأسف به سوی قوم خود بازگشت، به آنان گفت: شما پس از من بسیار بد حفظ الغیب من کردید! آیا در امر خدای خود عجله کردید! و الواح را به زمین انداخت و (از فرط غضب) سر برادرش (هارون) را گرفته به سوی خود می کشید، هارون گفت: ای فرزند مادرم، این قوم مرا خوار و زبون داشتند تا آنجا که نزدیک بود مرا به قتل رسانند، پس تو دشمنان را بر من شاد مگردان و مرا در عداد مردم ستمکار مشمار.

در قصه های قرآن آمده که هارون که از انبیاء الهی بوده، برای جلوگیری از تفرقه افتادن بین بنی اسرائیل قوم را از گوساله پرستی منع نمی کند: " ای برادر بزرگوار! من ترسیدم که اگر با آنان نبرد کنم بگویی: تو

^{۱۲۸} تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم، ص ۲۹۸.

میان بنی اسرائیل تفرقه ایجاد کردی و عهد مرا رعایت نکردی" ^{۱۲۹}. و در آیات کریمه آمده است: قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (طه/ ۹۲) أَلَا تَتَّبِعُنَّ أَفْعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳) قَالَ يَا بَنِيَّ أَمْ لَا تَأْخُذُ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي (۹۴)، یعنی موسی (چون بازگشت با عتاب به هارون) گفت: ای هارون مانع تو چه بود که چون دیدی که قوم گمراه شدند، (۹۲) از پی من نیامدی؟ آیا نافرمانی امر من کردی؟! (۹۳) هارون گفت: ای برادر مهربان (بر من قهر و عتاب مکن و) سر و ریش من مگیر، ترسیدم بگویی تو میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و به سخنم وقعی ننهادی.

به بیان دقیق تر، هارون من باب حکمت و مصلحت با بنی اسرائیل مدارا نموده تا بین آنها تفرقه ایجاد نگردد.

در تفسیر لاهیجی ذیل آیات فوق تفسیر و تعبیر جالبی آمده است: "در کتاب کمال الدین و تمام النعمه از سلمان فارسی رضی الله عنه حدیث طولانی روایت کرده بعضی از آن اینست که روزی حضرت رسالت پناه محمدی صلوات الله علیه و آله خطاب به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کرده فرمودند که: ای برادر من! تو شمشیر من خواهی بود بعد از من و زود باشد که قریش را ببینی که با تو در مقام عداوت آیند و در حق تو ستم کنند و خلافت را که حق تست از تو بگیرند پس اگر در آن وقت ترا أعوان و أنصار به هم رسد به مدد ایشان با قریش مقاتله کن و اگر مددکاری برای تو به هم نرسد صبر کن و دانسته خود را در مهلکه مینداز زیرا که تو مرا به منزله هارونی مری موسی را و مر تراست که درین باب اقتدا کنی به هارون که قوم او او را ضعیف شمرده خواستند که او را به قتل آرند پس صبر کن که تو در آن وقت به منزله هارون و تابعین او خواهی بود و قریش به منزله عجل و تابعین عجل" ^{۱۳۰}.

^{۱۲۹} قصه های قرآن، صص ۲۰۳ - ۲۰۴.

^{۱۳۰} تفسیر شریف لاهیجی، ج ۲، ص ۱۰۱ - ۱۰۲.

• حضرت شیث

در تفسیر عیاشی از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت شده است: " ... پس از رحلت حضرت آدم علیه السّلام و انقراض ذریه صالح او، حضرت شیث که وصی آدم بود نمی‌توانست دین خدا را آشکار کند و با تقیه زندگی می‌کرد زیرا قابیل که هابیل را به قتل رسانده بود او را نیز تهدید به قتل می‌کرد و هر روز بر گمراهی مردم افزوده می‌شد تا این که در روی زمین جز وصی گذشتگان نمانده بود آن هم به جزیره‌ای رفته و مشغول عبادت خدا شد بعد بدا حاصل شد و خدا اراده فرمود که پیغمبرانی را برانگیزد"^{۱۳۱}.

• اصحاب کهف

در تاریخ ادیان در خصوص اصحاب کهف آمده است: " مردم شهر افسوس در روز عید گرد خدایان خویش جشن گرفته و به بت‌های خود تقرب می‌جستند ... جوانان خدایرست (اصحاب کهف) مانند دیگران در مراسم و مجالس عمومی شرکت می‌کردند و تظاهر به همسویی با آنها نمودند ولی آنگاه که به خلوت خود می‌رفتند به عبادت و نماز و ذکر خدا می‌پرداختند"^{۱۳۲}. از امام صادق علیه السّلام روایت شده است: " تقیه نمودن کسی به درجه تقیه اصحاب کهف نرسید، آنها در اعیاد (بت پرستها) حاضر می‌شدند و زنا می‌بستند (با آنکه خداشناس و موحد بودند) از این رو خدا پاداششان را دو بار داد"^{۱۳۳}.

• حضرت باب

حضرت باب الله الاعظم، مطابقاً للأحادیث المرویه، سنت و نشانه‌هایی از پیامبران پیشین را به همراه داشتند و آنچه سایر پیامبران الهی در راه اعلاء کلام الهی تحمل نمودند آن حضرت به تنهایی متحمل شدند، که این مطلب دشواری امر آن حضرت را نشان می‌دهد.

^{۱۳۱} أنوار العرفان في تفسير القرآن، ج ۴، ص ۶.

^{۱۳۲} قصه‌های قرآن، صص ۳۶۱ - ۳۶۲.

^{۱۳۳} اصول کافی- ترجمه مصطفوی، ج ۳، ص ۳۱۰.

زین سبب بر انبیا رنج و شکست از همه خلق جهان افزون تر است^{۱۳۴}

باری، در احادیث مرویه در خصوص قائم آمده است که آن حضرت " خوف و انتظار از موسی " ^{۱۳۵} را به همراه خواهد داشت -- چرا که حضرت موسی خوف آن داشت که قومش دعوت وی را اجابت نکنند؛ چنانچه در کلام الله مجید آمده است: **قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَدِّبُونَ** (شعراء/۱۲)، یعنی (موسی) عرض کرد: پروردگارا! از آن بیم دارم که مرا تکذیب کنند.

و در آیه ۲۱ همان سوره مذکور که حضرت موسی فرمود: **فَقَرَّرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ**، یعنی پس هنگامی که از شما ترسیدم فرار کردم؛ و پروردگام به من حکمت و دانش بخشید، و مرا از پیامبران قرار داد!

امام محمد باقر (ع) فرموده اند که این آیه در خصوص قائم نیز مصداق می یابد؛ چنانچه در "الغیبة للنعمانی" آمده است: " ... **المفضل بن عمر قال سمعته يقول يعني أبا عبد الله ع قال أبو جعفر محمد بن علي الباقر ع إذا قام القائم ع قال فقررتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ**" ^{۱۳۶}، یعنی از مفضل بن عمر روایت شده از امام صادق (ع) که امام باقر (ع) فرمود: وقتی که قائم (ع) قیام کند می فرماید: از شما گریختم در وقتی که از شما ترسیدم پس پروردگار من شریعتی و نبوتی به من عطا فرمود و مرا از جمله فرستادگان گردانید.

سپس نویسنده، محمد بن ابراهیم نعمانی، در ادامه حدیث می افزاید: **هذه الأحاديث مصداق قوله إن فيه سنة من موسى و إنه خائف يترقب**، یعنی این احادیث مصداق فرمایش آن حضرت (امام باقر ع) است که: «همانا در او شیوه‌ای از موسی است که آن عبارت است از نگران بودن و گوش به زنگ داشتن».

^{۱۳۴} مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰۰.

^{۱۳۵} اخبار و آثار حضرت امام رضا علیه السلام، ص ۵۵۲.

^{۱۳۶} الغیبة للنعمانی، ص ۱۷۵.

همچنین، از جمله مشابهتی که بین ظهور حضرت موسی و قائم آل محمد در اخبار آمده در خصوص کتاب قائم می باشد که باعث بروز تفرقه بین مسلمین خواهد شد؛ چنانچه در تفسیر آیه ۱۱۰ سوره هود: "وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ، یعنی ما به موسی کتاب آسمانی دادیم سپس در آن اختلاف شد؛" از امام محمد باقر (ع) نقل شده که آن حضرت فرمود: " قَالَ اخْتَلَفُوا كَمَا اخْتَلَفَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ فِي الْكِتَابِ وَ سَيَخْتَلِفُونَ فِي الْكِتَابِ الَّذِي مَعَ الْقَائِمِ الَّذِي يَأْتِيهِمْ بِهِ حَتَّى يُنْكِرَهُ نَاسٌ كَثِيرٌ فَيُقَدِّمُهُمْ فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ"^{۱۳۷}، یعنی این امت (مسلمانان) همان گونه که بنی اسرائیل درباره قرآن اختلاف پیدا کردند، درباره کتابی که با قائم ما است و برای آنها می آورد نیز اختلاف نظر خواهند داشت به طوری که بسیاری از مردم آن را انکار می کنند و قائم هم گردن آنها را می زند.

به عبارتی، نزول کتاب جدید بر قائم و تغییر حدود و احکام به دست آن حضرت، که تلویحاً به پیامبر بودن آن حضرت اشاره دارد، قبولش توسط مسلمین بسیار سخت خواهد بود. در تأیید این مطلب، در کتاب کافی حدیث ذیل از امام صادق (ع) نقل شده است: كَانِي بِالْقَائِمِ ع عَلَى مِثْرِ الْكُوفَةِ عَلَيْهِ قَبَاءٌ فَيُخْرَجُ مِنْ وَرِيَانِ قَبَائِهِ كِتَابًا مَخْتُومًا بِخَاتَمٍ مِنْ ذَهَبٍ فَيَفُكُّهُ فَيَقْرُؤُهُ عَلَى النَّاسِ فَيُجْفِلُونَ عَنْهُ إِجْفَالَ الْعِثْمِ فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا النُّقْبَاءُ فَيَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ فَلَا يَلْحَقُونَ مَلْجَأً حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَيْهِ وَ إِنِّي لَأَعْرِفُ الْكَلَامَ الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِهِ^{۱۳۸}، یعنی حضرت ابی عبدالله فرمود کانه می بینم قائم را که بر منبری است و قبائی در بر دارد پس از جیب قبایش کتابی مختوم به ذهب بیرون آرد و چون بگشاید و بر مردم بخواند خلق از گرد او فرار کنند و پراکنده شوند چنان که گوسفندان پراکنده می شوند و باقی نمی ماند الا نقباء پس به کلامی تکلم فرماید که آنان نیز مضطرب گردند و ملجاء و پناهی نیابند تا آن که ناچار به او رجوع نمایند و هر آینه آن کلام را که سبب فرار و اضطراب خلق می گردد من می دانم. لذا، در روایات اشاراتی موجود، که رسالت دشوار قائم و شرایط سخت اصحاب

^{۱۳۷} بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵۱، ص ۶۲.

^{۱۳۸} الكافي، ج ۸، ص ۱۶۷.

و پیروان آن حضرت را بیان می دارد^{۱۳۹}. همچنین، در روایات آمده که قائم سنت زندان و تقیه از حضرت یوسف را به همراه خواهد داشت: " مِنْ يُوسُفَ فَالَسَّجْنُ وَ النَّقِيَّةُ"^{۱۴۰}. باری، حضرت باب در ابتدای دعوتشان نظر به عقاید غیر صحیح مردم زمان در خصوص مقام قائم موعود و از آن جایی که مردم به

^{۱۳۹} فی المثل، امام صادق از رسول اکرم (ص) روایت می کند که آن حضرت در خصوص ظهور قائم فرمودند: " بعد از شما ها قومی می آید که یک مرد از ایشان اجر و ثواب پنجاه نفر از شماها می باشد، (یکی از اصحاب) عرض کرد یا رسول الله ما در جنگ بدر و احد و حنین در خدمت تو بودیم و قرآن هم در خصوص ماها نازل شده پس چگونه می شود که ایشان از ما بهتر باشند فرمود اگر شما دوچار شوید به شدایدی که ایشان دوچار خواهند شد هر آینه مانند صبر ایشان صبر نخواهید کرد" (ولی ارومیه: ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار علامه مجلسی، صص ۴۳۱ - ۴۳۲). و ایضاً از امام باقر (ع) است: ... لَأ تَقُومُ عَصَابَةٌ تَدْفَعُ ضَيْمًا أَوْ تُعَزِّزُ دِينًا إِلَّا صَرَ عَثْمُ الْبَلِيَّةِ حَتَّى تَقُومَ عَصَابَةٌ شَهَدُوا بِدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ لَا يُوَارَى قَتِيلُهُمْ وَلَا يَرْفَعُ صَرِيْعُهُمْ وَلَا يُدَاوَى جَرِيْحُهُمْ قُلْتُ مَنْ هُمْ قَالَ الْمَلَائِكَةُ ... (بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵۲، ص ۱۳۶)، یعنی بدان که هیچ قومی برای دفع ظلم و عزت دینی قیام نکردند، مگر اینکه بلا آنها را کشت. تا آن که مردمی دیگر قیام کنند که در جنگ بدر با رسول خدا حاضر بودند. کشته آنها دفن نمی شود و مرده آنها از روی زمین برداشته نمی شود، و مجروح آنها مداوا نمی گردد.

همچنین، از ابی عبدالله جعفر بن محمد (ع) آمده است: تُسْتَدَلُّ أَوْلِيَانِي فِي زَمَانِهِ وَ تَتَّهَادَى رُغُوسُهُمْ كَمَا تَتَّهَادَى رُغُوسُ الثَّرْكِ وَ الدَّيْلِمِ فَيُقْتَلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ وَ جَلِينِ مَرْعُوبِينَ تُصْبَعُ الْأَرْضُ مِنْ دِمَائِهِمْ وَ يَفْشُو الْوَيْلُ وَ الرَّئَةُ فِي نِسَائِهِمْ (الغيبة للنعماني، ص ۶۶)، یعنی پس دلیل می شوند دوستان او (قائم). در زمان او سرهای ایشان را مانند سرهای کفار ترک و دیلم به هدیه می فرستند و ایشان را می کشند و می سوزانند و همواره خائف و مرعوب و ترسناک می باشند. زمین از خونشان رنگین می شود و آه و ناله عیالشان بلند می گردد. حتی در حدیثی عقاید ناصحیح مسلمین از موعودشان (در خصوص علائم ظهور و مقام آن حضرت) به خوبی نمایان است مبنی بر آنکه آنان در شناسایی قائم موفق نبوده و آن حضرت را نخواهند شناخت. باری، از امام باقر (ع) مروی است: " ایشان مهدی را در وقتی می طلبند که هرگز به او نمی رسند و حال آنکه خدای تعالی او را به ایشان عطا فرموده بود در وقتی که اگر او را در آن وقت می طلبیدند هر آینه به او می رسیدند" (ولی ارومیه: ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار علامه مجلسی، ص ۴۷۶)؛ بدین جهت کسانی که موفق به شناسایی آن حضرت می شوند بسیار قلیل خواهند بود؛ چنانچه، در خصوص اصحاب آن حضرت آمده است: ایشان مؤمنان و مخلصانند که جمع قلیلی هستند و در عدد سیصد نفرند یا چیزی بیشتر (ولی ارومیه: ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار علامه مجلسی، ص ۴۳۸).

^{۱۴۰} بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵۱، ص ۲۱۸.

جهت ورود در تعصبات و خرافات و دوری از حقایق دینی و تمسک به ظواهر دین در درجات بسیار ضعیفی از دیانت قرار داشته و نتیجتاً تاب تحمل حقیقت امر را نداشتند، آن حضرت من باب تقیه، مراتب مماشات و نهایت حکمت و مصلحت با مردم زمان را به کار بردند و مقام واقعی خود را در ابتدای ظهورشان، صراحتاً، نزد همگان فاش نساختند تا کسانی که استعداد و ظرفیت درک مقام آن حضرت را نداشتند محتجب نگردند. به دیگر سخن، مردم زمان ظهور از حقیقت و جوهر دین دور شده و به ظواهر دین تمسک جسته و در تعصبات و خرافات غوطه ور شده بودند - آنان نیز مانند پیروان حضرت یوسف؛ یهودیان و مسیحیان دین خود را آخرین دین الهی و پیامبر خویش را آخرین پیامبر آسمانی که از جانب خدا مبعوث گردیده می دانستند؛ آنان نیز مانند پیروان ادیان آسمانی گذشته منتظر بودند که ظهور موعودشان با آثار و نشانه های خاص و عجیب و غریبی که با روایات در طی سال ها نقل شده بود اتفاق افتد و موعودشان با سلطه و قدرت عظیم ظاهر گردد^{۱۴۱}. بنابراین حضرت باب به تدریج مقام خویش را آشکار ساخته، رسالت و مأموریت خویش را به انجام رسانده و امر جدید را تأسیس نمودند.

^{۱۴۱} برای مثال، یهودیان منتظر موعودی بودند که با سلطه و قدرت عظیم ظاهر گشته، بر سریر داود نشسته و تأسیس سلطنت کند؛ لیکن حضرت مسیح را نه سلطنتی، نه لشکری و نه مملکتی بود و ادعا می کرد که پادشاه یهود است. زمانی که آن حضرت را برای محاکمه نزد پیلاتوس بردند، پیلاتوس از حضرتشان پرسید: " آیا تو پادشاه یهودیان می باشی؟" (یوحنا، باب ۱۸، آیه ۳۳). حضرت مسیح فرمودند که بر خلاف پادشاهی که یهودیان منتظر ظهورش هستند سلطنت آن حضرت، سلطنت روحانی و ابدی می باشد: " من یک پادشاه دنیوی نیستم. اگر بودم، پیروانم می جنگیدند تا در چنگ سران قوم یهود گرفتار نشوم. پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست" (یوحنا، باب ۱۸، آیه ۳۶). لیکن، سربازان با تمسخر به ادعای پادشاه یهود بودن آن حضرت " تاجی از خارهای بلند درست کردند و بر سرش گذاشتند، و یک چوب، به نشانه عصای سلطنت، به دست راست او دادند و پیش او تعظیم کردند و با ریشخند می گفتند: درود بر پادشاه یهود! پس از آن، به صورتش آب دهان انداختند و چوب را از دستش گرفته، بر سرش زدند" (متی، باب ۲۷، آیات ۲۹ - ۳۱). سران قوم نیز ایستاده به او می خندیدند و مسخره کنان می گفتند: " برای دیگران معجزات زیادی انجام داد؛ حال اگر واقعا مسیح و برگزیده خداست، خود را نجات دهد!" (لوقا، باب ۲۳، آیه ۳۵). این نوشته را نیز بالای سر او بر صلیب نصب کردند: " این است عیسی، پادشاه یهود" (متی، باب ۲۷، آیه ۳۷).

✓ آیات موجود در قیوم الاسماء در خصوص مماشات با خلق

حضرت باب جهت تربیت روحانی خلق و ارتقاء معنویت و عرفان مردم جهت شناخت مقام حقیقی حضرتشان و برای این که خلق مضطرب نگردند، در اوایل ظهور ضمن رعایت مقتضیات، نهایت حکمت و مصلحت را در اعلان مقام واقعیشان به کار می برند؛ چنانچه کتاب قیوم الاسماء، اولین وحی منزل بر حضرت باب، مشحون از بیانات و اشارات گوناگون راجع به رعایت حکمت و مصلحت در اوایل ظهور توسط آن حضرت می باشد.

باری، خداوند در کتاب مستطاب قیوم الاسماء، حضرت باب را صراحتاً به مدارا و مماشات با خلق امر فرموده و در سوره ۹۴ قیوم الاسماء تصریح می فرماید: **یا قرۃ العین ادع الی السبیل اللّٰه الاعظم با لِحکمة المحضه**، مضمون بیان: ای قرۃ العین/ نور دیده (از القاب حضرت باب) با حکمت صرف مردم را به راه خداوند اعظم دعوت کن. و در سوره ۲۶ می فرماید: **ذلک مما قد اوحی اللّٰه الیک فی سبیل الحکمة فانظر علی الحق الاکبر امرنا و انصر ذکرنا الاکبر**، مضمون بیان: آنچه خداوند به تو وحی کرده بر سبیل حکمت بوده است. منتظر امر ما باشید و این ذکر اکبر (حضرت باب) را یاری کنید.

حتی در آیاتی از آن سفر مبین مذکور است که مردم تحمل شنیدن حقایق را ندارند؛ چنانچه در سوره ۲۷ قیوم الاسماء می فرماید: **یا قرۃ العین لا تجعل یدک مبسوطة علی الامر لان الناس فی سکران من السرّ**، مضمون بیان: ای قرۃ العین، دستت را زیاد باز مگذار و همه چیز را افشاء مکن زیرا مردم در مورد رازها در مستی خواهند افتاد. و به همین مضمون در سوره ۳۰ همان سفر منیع آمده است: **یا قرۃ العین، لا تجعل یدک مغلولة علی السرّ فی نفسک و لا تبسطها کل البسط فی امرک فیقعد الناس حول الباب بالحق العلی** **ممحوا علی السرّ محشورا**، مضمون بیان: ای قرۃ العین، دستهایت را به صورت کامل بسته نگه مدار و به طور کامل نیز باز مکن؛ چون مردم با القاء این حقائق که از عالم سرّ وارد می شود محو خواهند شد.

و ایضاً در سوره ۴۶ ضمن اشاره به ضعف افراد بیان می گردد که اگر مقام واقعی حضرت باب آشکار گردد مؤمنین از گرد آن حضرت پراکنده می شوند: **یا قرۃ العین لو کنت تعلمت و تکلمت مع المؤمنین مما**

قد كنت عليه بالحق الاكبر لانفضوا المؤمنون من حولك ... فارحم على المؤمنين بعفوك فان الناس لن يبلغوا اليك الا كمثل بلاغ النملة الى التوحيد، مضمون بيان: اى قرّة العين اگر تو بخواهى آن چه را كه خدا به تو داده به مردم ياد بدهى و در آن حد به مردم سخن بگويى مؤمنين از اطراف تو دور مى شوند ... پس بر مؤمنين رحم كن مردم قدرتشان در وصول به مقام تو مانند قدرت مورچه هست به مقام توحيد.

بنابراين، در كتاب قيوم الاسماء آياتى موجود كه نشانگر آن است همه چيز در ابتدا من باب حكمت نزد همگان فاش نگردد؛ چنانچه در سوره ۲۷ آمده است: **فاظهر من السر سرا على قدر سمّ من الابرة فى الطور الاكبر ليموتن الطوريون فى السيناء عند مطلع رشح من ذلك النور الميهمن الحمراء**، مضمون بيان: اگر تو به قدر سر سوزنى راز خدا را كه در كوه طور پنهان شده آشكار كنى ساكنان آن ديار با دريافت جرقه اى از اين نور خيره كننده خواهند مرد.

و در سوره ۱۱ آمده است: **و ان الله قد كتم سرّ عبده فى قطب النار من هذا الكتاب لما قد قدر الله فى علم الغيب من سرّه المستسرّ على السطر حول السّتر مسطورا فسوف ينفعكم الرحمن فى كتمان امرنا على الحق بالحق اجرا عظيما**، مضمون بيان: خداوند راز بنده اش را در اين كتاب مكتوم نمود؛ چون مقدر نموده بود كه اين راز در علم او مستور باشد به زودى خواهيد فهميد كه اين كتمان امر چه سودى به شما خواهد داد.

همچنين، در سوره ۲۷ كتاب قيوم الاسماء، در خصوص دشواري امر آن حضرت مذكور است: **يا اهل الارض ان سرى هذا وعرا وعرا لا يحتمله نفس على الحق الخالص الا بعد نظرته الى الله و الى قدرته القديمة**، مضمون بيان: اى اهل ارض راز من بسيار دشوار و صعب است، هيچ نفسى تاب تحمل آن را نخواهد داشت اگر به حقّ و با حقيقت خودش ظاهر شود، مگر آن كه با بصيرتى كه خداوند به او داده بتواند ناظر به قدرت قديمه او گردد.

جالب توجه آنكه در آيه اى، تقيه حضرت باب، ضمن اشاره به تقيه حضرت يوسف بيان گشته و در سوره ۵۸ مى فرمايد: **يا ملاء الانوار ان الله قد جعلكم اخوة يوسف و انتم تدخلون عليه ولن تعرفوه الا اذا يعرفكم**

بنفسه فاذا عرفتم من الامر شيئا فتكونوا على الحق حول العرش مذكورا، مضمون بیان: ای جماعت شیخیه، خداوند شما را در جایگاه برادران یوسف قرار داد آن گاه که بر او وارد می شوید ولی او را نمی شناسید مگر این که او خودش را بر شما معرفی کند. وقتی که او خود را معرفی کرد و شما گوشه ای از حقیقت را یافتید در آن زمان است که مقام شما بالا رفته و در حول عرش خدا مذکور خواهید بود.

همچنین، در سوره ۵ مذکور است: **و ان الناس قد كانوا في غفلة و شقاق في هذا الباب الاكبر من امرنا العظيم**، مضمون بیان: و همانا مردم از امر بزرگ ما درباره این باب اکبر در غفلت و نفاق هستند.

نکته بسیار مهم دیگر آنکه در آیه ای، مطالب مندرج در کتاب قیوم الاسماء، وسیله ای جهت آزمایش مؤمنین می باشد؛ چنانچه در سوره ۳۸ آمده است: **فاشكروا لله و لا تكفروا بالله و باياته انه قد كان عن العالمين غنيا و ان الله قد اراد ان يمتحن قلوب المؤمنين بهذا الكتاب ان كنتم في ايمانكم صادقين**، مضمون بیان: خدا را شکر کنید و به آیات او کفر نورزید او از همه عالمیان بی نیاز است. خداوند اراده فرموده که دل های مؤمنین را به این کتاب آزمایش کند که تا چه حد در ایمانشان صادقند.

و در سوره ۳۵ خطاب به مخالفین امر الهی این بیان عز نزول یافته است: **ما لكم كيف تحكمون بامرنا و انتم لا تعلمون من امر الله الحق شيئا قليلا**، مضمون بیان: شما را چه می شود که درباره امر ما اظهار نظر می کنید در حالی که از امر الهی در حد محدودی اطلاع می توانید پیدا کنید.

آیه فوق اشاره به آیه ای از قرآن کریم دارد که خطاب به مخالفین به همین مضمون می فرماید: **" بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ و لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ (يونس/۳۹)**، یعنی بلکه مشرکان چیزی را تکذیب می کنند که علمی به آن ندارند و از روی علم و اطلاع از آن سخن نمی گویند".

در توحید صدوق آمده است: **" عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع مَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ قَالَ أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ و يَقُولُوا عِنْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ"**^{۱۴۲}، یعنی زرارة گوید از حضرت باقر (ع) پرسیدم که حجت خدا بر

^{۱۴۲} التوحید للصدوق، ص ۴۵۹.

بندگان چیست؟ فرمود آنچه را که می دانند/می فهمند به آنها گفته شود و آنچه را ندانند و قدرت فهمش را ندارند، در مورد آن توقف کنند. و از امام صادق (ع) نیز در حدیثی آمده است: " فاقراهم السلام و رحمة الله (يعني الشّيعية) و قل: قال لكم: رحم الله عبدا استجرّ مودة الناس الى نفسه و الينا، بأن يظهر لهم ما يعرفون، و يكفّ عنهم ما ينكرون، یعنی خدا شیعه‌ای را بیامرزد که دوستی مردمان را به جانب خودش و ما جلب کند، از این راه که آنچه را می‌توانند دانست برای آنان آشکار سازد، و از گفتن آنچه تحمل نمی‌کنند خودداری کند"^{۱۴۳}.

در هر روی، در آیاتی دیگر از همان سفر مبین بشارت به برداشته شدن پرده از این راز داده می شود؛ چنانچه در سوره ۴ می فرماید: فسوف يكشف الله الغطاء عن بصائرکم فی الوقت المعلوم هنا لک انتم تنتظرنّ الى ذکر الله العلی شديدا، مضمون بیان: به زودی خداوند از جلو چشمان شما پرده را بر خواهد داشت در آن روز است که شما می توانید ذکرالله (از القاب حضرت باب) را مشاهده کنید.

و در سوره ۳۸ به همین مضمون آمده است: فسوف يكشف الرحمن غطاءکم هنالك انتم تنظرون الى ذكرالله و ميثاقه بعينه على الكلمة الاكبر، مضمون بیان: به زودی خداوند پرده از چشمان شما بر خواهد داشت؛ در آن صورت می توانید مقام واقعی ذکرالله و ميثاق او را دقیقاً بنگرید.

همچنین، در سوره ۶۳ می فرماید: فاذا كشفنا الغطاء من بصائرهم فيقولون يا حسرتنا على ما فرطنا في الذكر الاكبر، مضمون بیان: پس زمانی که پرده را از چشمان شما برداشتیم، در آن زمان خواهید گفت افسوس بر ما که در حق ذکر اکبر کوتاهی نمودیم و نشناختیم او را.

✓ آیات موجود در قیوم الاسماء که اشاره به قائمیت حضرت باب دارد

در قیوم الاسماء، که اولین کتاب نازل از حضرت باب در تفسیر سوره یوسف است، آیاتی موجود که در آنان ذکر بقیة الله و حجة (بنگرید به صفحه ۷۶) شده، که اشاره به قائمیت آن حضرت دارد. لذا، در آیاتی از

^{۱۴۳} الحیة با ترجمه احمد آرام، ج ۱، ص ۲۸۵.

قیوم الاسماء، بیان گردیده که حضرت باب، بقیه الله (و نتیجتاً قائم موعود) می باشند؛ چنانچه در سوره ۵۲ قیوم الاسماء، مذکور است: و اذ سنلوك ان تدخل القرية المباركة قل ادخلوا الباب سجداً لله وحده وقولوا بقية الله خير لكم من انفسكم و لا ترتابوا في الله و لا تشكوا في امرنا، مضمون بیان: وقتی از تو سؤال کردند که داخل قریه مبارکه شویم به آنها بگو سجده کنان داخل باب شوید و این آیه قرآن را بخوانید: بقیت الله برای شما بهتر است از نفس هایتان و شک نکنید در خدا و در امر ما هم مردد نمانید.

و ایضاً در سوره ۸۳ همان سفر مبین آمده است: ان هذا الذكر بقية الانوار و هو خير لكم ان كنتم بالله العلى بالحق على الحق امينا، مضمون بیان: همانا این ذکر / حضرت باب، بقیه الانوار (کنایه از نور محمدی یا مشیت اولیّه) است و او برای شما بهتر است اگر به او ایمان بیاورید.

مضاف بر مطالب فوق، در همان کتاب نازل، اشاراتی موجود که حکیمان و متقین را به حقایق امر می رساند؛ چنانچه، حضرت باب در بیانی خطاب به شیخ حسن زنوزی فرموده اند: "حقایقی در ضمن این تفاسیر موجود است که شخص مجاهد را به مقصود و مطلوب خویش می رساند"^{۱۴۴}. بنابراین، در قیوم الاسماء، آیاتی مذکور که تلویحاً اشاره به قائمیت حضرت باب دارند. بدین ترتیب که آیات قرآنی که تفسیر به قائم شده اند، در قیوم الاسماء در حق حضرت باب نازل شده است.

با این تفاسیر، نگاهی بر سوره ۵۱ سوره قیوم الاسماء مناسب حال می باشد، که در این سوره ضمن تفسیر آیات اولین سوره بقره: "ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳)"^{۱۴۵}، معلوم می شود که حضرت باب و ذکر الله اعظم همان قائم موعود می باشند.

^{۱۴۴} تاریخ نبیل، ص ۲۶.

^{۱۴۵} معنای آیات: "آن است کتاب معلوم که نیست شکی در آن؛ هدایت است از برای پرهیزکاران؛ آنان که می گروند به آنچه پنهان است و بر پای می دارند نماز را و از آنچه روزی دادیم ایشان را انفاق می کنند" (ترجمه شعرانی).

لازم به ذکر است که در احادیث مرویه از ائمه اطهار **غَیْبٍ** به قائم موعود تفسیر شده؛ چنانچه در تفسیر آیات فوق از سوره بقره، در کتاب مهدی موعود از کتاب کمال الدین شیخ صدوق از امام صادق (ع) روایت شده است: «متقین» در این آیه شیعیان علی علیه السلام هستند و «غیب» **حجت غایب** می باشد. دلیل این معنی آیه «فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ» است (یونس/۲۰) یعنی: ای پیغمبر بگو غیب مال خداست، پس منتظر باشید که من نیز با شما از منتظران هستم^{۱۴۶}.

و در کتاب "کمال الدین و تمام النعمة" در تفسیر **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ** مذکور است: "قَالَ مَنْ أقرَّ بِقِيَامِ الْقَائِمِ ع أَنَّهُ حق"^{۱۴۷}، یعنی کسی که اقرار کند، قیام قائم حق است.

و در "تفسیر المیزان" آمده است: "في المعاني، عن الصادق ع: في قوله تعالى: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ، قال: من آمن بقِيَامِ الْقَائِمِ ع أَنَّهُ حق"^{۱۴۸}، یعنی کسی که ایمان به قیام قائم داشته باشد و آن را حق بداند.

لذا، در تفسیر آیات فوق در سوره ۵۱ قیوم الاسماء آمده است: فو ربك انت الكتاب لا ريب فيه. و انك قد كنت عند ربك محموداً. ان الذين يؤمنون بذكر الله في غيبته و يحكمون بين الناس بأياته بالحق فسوف نعطيهم من لدنا على الحق بالحق اجرا عظيماً، مضمون بیان: قسم به پروردگارت توئی کتاب. کتابی که خدا در اول سوره بقره فرموده "هیچ شکی در آن نیست" ... به راستی آنان که به ذکر الله/ حضرت باب در زمان پنهان بودن مقام او ایمان بیاورند و در بین مردم با آیاتش به حق حکم کنند به زودی اجر بزرگی به آنها عطا خواهیم نمود.

به عبارتی، **ذَلِكَ الْكِتَابُ** حضرت باب می باشند؛ همچنین، **غَیْبٍ** که قائم بوده به ذکر الله که از القاب حضرت باب است تفسیر شده؛ نتیجتاً **يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ** نیز کسانی هستند که به حضرت باب ایمان می آورند هنگامی

^{۱۴۶} مهدی موعود، ص ۲۵۸؛ همچنین بنگرید: تأویل الآيات ظاهرة، ص ۳۴.

^{۱۴۷} کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۱۷.

^{۱۴۸} الميزان في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۴۶.

که مقام آن حضرت پنهان است؛ به بیانی دیگر، علت این که گفته اند ایمان به غیب، به جهت پنهان بودن مقام آن حضرت در اوایل ظهور می باشد.

در ادامه سوره ۵۱ قیوم الاسماء در تفسیر آیه "أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ" (بقره/۵)^{۱۴۹}، رب به ذکر الله تفسیر شده، و در تفسیر آیه فوق آمده است: اولئك على هدى بذكر الله؛ یعنی آنها مشمول هدایت از جانب ذکر الله (حضرت باب) هستند، و سپس در ادامه می فرماید: و اولئك هم السابقون؛ یعنی و آنها قدرت ایمانیشان در حدی بوده که از دیگران پیشی گرفته و ذکر الله را شناختند (زمانی که مقام آن حضرت آشکار نبود!).

در انتهای همان سوره آمده است: و لما كشف الله الغطاء عن بصائرکم فانکم لتقولون فی الذکر كما حکمت الآية بالحق حرفا بحرف الآن قد حصص الحق و انکم قد کنتم علی الکذب بالذکر عن الحق تالله الحق بعيدا و ان الذکر ما کان الا لله الحق و ما ینطق الا عن الله الحق و هو الحق قد کان بالله علی کل شیء خبیرا، مضمون بیان: وقتی پرده از روی دیده هایتان برداشته شود شماها هم در مورد سید باب همان را خواهید گفت که از قول زلیخا در قرآن نقل شده؛ او وقتی به حقیقت یوسف رسید گفت حقیقت الان آشکار شد و شما هم قبلاً در مورد سید ذکر توهمات دروغینی داشتید که از حقیقت به دور بود؛ اما او جز برای خداوند حق نبوده و جز از جانب خدا نطق ننموده و جز حق و راستی چیزی را از جانب خدا برای شما نیاورده است.

به عبارتی، آیه فوق اشاره به غیب بودن آن حضرت دارد و مقام آن حضرت تشبیه به یوسف شده که برای زلیخا عظمت مقام یوسف معلوم نبود، اما وقتی در حضور شاه زنان مصر اعتراف کردند که «منزه است خدا، ما هیچ عیبی در او نیافتیم!» زلیخا به زبان آمد و گفت الان حقیقت روشن شد: **الآن حصص الحق؛** بنابراین، این آیه به موقعیت حضرت باب تعبیر شده و تصریح گردیده، روزی که پرده از جلوی چشمان

^{۱۴۹} یعنی، آنان از سوی پروردگارشان هدایت یافته‌اند و همانان هستند که رستگارانند (ترجمه کاویانپور).

شما برداشته شود خواهید گفت الان حق آشکار گشت! و تصور شما نسبت به سید ذکر بسیار دور بوده است.

مکتوب حضرت طاهره به میرزا محمد علی نهری مناسب حال می باشد که در آن اشاره به دعوی مختلف حضرت باب به وسیله تغییر صورت می شود و خبر از آزمایش تابعین حضرت باب می دهد؛ زیرا که مقام حقیقی آن حضرت پنهان بود و تنها اهل مشاهده و طالبان حقیقت به واقعیت امر پی برده و او را شناختند؛ چنانچه در این توقیع مذکور است: **اِخْتَمَ كَلَامَ الَّذِي يَقُومُ مِنْ شَجَرَةِ التَّبْيَانِ وَ امْسَكَ الْقَلَمَ عَنِ الْجِرْيَانِ بامر الرحمن الذي استوى على السماء و هي دخان بما قال مولاي المحيط على ما في الامكان روح من في ملكوت الاسماء و الصفات فداء ادنى طلعتة يا مفضل اذا غاب المولى عن ابصار الخلق فهم المحجوبون بالغيبه ممتحنون بالصورة بابي هو و ما في علم ربي قد كشف الغطاء لاهل العيان حين استوانه على عرش البيان ان حديثنا هذا لتشمئز منه قلوب رجال البيان ان الحمد لله رب العالمين^{۱۰۰} ، مضمون بیان: کلامی که از شجره تبیان فوران می نماید به پایان می برم و قلم را از جریان باز می دارم با جمله ای که مولای محیط بر امکان به مفضل فرمود: هر گاه ذره ای از ظهور او از دیدگان مردم پنهان شود آنان از غیبتش در حجابی فرو می روند و به وسیله تغییر صورت آزمایش می شوند. پدرم و آنچه در علم پروردگار من است همه فدای او باد که به راستی این آزمایش برای اهل مکاشفه و مشاهده صورت گرفت و پرده از رخسار او برداشته شد آن زمان که او بر عرش بیان مستوی گردید. به راستی که این کلام ما دل های مردان بیان را به لرزه خواهد انداخت.**

همچنین، در آیه ای از قیوم الاسماء، ضمن اشاره به آیه ای از کلام الله مجید، واضح می گردد که حضرت باب همان قائم موعودند که ظاهر شده اند؛ چنانچه در سوره ۴۴ قیوم الاسماء مذکور است: **اتقوا عبادالله عما قد قدرالله لكم في ام الكتاب على حكم الباب محتوما فلقد اتى امرالله فلا تستعجلوه**، مضمون بیان:

^{۱۰۰} مجموعه توقیعات حضرت اعلی و بعضی مکاتبات مؤمنین اولیّه، ص ۱۵۵.

تقوی پیشه کنید ای بندگان خدا از آنچه که خداوند در ام الكتاب برای شما بر اساس حکم باب مقدر فرموده؛ به راستی که امر الهی فرا رسیده است؛ برای آن عجله نکنید!

باری، در آیه اول سوره نحل آمده است: "أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ، یعنی امر الهی فرا رسیده است؛ برای آن عجله نکنید!"؛ که در کتاب "کمال الدین و تمام النعمة" شیخ صدوق در تفسیر این آیه آمده است: "قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ أَوْلُ مَنْ يُبَايِعُ الْقَائِمَ عَ جِبْرَائِيلُ يَنْزِلُ فِي صُورَةِ طَيْرٍ أبيضَ فَيُبَايِعُهُ ثُمَّ يَضَعُ رَجُلًا عَلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَ رَجُلًا عَلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ ثُمَّ يُنَادِي بِصَوْتٍ طَلِقَ تَسْمَعُهُ الْخَلَائِقُ أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ"^{۱۰۱}، یعنی امام صادق (ع) فرمود اول کسی که با قائم ع بیعت کند جبرئیل است به صورت پرنده سفیدی فرود می آید و با قائم بیعت می کند؛ سپس يك پای خود را بر مسجد الحرام می گذارد و پای دیگر را بر بیت المقدس و به آواز رسائی که همه مردم بشنوند فریاد کند أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ، یعنی امر خدا آمد در آن شتاب نکنید.

همچنین، در سوره ۷۶ قیوم الاسماء ضمن اشاره به آیه ۶۷ سوره ص، بیان می گردد که حضرت باب همان "خبر بزرگ" است؛ چنانچه مذکور است: يا قرة العين، قل انى انا النبأ العظيم الذى قد كان فى ام الكتاب مذکوراً، مضمون بیان: ای قرة العين، بگو من همان نبأ عظیم/ خبر بزرگی هستم که در ام الكتاب ذکر شده است. در روایات نبأ عظیم به ظهور قائم تفسیر شده است؛ چنانچه در "غیبت نعمانی" از امام صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمودند: "به خدا سوگند صاحب شما [بر شما] حتما ظهور خواهد کرد، و بیعت هیچ کس را در گردن خود نخواهد داشت. و فرمود: صاحب شما ظاهر نمی گردد تا آنگاه که اهل یقین در باره او شك کنند و به این آیه تمسك فرمود: قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مَعْرُضُونَ، یعنی بگو او خبر بزرگی است و شما از آن رو گردان هستید"^{۱۰۲}.

^{۱۰۱} کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۷۱؛ همچنین بنگرید: الغيبة للنعمانی، ۱۹۸.

^{۱۰۲} غیبت نعمانی- ترجمه غفاری، ص ۴۵۹.

و در سوره ۳۶ مذکور است: **يا عباد الرحمن، فاستبقوا الخيرات من لدى الباب هذا كلمة الله العلى الذى قد كان فى ام الكتاب حكيمًا**، مضمون بیان: ای عباد رحمن، سبقت بگیرید به کسب خیرات بر یکدیگر که این خیرات در نزد باب است. این کلمه الهی بزرگی است که حکم آن در ام الكتاب آمده است.

این آیه اشاره به آیه ۱۴۸ سوره بقره دارد: **" وَ لِكُلِّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّئُهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ اَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا اِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**، یعنی هر طایفه‌ای را راهی است به سوی حق که بدان راه یابد؛ در نیکی‌ها و اعمال خیر، بر یکدیگر سبقت جوید! هر جا باشید، خداوند همه شما را حاضر می‌کند؛ زیرا او، بر هر کاری تواناست".

در غیبت نعمانی در خصوص این آیه آمده است: " ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که این آیه درباره حضرت قائم علیه السلام و یاران او نازل شده، و آنان بدون قرار قبلی گرد هم می‌آیند"^{۱۰۳}.

همچنین، در سوره ۹۳ آمده است: **يا قرّة العين، قل انى انا الساعة أفلا تعلمون**، مضمون بیان: بگو ای قرّة‌العين، من همان ساعت هستم، آیا نمی‌دانید؟

الساعة در احادیث اسلامی، به ظهور قائم تفسیر شده است؛ چنانچه در تفسیر آیه ۱۶ سوره شوری " وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ یعنی، چه می‌دانی، شاید ساعت (قیام قیامت) نزدیک باشد؟! "، مفضل بن عمر از حضرت صادق (ع) نقل کرده که منظور وقت ظهور قائم است"^{۱۰۴}. همچنین، در " تفسیر قمی " آمده است: "في قوله اقتربت الساعة قال خروج القائم ع"^{۱۰۵}.

همچنین، علائمی که در احادیث به قائم تفسیر شده، در قیوم الاسماء به حضرت باب نسبت داده شده است. لذا، یکی از علائمی که در احادیث در خصوص قائم ذکر گردیده، برپایی عدل می‌باشد که در قیوم الاسماء

^{۱۰۳} غیبت نعمانی- ترجمه غفاری، ص ۳۴۱.

^{۱۰۴} مهدی موعود، ص ۲۷۳.

^{۱۰۵} تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۰.

این عمل به حضرت باب نسبت داده می شود؛ چنانچه در سوره ۴۴ قیوم الاسماء آمده است: فسوف نريك من آياتنا في ذلك الباب مما قد كان في كل الالواح مستورا. و لقد حق القول منا لنملنن مشرق الارض و غربها كما قد شاء الله على الحق بالحق من حكم الكتاب قسطاً^{۱۰۶} محمودا بعد ما رايناها قد ملئت كفرا لدى الباب و انكارا، مضمون بیان: به زودی نشانه های ما را که در همه الواح نوشته شده است در این باب خواهید یافت و آن این است که ما زمین را بعد از آن که از ظلم و جور پرشده باشد (مقصود از اعراض و انکار باب پر شده باشد) از عدل پر می کنیم.

و در سوره ۵۴ قیوم الاسماء با اشاره به یکی از احادیث مرویه آمده است: يا اهل الارض من اراد وجوهنا و وجوه الانبياء كآدم و نوح و ابراهيم و موسى و عيسى فلينظر الى وجهتنا الذي قد جعله الله في ام الكتاب على الحق بالحق عليا حكيمًا، مضمون بیان: ای اهل ارض کسی که خواستار رؤیت وجه ما یا وجوه انبیاء است مانند آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پس به صورت ما که خدا او را در ام الكتاب علی و حکیم قرار داده نظر افکند. این بیان اشاره به حدیثی است که قائم وقتی ظاهر شود خطاب به اهل ارض می فرماید: " يا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ وَ شَيْثٍ فَهَذَا أَنَا ذَا آدَمَ وَ شَيْثٌ أَنَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى نُوحٍ وَ وَكَلِهِ سَامٍ فَهَذَا أَنَا ذَا نُوحٍ وَ سَامٌ أَنَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ فَهَذَا أَنَا ذَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلُ أَنَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُوسَى وَ يُوشَعَ فَهَذَا أَنَا ذَا مُوسَى وَ يُوشَعُ أَنَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عِيسَى وَ شَمْعُونَ فَهَذَا أَنَا ذَا عِيسَى وَ شَمْعُونُ أَنَا " ^{۱۰۷} انتهى، یعنی الا ای اهل عالم! هر کس می خواهد آدم و شیث را ببیند، بداند که من همان آدم و شیث هستم، هر کس می خواهد نوح و پسرش سام را ببیند بداند که من همان نوح و سام می باشم، هر کس می خواهد ابراهیم و اسماعیل را ببیند، بداند که من

^{۱۰۶} در آیه ۴۷ سوره یونس آمده است: وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ، یعنی برای هر امتی، رسولی است؛ هنگامی که رسولشان به سوی آنان بیاید، به عدالت در میان آنها داوری می شود؛ و ستمی به آنها نخواهد شد!

^{۱۰۷} بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵۳، ص ۹.

همان ابراهیم و اسماعیل هستیم هر کس می خواهد موسی و یوشع را ببیند بداند که من همان موسی و یوشع هستم. هر کس می خواهد عیسی و شمعون را ببیند، بداند که من همان عیسی و شمعون هستم.

✓ آیات موجود در قیوم الاسماء که اشاره به رسالت و مظهریت حضرت باب دارد

حضرت باب از همان ابتداء، در کتاب مبارک قیوم الاسماء، مدعی مقام رسالت و شارعیّت بوده و ادعای نزول وحی و کتاب آسمانی -- که از خصائص پیامبران است -- از جانب خداوند را نموده اند. چنانچه در اولین آیه همین سفر مبین به نزول وحی و کتاب آسمانی بر حضرتشان اشاره می شود: **الحمد لله الذي نزل الكتاب على عبده بالحق ليكون للعالمين سراجاً وهاجاً**، مضمون بیان: شکر خدایی را که این کتاب را بر بنده خود (باب) نازل فرمود و او را برای جهانیان چراغی تابان قرار داد.

همچنین، در سوره ۵۲ مذکور است: **فاستمع لما اوحى اليك من ربك انك قد كنت في الطور مكلما عن الله الحق**، مضمون بیان: گوش کن به آنچه به تو از جانب خداوند وحی می شود، من از جانب خداوند به حق تکلم می کنم.

و در سوره ۵۴ می فرماید: **انا نحن قد انزلنا على قلبك الروح و جبرئيل باذن الله مصدقاً لما بين يديك رحمة و بشرى لعبادك المؤمنين**، مضمون بیان: ما بر قلب تو به اذن خداوند روح الامین و جبرئیل را نازل کردیم که تصدیق کند آنچه بین دستهای توست، بشارتی برای مؤمنان باشد.

و در سوره ۶۰ آمده است: **انا نحن قد اوحينا اليك كما اوحينا الى محمد و من قبله الرسل بالبينات لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الابواب**، مضمون بیان: ما به تو وحی کردیم همان طور که به محمد وحی کردیم و به همان صورتی که به پیامبران قبل وحی کردیم به این خاطر که پس از اتمام ابواب حجت تمام است (یعنی تو باب نیستی، بلکه به تو وحی شده و پیامبری).

و در سوره ۴۰ مذکور است: **يا ايها المؤمنون، الم يكفكم هذا الكتاب حجة من عند الله عليكم فكيف تؤمنون بمحمد بالغيب على كتابه تالله الحق لو اجتمع اهل الارض و السماء على ان ياتوا بمثل بعض من**

حرفه لن تستطیعوا، مضمون بیان: ای مؤمنان؛ آیا این کتاب برای شما از جانب خدا حجت نیست؛ پس چگونه و با چه حجتی به محمد در غیب و به کتابش ایمان آوردید؟ قسم به خدا اگر تمام اهل زمین و آسمان جمع شوند هرگز نمی توانند حرفی مثل او نازل کنند.

همچنین، در سوره ۳۱ خطاب به حضرت باب مذکور، که آن حضرت خلق را به دین خداوند دعوت نمایند: **یا قرۃ العین فادع الناس الی دین الله العلی كما قد شاء الله فی حقک**، مضمون بیان: ای قرۃ العین (خطاب به حضرت باب)، مردم را به دین خداوند که توسط علی (علی محمد) آورده شده دعوت کن؛ همان گونه که اراده خداوند در حق تو قرار گرفته است.

همچنین، در سوره ۲۹ قیوم الاسماء، ضمن اشاره به این که حضرت باب، رسول الهی است و کلام او کلمه الله، آمده است: **و من اطاع الله و کلمة فقد فاز بالحق فضلا کبیرا و من غصی الله و بابه فقد ضل ضلالا بعیدا**، مضمون بیان: کسی که از خدا و کلمه او پیروی کرد به فضل بزرگ رسیده و کسی که از خدا و باب او دوری کرد گمراه گشته است.

علاوه بر مطالب فوق، همان طور که در کلام الله مجید آیاتی در حق حضرت محمد (ص) در تأیید رسالت آن حضرت نازل گردیده، در قیوم الاسماء نیز همان بیانات در خصوص حضرت باب عزّ نزول یافته که دال بر رسالت و مظهریت آن حضرت می باشد. لذا، همان طور که در کلام الله مجید در حق حضرت محمد (ص) آمده: **وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (نجم/۳) إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۴)**، یعنی و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید! آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!؛ در سوره ۵۶ قیوم الاسماء نیز آمده است: **یا ملاً الانوار انا نحن تالله الحق ما ننطق عن الهوى و ما ننزل حرفا من ذلك الكتاب الا باذن الله الحق اتقوا الله و لا تشکوا فی امرالله**، مضمون بیان: ای گروه انوار (شیخیه)، قسم به خداوند حق که ما از روی هوای نفس سخنی نگفته ایم و هیچ حرفی از این کتاب را جز به اذن خدا نازل ننمودیم. از خدا بترسید و در امر او تردیدی به خود راه ندهید.

ابلاغ کلام الهی، فارغ از رد و قبول خلق، از وظائف و ویژگی های پیامبران آسمانی می باشد؛ چنانچه در کلام الله مجید خطاب به حضرت رسول (ص) آمده است: **فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ** (شوری/ ۴۸)، یعنی و اگر روی گردان شوند (غمگین مباش)، ما تو را حافظ آنان (و مأمور اجبارشان) قرار نداده‌ایم؛ وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت است! همچنین مذکور است: **وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَّمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ** (عنکبوت/ ۱۸)، یعنی و اگر [مرا] تکذیب کنید [چیز جدیدی نیست] زیرا امت‌هایی پیش از شما نیز [پیامبران را] تکذیب کردند، و بر عهده پیامبر جز رساندن آشکار [پیام وحی] نیست. و ایضاً آمده است: **وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ** (تغابن/ ۱۲)، یعنی اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیامبر را؛ و اگر روی گردان شوید، رسول ما جز ابلاغ آشکار وظیفه‌ای ندارد! در آیه ۵۷ سوره قیوم الاسماء نیز حضرت باب، ضمن اشاره به این اصل مهم، یادآور می شوند که وظیفه ای جز ابلاغ پیام الهی ندارند: **" قُلْ أَنِي عَبْدُ اللَّهِ بِالْحَقِّ وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ مُلْتَحِدًا وَ مَا عَلَى الْإِلَهِ إِلَّا الْبَلَاغُ بِإِذْنِ اللَّهِ فِي كَلِمَةٍ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ وَ إِنْ اللَّهُ لَهوَ الْغَنَىٰ عَنِ الْعَالَمِينَ جَمِيعًا"**، مضمون بیان: بگو من بنده خدا هستم و جز خدا پناهگاهی نمی یابم و وظیفه ای جز ابلاغ به اذن خدا در هیچ کلمه ای ندارم؛ هر کس خواست ایمان بیاورد و هر کس خواست کافر شود؛ او از تمام عالمیان بی نیاز است.

همچنین، در سوره ۶۱ قیوم الاسماء می فرماید: **" يَا أَهْلَ الْأَرْضِ وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ الذِّكْرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَلَىٰ فِتْرَةٍ مِنَ الرَّسُولِ لِيُزَكِّيَكُمْ وَ لِيُطَهِّرَكُمْ مِنَ الْأَرْجَاسِ لَا يَأْتِي اللَّهُ الْحَقَّ"**، مضمون بیان: ای اهل ارض ذکر (حضرت باب) از نزد خداوند در فقدان انبیاء و رسولان به سوی شما آمده است تا شما را تزکیه داده و شما را برای ایام الله مطهر گرداند. و در سوره ۴۷ قیوم الاسماء آمده است: **" وَ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ أَبَا بَكْرٍ مِنْ أَنْفُسِهِمْ لِيَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيَهُمْ وَ يَعْلَمَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ"**، مضمون بیان: بگو به راستی خداوند بر مؤمنین منت نهاد زیرا بابتی از بین خودشان مبعوث نمود تا آیاتش را بر آنها تلاوت کند و آنان را پاکیزه نماید و به آنها کتاب و حکمت تعلیم دهد.

آیه نخست، اشاره به آیه کریمه ای دارد که در شأن رسالت حضرت محمد (ص) نازل شده است: "يا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ (مائده/ ۱۹)، یعنی ای اهل کتاب! رسول ما، پس از فاصله و فترتی میان پیامبران، به سوی شما آمد". به عبارتی، این آیه در مقام معرفی حضرت محمد (ص) به عنوان پیامبر الهی می باشد و بیانگر خصوصیت یک پیامبر بوده که با فاصله ای نسبت به پیغمبر قبل ظاهر می شود. لیکن، خصوصیات تزکیه و تطهیر، و تعلیم کتاب و حکمت، هم خاص پیامبران است؛ چنانچه در آیه ۱۵۱ سوره بقره می فرماید: **كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يَزَكِّيكُمْ وَ يَعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ،** یعنی همانگونه رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم؛ تا آیات ما را بر شما بخواند؛ و شما را پاك كند؛ و به شما كتاب و حكمت بیاموزد.

و همان طور که در آیه ۲۸ سبأ در حق حضرت محمد (ص) آمده است: **وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا،** یعنی و ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا (آنها را) بشارت دهی و بترسانی. در آیه ۵۴ قیوم الاسماء نیز به همین مضمون آمده است: **انا نحن قد ارسلناك بالحق على كافة الناس بشيرا و نذيرا،** مضمون بیان: همانا ما به راستی تو را به حق فرستادیم بشارت دهنده و بیم دهنده.

همچنین، همان طور که در خصوص حضرت محمد (ص) آمده است: **وَ آمِنُوا بما أنزلت مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَ لَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا (بقره/ ۴۱)،** یعنی و به آنچه نازل کردم و کتاب شما را تصدیق می کند، ایمان بیاورید و اولین کافر به آن نباشید و آیات مرا به بهایی ناچیز نفروشید؛ در سوره ۵۲ قیوم الاسماء نیز می فرماید: **يا اهل القرآن لا تكونوا اول كافر به ذكر الله و لا تشتروا آيات الله العلى على غير الحق به ثمن بخص قليلا،** مضمون بیان: ای اهل قرآن اول کافر به ذکر الله (حضرت باب) نباشید و آیات الهی را بهایی کم و ناچیز نفروشید.

و همان طور که در حق حضرت رسول (ص) آمده است: **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (احزاب/ ۲۱)،** یعنی مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند؛

در سوره ۳۸ قیوم الاسماء نیز در خصوص حضرت باب آمده است: **و لقد حکم الرحمن فی کتابه لانفسکم فی ذکرالله اسوة حسنه لمن کان یرجوا الله و الیوم الاخر،** مضمون بیان: و مسلماً پروردگار در کتاب خودش ذکرالله را سرمشق نیکویی برای آنان که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند قرار داد.

همچنین، همان طور که در آیه ۷ سوره محمد در خصوص یاری آیین حضرت محمد (ص) آمده است: **یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم و یتبّت اقدامکم،** یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر (آیین) خدا را یاری کنید، خدا نیز شما را یاری می‌کند و گام هایتان را استوار می‌دارد؛ در سوره ۳۶ قیوم الاسماء نیز می‌فرماید: **و انا نحن قد جعلنا عبدنا ذکرا من عندالله مبارکاً فیکم لتنصرنه فی یوم البعث علی الحق بالحق العلی قویا ان تنصروا الله ینصرکم،** مضمون بیان: همانا بنده ما "ذکر" که از جانب خداوند آمده نفس مقدسی است در بین شما؛ که او را در روز بعثت یاری کنیم و خدا هم فرموده اگر خدا را یاری کنید خدا هم شما را یاری می‌کند.

و همان طور که در آیه ۱۵ سوره اسراء آمده است: **و ما کُنّا مُعَذِّبِینَ حَتّٰی نُبْعَثَ رَسُوْلًا،** یعنی و ما هرگز (قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر آنکه پیامبری مبعوث کرده و حجت را بر آنان تمام کرده باشیم؛ در سوره ۵۴ قیوم الاسماء نیز آمده است: **و ما کنا نعذب نفساً الا و قد بعثنا فیهم ذکرا من انفسهم علی الحق و ان حجة الله بعد الذکر علی العالمین قد کان بالحق علی الحق بلیغاً،** مضمون بیان: و ما هیچ گروهی را مجازات نخواهیم نمود مگر این که پیامبری از خودشان برای آنها بفرستیم و به راستی که بعد از ارسال ذکر (حضرت باب) حجت خدا بر عالمیان به حق کامل گردید.

و همان طور که در آیه ۸۰ سوره نساء آمده است: **مَنْ یُطِعِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ اطاعَ الله،** یعنی هر که رسول را اطاعت کند خدا را اطاعت کرد؛ و حضرت رسول (ص) فرموده اند: **من رآنی فقد رأى الحق^{۱۰۸}،** یعنی هر که مرا ببیند به راستی که خدا را دیده است؛ در سوره ۴۶ قیوم الاسماء نیز آمده است: **" و ما من نفس قد**

^{۱۰۸} بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵۸، ص ۲۳۵.

اتبع هذا الذكر من عندي الا وقد اتبعني و من احب الذكر في الله فقد احبني و من اراد ان ينظر الى فلينظر الى وجهه و من اراد ان يسمع الحديث مني فليسمع من لسان الله الصادق بدائع الحكمة و مفاتيح الرحمة"، مضمون بيان: هيچ نفسی نیست که این ذکر (حضرت باب) را که از جانب خداوند آمده پیروی کند جز آن که مرا پیروی کرده و هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که اراده کند که بر وجه من نظر کند بر وجه او نظر نماید و هر کس اراده نمود که خبری از من بشنود از زبان او که راستگوست بدایع حکمت و مفاتیح رحمت را استماع نماید. و ایضاً، در اولین سوره قیوم الاسماء آمده است: **يا اهل الارض، من اطاع ذكرا لله و كتابه هذا فقد اطاع الله**، مضمون بیان: ای اهل ارض، هر که از ذکرالله (حضرت باب) و این کتابش اطاعت کند از خدا اطاعت کرده است.

و در سوره ۶۷ قیوم الاسماء آمده است: **يا اهل الارض هذه ناقة الله على الارض فلا تمسوها بسوء الظن من دون الحق فياخذكم عذاب الله بغتة شديدا**، مضمون بیان: ای اهل ارض، این ناقه الهی است که بر روی زمین قرار دارد، پس هیچ آسیبی به ناحق به او نرسانید که عذاب شدید ناگهانی شما را فرا خواهد گرفت. این بیان اشاره به آیه ۷۳ سوره اعراف داشته که در حق حضرت صالح، وقتی که به سوی قوم نمود فرستاده شد، نازل گردید: **فَدُجَاءُكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ ... وَ لَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** (اعراف/۷۳)، یعنی دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده: این ناقه الهی برای شما معجزه‌ای است ... و آن را آزار نرسانید، که عذاب دردناکی شما را خواهد گرفت.

✓ آیات موجود در قیوم الاسماء مبنی بر آن که حضرت باب حجت خداست

لازم به ذکر است که در آثار دینی، پیامبران و اوصیاء آن‌ها حجت‌های خداوند بر بندگان خوانده شده‌اند؛ چنانچه در حدیثی از حضرت محمد (ص)، آن حضرت خود و حضرت علی (ع) را حجت خدا بر خلق نامیده‌اند: " **وَ مِنْ كِتَابِ الْأَرْبَعِينَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَا وَ عَلِيٌّ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى**

عِبَادِهِ"^{۱۵۹}. همچنین در آثار اسلامی، در خصوص قائم نیز ذکر گردیده است: " او حجة الله قائم است"^{۱۶۰}.
به عبارتی، یکی از القاب قائم حجة الله است؛ چنانچه در زیارت مخصوص آن حضرت به نام آل یاسین نیز
مذکور است: "السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ دَلِيلَ إِرَادَتِهِ"^{۱۶۱}؛ سلام بر تو، ای حجت خدا و نشانگر و راهنمای
اراده او. و ایضاً در مأخذی دیگر در خصوص آن حضرت مذکور است: "و أشهد أنك حجة الله"^{۱۶۲}، یعنی
و شهادت می دهم که تو حجت خدایی؛ همچنین، در برخی از آثار اسلامی قائم را "حجة آل محمد ص"^{۱۶۳}
خوانده اند. با این تفاسیر، در آیات بیشماری از قیوم الاسماء نیز واژه حجت به کار رفته و حضرت باب
حجت خداوند خوانده شده اند.

در سوره ۶۲ قیوم الاسماء، اشاره گشته که حضرت باب همان حجت موعود است: يا ايها الملا اسمعوا
ندائي من لسان هذا الذكر الاكبر فان حجتى عليكم هذا النفس نفسى و قد كان الحكم فى كتاب الله البدء
مكتوباً، مضمون بیان: ای مردم، ندای مرا از زبان این ذکر اکبر (حضرت باب) بشنوید؛ این نفس
(حضرت باب) قائم مقام من است و این همان حجت خداست که در کتاب های قبل مذکور است. و ایضاً در
سوره ۳۳ قیوم الاسماء مذکور است: تالله الحق ما جعل الله عندكم على الحق حجة لعبدنا و انا كنا قد كفيناكم
لحجتكم فسوف تصدقون امرالله بالحق، مضمون بیان: به خدا سوگند که خداوند فرو نگذارد هیچ حجتی را
در مورد بنده ما (ذکر الله) و خداوند برای حجت خویش کفایت نمود؛ پس به زودی امر خداوند را به حق
تصدیق می کنید. و در سوره ۴۶ قیوم الاسماء می فرماید: يا اهل الارض ان اليوم حجتى فيكم هذا الذكر

^{۱۵۹} إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۲، ص ۲۳۶.

^{۱۶۰} احتجاج- ترجمه جعفری، ج ۲، ص ۳۰۷.

^{۱۶۱} بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵۳، ص ۱۷۱.

^{۱۶۲} احتجاج- ترجمه غفاری مازندرانی، ج ۴، ص ۳۴۴.

^{۱۶۳} إرشاد- ترجمه ساعدی خراسانی، ص ۶۷۸.

فارغبوا الى الارض المقدس و اصبروا فيها و كونوا انصار الله خالصا من دون الناس، مضمون بیان: ای اهل ارض، امروز حجت من این ذکر (حضرت باب) است که در بین شماست. پس بشتابید به ارض مقدس و شکیبایی کنید در راه آن و یاوران خالص خدا باشید. و در سوره ۵۸ آمده است: **الله قد اوحى الى حجه انّ هذه الكلمة متوقفت على كلمة التسبيح فكبروا الله بارئكم انه هو الحق لا اله الا هو و ان هذا الذكر لحجتي بالحق**، مضمون بیان: خداوند وحی کرده به حجتش که این کلمه (کلمه توحید) متوقف است بر کلمه تسبیح. پس خداوند خالفتان را تکبیر گویند که به راستی اوست خدا؛ هیچ خدایی جز او نیست و این ذکر (حضرت باب) به حق حجت من است. همچنین، در سوره ۵۹ می فرماید: **يا عباد الله اسموا الله اذ الحجة من حول الباب ان الله ربي قد اوحى الى انا قد انزلنا هذا الكتاب على عبدك ليكون على العالمين على الحق بالحق نذيرا و بشيرا**، مضمون بیان: ای عباد خدا، صدای حضرت حجت را از حول باب بشنوید که می فرماید خداوند به من وحی نموده که این کتاب را بر بنده ات نازل کنم تا بر عالمیان نذیر و بشیر باشد. و در سوره ۶۴ قیوم الاسماء آمده است: **انا نشهد حجتك لكل نفس بالآيات البديعة من عند الله**، مضمون بیان: ما شهادت می دهیم که تو حجت خدایی برای تمام مردم توسط این آیات بدیع که از نزد خدا نازل می شود. و در سوره ۶۵ می فرماید: **هذا كتاب قد نزلناه مبارك بالحق مصدق على الحق ليعلم الناس ان حجة الله في شأن الذكر كمثل حجة لمحمد خاتم النبيين**، مضمون بیان: این کتابی است که ما آن را به حق نازل کردیم تا مردم همگی بدانند که حجت خداوند در نزد ذکر (حضرت باب) است مانند همان حجتی که نزد محمد خاتم النبيين بود.

✓ آیاتی از دیگر آثار حضرت باب راجع به مقامشان

حضرت باب در بسیاری از آیات نازله به قائمیت، مظهریت و رسالت و من عندالله بودنشان اشاره می فرماید؛ چنانچه در بیان فارسی که ام الكتاب حضرت باب می باشد، در باب الرابع من الواحد الرابع، آمده است: " امروز کلّ مؤمنین به قرآن منتظر ظهور قائم آل محمد ص و از برای ظهور او تضرع و ابتهاج و

به رؤیت او در رؤیاهای خود افتخار و او را به دست خود به سجن فرستاده و در جبل ساکن نموده؛ این است معنی حدیث فیه سنة من یوسف بیاع و یشتری".

و در همان مأخذ، باب السابع من الواحد الثانی، می فرماید: " چنانچه ظهور قائم آل محمد (ص) به عینه همان ظهور رسول الله است ظاهر نمی شود الا آن که اخذ ثمرات اسلام را از آیات قرآنیّه که در افنده مردم غرس فرموده نماید واخذ ثمره اسلام نیست الا ایمان به او و تصدیق به او و حال که ثمره بر عکس بخشیده در بحبوحه اسلام ظاهر شده و کلّ به نسبت به او اظهار اسلام می کنند و او را به غیر حقّ در جبل ماکو ساکن می کنند".

و در باب الثالث من الواحد التاسع می فرماید: " در ظهور نقطه بیان (حضرت باب) اگر کلّ یقین کنند به این که همان مهدی موعودی است که رسول خدا ص خبر داده یک نفر از مؤمنین به قرآن منحرف نمی شوند از قول رسول خدا ص".

و در الباب الاول من الواحد الثانی مذکور است: " و در این کور خداوند عالم، به نقطه بیان (حضرت باب) آیات و بیّنات خود را عطا فرموده و او را حجّت ممتعه بر کلّ شیء قرار داده و اگر کلّ ما علی الارض جمع شوند نمی توانند آیه به مثل آیاتی که خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند و هر ذی روحی که تصوّر کند به یقین مشاهده می کند که این آیات از شأن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است که بر لسان هر کس که خواسته جاری فرموده، و جاری نفرموده و نخواهد فرمود الا از نقطه مشیّت (روح الامین)؛ زیرا که او است مرسل کلّ رسل و منزل کلّ کتب و هر گاه این امری بود که از قوه بشر ظاهر می شد از حین نزول قرآن تا حین نزول بیان که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت باید کسی به آیه اتیان کرده باشد با وجودی که کلّ با علوّ قدرت خود خواستند که اطفاء کلمات الله را نمایند ولی کلّ عاجز شده و نتوانستند". همچنین، در منتخبات آثار حضرت باب مذکور است: " و همچنین نظر کن ظهور رسول الله را که هزار و دویست و هفتاد سال تا اول ظهور بیان گذشته و کلّ را منتظر از برای ظهور قائم آل محمد فرموده و اعمال کلّ اسلام از رسول الله بدء آن بوده سزاوار است که عود آن به آن حضرت شود و خداوند

آن حضرت را ظاهر فرمود به حجّتی که رسول الله را به آن ظاهر فرموده که احدی از مؤمنین به فرقان نتوانند شبهه در حقّیت او نمایند زیرا که در قرآن نازل فرموده که غیر الله قادر نیست بر این که آیه نازل کند^{۱۶۴}. و در توقیعی می فرمایند: " فلاشهدنک و کل شی بان یومئذ لم یکن من عندک من حجة الا ذات حروف السبع عبدک الذی قد اتیته حجة نبیک من قبل " ^{۱۶۵}، مضمون بیان: تو و همه چیز را گواه می گیرم که امروز هیچ حجّتی از جانب تو وجود ندارد جز کسی که نامش با عدد ۷ (علی محمد) منطبق است؛ همان بنده ای که حجت پیامبر گذشته را به او عطا کردی. و در اسماء کلشی آمده است: "فاذا فاشهد قد نزل الله علی تلك الحجة و کل فیها مبعدون و اننی انا قائم الذی انتم به توعدون"^{۱۶۶}، مضمون بیان: در این هنگام مشاهده کن که خداوند این حجت را بر من نازل نمود و همه از آن در حجابند و من همان قائمی هستم که شما بدان وعده داده شده اید.

و در همان مأخذ مذکور است: "و ان لا مهدی الا ذات حروف السبع"^{۱۶۷}، مضمون بیان: و هیچ مهدی جز ذات حروف سبع (علی محمد) نیست.

✓ توقیعات حضرت باب خطاب به حاجی میرزا آقاسی و حاج محمد کریم خان کرمانی

حضرت باب در برخی توقیعاتشان نیز تلویحاً به مقام خود به عنوان بقیة الله اشاره داشته و از خود به عنوان امام حی و آشکار نام می برند. آن حضرت در توقیعی که پس از بازگشت از سفر مکه، حدود یک سال پس از اظهار امرشان، خطاب به حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم نازل و از بوشهر برایش ارسال می فرمایند به مقام خودشان به عنوان بقیة الله و حجت خداوند اشاره داشته و حاج میرزا آقاسی را به پیروی از فرمان

^{۱۶۴} منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صص ۸۳ - ۸۴.

^{۱۶۵} مجموعه توقیعات حضرت اعلی، ص ۵۵۰.

^{۱۶۶} اسماء کلشی، ج ۲، ص ۹.

^{۱۶۷} اسماء کلشی، ج ۳، صص ۹۱ - ۹۲.

الهی امر می فرماید: "اقرأ کتاب ذکر اسم ربک من لدن امام مبین و ائنه لکتاب قد نزل من حکم ربک من لدن علی حکیم ان اتبع حکم ما نلقى الیک الآن من کتاب ربک فان ذلك حکم قویم و ان الله ربک يعلم ما فی السموات و ما فی الأرض و ائنه لا اله الا هو لقوی عزیز ان اشکرالله ربک ثم اسجد لحکمه فان ذلك لهو الفوز العظیم ثم اعلم ان بقية الله حجة ربک يعلم ما فی السموات و ما فی الأرض و ائنه باذن ربک قد کان علی ما یشاء مقتدرأ و لقد نزلنا من قبل کتاباً الی الناس لیعلموا حکم ربک فی کلمة البدع و کانوا علی صراط قویم و لقد کذبوا بعضاً من الناس آیاتنا بما یلقى الشیطان فی انفسهم و ان اولئک هم فی کتاب الله لظالمون ان الذین اتبعوا آیات الله بالحق فاولئک هم المهتدون و ان الذین اتبعوا اھوائهم و استهزوا آیات ربک فاولئک هم المشرکون"^{۱۶۸}، مضمون بیان: بخوان کتاب ذکر را از جانب امام حق و آشکار، به راستی کتابی است که به حکم پروردگارت از جانب علی نازل شده و حکم خدا اینست که پیروی کنی از آنچه که ما به تو در این کتاب القاء می کنیم. که این حکمی است استوار و به راستی که خداوند می داند آنچه در آسمانها و زمین است و هیچ خدایی جز او نیست خدایی قوی و عزیز. این که خدا را شکر نما و به حکمش خاضع باش که این باعث رستگاری بزرگ است. سپس بدان که بقية الله حجت خداست آنچه در آسمانها و زمین است می داند، و به اذن پروردگار تو بر همه چیز قادر است. ما در گذشته کتابی برای مردم نازل کردیم تا حکم پروردگارت را در آیات جدید بدانند و بر صراطی استوار قائم گردند، و به راستی بعضی از مردم این آیات را در اثر القاء شیطان تکذیب کردند، آنان از ستمکارانند. و به راستی که آنان پیروی این آیات کردند آنان از هدایت شدگانند.

همچنین، حضرت باب در توقیعی به حاج محمد کریم خان کرمانی، که پیش از سال ۱۲۶۲ قمری، حدود دو سال پس از اظهار امرشان، صادر گردیده می فرماید: "یا محمد ایها الکریم ان اتبع حکم ربک ثم اخرج لعهد بقية الله امام عدل مبین هو الذی بیده ملکوت کل شیء و لا یعزب من علمه بعض شیء و ائنه عبدالله فی

^{۱۶۸} حضرت نقطه اولی، ص ۱۵۱.

کتاب حفیظ و انّ الیوم فرضٌ لمن علی الارض من غربها و شرقها ان یخرجوا من بیتهم مهاجراً الی بلد الذکر بحکم بقیة الله امام حی عظیم^{۱۶۹}، مضمون بیان: ای محمد ای کریم، تبعیت کن فرمان پروردگارت را سپس خارج شو برای عهد و پیمان با بقیة الله امام عادل آشکارا. او کسی است که در دستش ملکوت همه چیز می باشد و از عملش هیچ چیزی معذب نمی شود و همانا او بنده خداست در کتاب محفوظ. و همانا امروز بر مردم غرب و شرق فرض و واجب است که خارج شوند از خانه هایشان و مهاجرت کنند به شهر ذکر (حضرت باب) به فرمان بقیة الله امام زنده بزرگ.

✓ توفیق قائمیت

توفیق قائمیت از جانب حضرت باب به اعزاز یکی از علماء خراسان به نام ملا شیخ علی ترشیزی ملقب به عظیم نازل گشت و برایش ارسال گردید، و "همین که توفیق مبارک به دستش (عظیم) رسید بیدرنگ به استنساخ و نشر آن پرداخته مکاتیب متحد اللحن به معاریف بابیه نگاشته مسائل و تعالیم مندرجه در توفیق را منتشر و مشتهر ساخت". به بیانی دیگر، نداء قائمیت پس از نزول این توفیق منیع علناً بلند شده و حضرت باب ضمن اظهار مقامشان حجت را بر همگی تمام می کنند. باری، متن این توفیق به قرار ذیل است: " الله اطهر. ان یا خلق الله کل تقرئون ثم لتؤمنون و توقنون. هو الاعلی. بسم الله الامنع الاقدس. شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و انه هو حی لایموت فی قبضته ملکوت کلشی یخلق ما یشاء بامرہ انه کان علی کلشی قدیرا ان یا علی قد اصطفیناک بامرنا و جعلناک ملکا ینادی بین یدی القائم انه قد ظهر باذن ربه ذلک من فضل الله علیک و علی الناس لعلمهم یشکرون ان یا علی اننی انا نارالله التی یظهر الله یوم القیمة و کل بها یبعثون و ینشرون و یحشرون و یرضون ثم هم فی الجنة یدخلون قل ان الذین دخلوا فی الباب سجدا فو ربّ السموات و ربّ الارض ربّ العالمین اذا یرید الله علی نارهم عدد الباب و لیجعلنّ لهم نوراً فاذا هم یعلمون ذلک قائم الذی کل ینتظرون یومه و کل به یوعدون انا

^{۱۶۹} حضرت نقطه اولی، ص ۱۸۱.

قد صبرنا يوم القيمة خمسين الف سنة ليمحصن كلشى حتى لايبقى الا وجه ربك ذى العزة و الجلال و ما شهدنا على روح ايمان يومئذ الا عدد الوجه انا كنا به عالمين و ان اول من بايع بى محمد رسول الله (ص) ثم على (ع) ثم الذين هم شهداء من بعده ثم ابواب الهدى ثم ما قد قدر الله له ذلك الفضل من النبيين و الصديقين و الشهداء و الذين هم بالله و آياته موقنون من حيث لا يعلمون فاذا شهد الله عليهم بما قد دخلوا نار الله التى كل بها ليمحصون فاذا يبعثهم الله من مراقد انفسهم و يخلقهم بمثل ما قد خلقهم اول مرة انه كان على كلشى قديرا قل ان الله بما قد نزل من قبل من الايات فى ام الكتاب قد خلق محمدا ثم ما شاء كذلك يخلق الله يومئذ ما يشاء بقوله كن فيكون و من ينتظر بعد هذا ظهور مهدي او رجع محمد او احد ممن آمن بالله و آياته فاولئك مالهم من علم الى يوم يرجعنى الله و من آمن بى ذلك يوم القيمة فاذا كل فى خلق جديد انا قد بدننا ذلك الخلق و انا لنعيدنهم وعدنا علينا انا كنا قادرين و من يرزق من بعد ما رزقوا من قبل من كل ما هم ليدينون فاولئك هم لا يحل عليهم بما قد نزلنا من قبل فى القرآن انا كنا نستنسخ ما كنتم تعلمون انا قد انشأنا نشأة الاخرة و ارفعنا كل ما كان الناس به ليدينون قل ان الهواء يطهركم بمثل ما يطهركم الماء ان يا عباد الله فاشكروا و من يعمل بعد ان يوصل الله حكم حجة ربك فلا يقبل عنه من شئ و ان يومئذ كل مثل الذين اتوا الكتاب من قبل مالهم حكم انا من يدخل فى دين الله و كان من المخلصين و من يتلو آية من الكتاب او يروى حديثا من بعد يريد ان يعمل به فاولئك مثلهم كمثل الذين كانوا من قبل فسيدخلهم الله ربهم فى دين الحق انه كان على كلشى قديرا قل لو اجتمع الناس كلهم اجمعون على ان يأتوا بمثل ذلك الكتاب لن يستطيعوا و لن يقدروا و لو كانوا على الارض عالمين فلتأمرن الناس كلهم اجمعين ان يقرئوا بالليل و النهار الاية التى قد نزلناها فى اول الكتاب ليرزقن برزق ربهم و كانوا بالله و آياته موقنين قل انما الدين من بعد الدين ان تؤمنوا بالله و آياته و لتنصرن فى دين الحق بما انتم عليه مقتدرون قل لا تحضرن المقاعد التى كنتم فيها تصلون و لتحضرن بين يدي الله و لتنصرن الذى قد رجعوا الى الحياة الاولى و لتأخذن حق الله باذنه انه كان بكلشى عليما سبحانه اللهم فاشهد على فاننى انا ما فرطت فى الكتاب الاول من شئ بما نزلت فيه انه لا اله الا انا اياى فاتقون لتوقن كل نفس بما قد فصلت فيه ان لا يكن من بعد الله و آياته حديثا

كان الناس به يؤمنون سبحانه اللهم قد قضى خمسين الف سنة يوم القيمة فاذا لاجعلن النار لمن قد دخل في الباب نوراً و رحمة من عندك انك كنت ذا رحمة عظيماً قل ان الله حق و ان ما دون الله خلق له و كل له عابدون ان يا خلق الله انه لا اله الا هو و اننى انا اول العابدين قل انه لمحمد هاد قل انه لمهدى موعود في ام الكتاب قل انه صاحب حق كل به يوعدون قل انه قائم حق كل به موقنون و انا قد نزلنا ذلك الكتاب رحمة من لدنا للعالمين لنلا يقول احد لو علمنى الله ظهور مهدى او رجع محمد و الذين هم شهداء من بعده ثم المؤمنون لكنت من المحضرين قل ان الله ربي لغنى عليم^{١٧٠}.

مضمون بيان: خدا پاک تر و پاک ترين است. اى خلق خدا همگى بخوانيد، ايمان بياوريد و يقين كنيد؛ اوست خداوند اعلى. به نام خداوندى كه منزله و مقدس است. خداوند گواهي مى دهد كه هيچ خدايى جز او نيست. امر و خلق از آن اوست. زنده مى كند و مى ميراند و باز مى ميراند و زنده مى كند^{١٧١}. به راستى كه او زنده اى است كه هرگز نمى ميرد، ملكوت همه چيز در قبضه قدرت اوست. آنچه بخواهد به امر خويش مى آفريند و اوست كه بر همه چيز تواناست. اى على (خطاب به عظيم) تو را ما به امر خويش انتخاب نموديم و ملائكه اى قرار داديم كه بين دو دست قائم به پا خيزى و ندا كنى اى مردم او به اذن پروردگار ظاهر شد اين است از فضل خدا بر تو و بر همه مردم. شايد آنها شكر گذار گردند. اى على منم آن نارالله يى كه خدا او را در روز قيامت ظاهر مى كند و به وسيله آن همه مردم مبعوث و محشور شده و بر خداوند عرضه مى شوند سپس در بهشت داخل مى گردند. بگو به راستى آنان كه سجده كنان به مقام باب وارد گشتند قسم به پروردگار آسمانها و زمين خداوند به عدد باب بر نار آنها مى افزايد و براى آنها اين نار را نور مى

^{١٧٠} ظهور الحق، ج ٣، صص ١٦٤ - ١٦٦.

^{١٧١} مقصود از موت و حيات، همانا مرده و زنده ايمانى/ روحانى است؛ در آيه اى از قرآن كريم نيز، صريحاً، خير از دو موت و دو حيات مى دهد كه اشاره به دو ظهور دارد؛ چنانچه در آيه ١١ سوره غافر مى فرمايد: **قَالُوا رَبَّنَا اٰمَنَّا اِثْنَيْنِ وَاٰحْيَيْتَنَا اِثْنَيْنِ**، يعنى پروردگارا! تو ما را دو بار بميراندى، و دو بار زنده كردى.

گرداند^{۱۷۲}. در این صورت است که پی می برند که این همان قائمی است که همه منتظر روز ظهور او بودند و همه به آن وعده داده شده بودند. به راستی که ما صبر کردیم در روز قیامت پنجاه هزار سال^{۱۷۳} تا همه چیز را به بوته آزمایش در آورده به حدی که جز وجه پروردگار تو صاحب عزت و جلالی باقی نماند. و در این روز هیچ کس را بر روح ایمان نیافتیم جز به تعداد عدد وجه (به ابجد برابر است با عدد ۱۴؛ اشاره به چهارده معصوم ۱۴). اولین کسی که بیعت کرد به من محمد رسول الله (ص) بود؛ سپس علی (ع)^{۱۷۴}؛ سپس شهداء بعد از او؛ سپس ابواب هدی؛ سپس آنان که خدا این فضل را برای آنان مقدر کرده بود، یعنی نبیین و صدیقین و شهداء و مؤمنین به خدا و آیات او و آنان که ایمان آورده بودند از آن جا که نمی دانستند. در این هنگام خدا گواهی داد بر آنان پس از آن که داخل آتش امتحان گشتند و خداوند آنان را از قبور نفس بیرون آورد و آنان را به مانند خلقت اولیّه خلق جدید فرمود. به راستی که او بر همه چیز قادر است. بگو به راستی که خداوند توسط نزول آیات در ام الكتاب محمد را خلق فرمود، یعنی نزول آیات باعث خلقت حضرت محمد شد. به همین طریق امروز خداوند هر که بخواهد را به کلام خودش که می گوید کن فیکون خلق می فرماید. و کسی که بعد از این ظهور منتظر ظهور مهدی یا رجعت محمد و یا هر یک از مؤمنین به خدا و آیات او شود او محروم از علم الهی است تا زمانی که خداوند من و مؤمنین مرا در روز قیامت مجدداً رجعت دهد (اشاره به ظهور بعد)، که در این هنگام همگی خلق جدید خواهند شد. به راستی که ما این خلق را آفریدیم و در آینده باز آنها را باز خواهیم گرداند. این وعده ای است از ما؛ ما بر همه این

^{۱۷۲} نار مطابق ابجد برابر ۲۵۱ است و وقتی باب، که عدد ۵ است، به آن اضافه گردد می شود ۲۵۶ که به حروف ابجد معادل کلمه نور است.

^{۱۷۳} اشاره به آیه ۴ سوره معراج دارد: تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ، بدان معنا که عظمت روز قیامت و آمادگی عروج به مقامات عالیه در حدی بالاست که ترقیات آن روز را ۵۰ هزار برابر روزهای عادی می شمارد.

^{۱۷۴} اشاره به حدیث مروی از امام باقر (ع): أَوَّلُ مَنْ يَتَّبَعُهُ مُحَمَّدٌ ص وَ عَلِيُّ ع الثَّانِي (الغیبة للنعمانی، ص ۲۳۴)، یعنی اول کسی که به قائم تابع می شود محمد (ص) و دومین علی (ع) می باشد.

امور تواناییم. هر کس از رزق قبل رزقی طلب کند نسبت به هرچه بدان متدین است این رزق برای او حلال نخواهد بود از آن جهت که ما در قبل در قرآن نازل نمودیم به راستی که ما اعمال قبل شما را نسخ نمودیم. ما نشئه دیگری را خلق کردیم و آنچه در گذشته بدان مؤمن بودند و دین خود می پنداشتند برداشتیم (اشاره به نسخ دین قبل). بگو به راستی که هوا شما را پاکیزه خواهد نمود همان گونه که آب شما را پاکیزه خواهد کرد. هان ای بندگان خدا شکر گزار باشید و کسی که بعد از وصول این حکم الهی که حکم حجت خداست اعمال دین قبل را انجام دهد از او قبول نخواهد شد، و امروز همه به مانند مؤمنین به کتاب قبل هستند، برای هیچ کس از آنان حکمی نیست جز کسانی که داخل در دین خدا شوند و از مخلصین گردند. و کسانی که آیه ای از کتاب خدا را تلاوت کنند یا حدیثی را منبع روایت کنند که اراده عمل به آن را داشته باشند، مثل آنان مثل کسانی است که در گذشته بودند که به زودی خداوند آنان را در دین حق داخل خواهد نمود، به راستی او بر همه چیز توانست. بگو اگر تمام مردم همگی جمع شوند که کتابی مثل این کتاب بیاورند هرگز نخواهند توانست و استطاعت نخواهند داشت اگر چه همگی از علماء ارض باشند^{۱۷۰}.

پس مردم را همگی امر نمایید که شب و روز این آیه ای را که ما در اول کتاب نازل نمودیم قرائت کنند تا به رزق پروردگار مرزوق شده و به خدا و آیات او موقن گردند. بگو به راستی دین منبع این است که به خدا و آیات او ایمان بیاورید و در حد توانایی خویش این دین حق را یاری دهید. بگو آن مقابری که نماز می خواندید رها نموده و در بین دو دست پروردگار خویش حاضر گردید و کسی که شما را به حیات اول رجوع داد را یاری دهید و حق خداوند را با انن او بگیرید. به راستی که او به همه چیز داناست. پاک و منزهی ای پروردگار، تو خود گواه باش بر من که من در کتاب اول از هیچ چیز کوتاهی ننمودم. با آن کلامی که در آن نازل نمودم از جانب تو: که نیست خدایی جز من. ای بندگان من تقوا پیشه گیرید تا همگان

^{۱۷۰} در قرآن مجید، آیه ۸۸ سوره الإسراء، در تأیید این که قرآن از جانب خداوند و به وحی الهی بوده و سخن بشر نیست، آمده است: **قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا،** یعنی بگو، اگر انسانها و جنیان همه جمع شوند و بخواهند نظیر این قرآن را بیاورند، هرگز نمی‌توانند نظیر آن را بیاورند، هر چند به همدیگر کمک کنند.

با این تفسیر و تبیین یقین کنند که دیگر هیچ امر تازه ای بعد از ظهور خدا و آیات او که مردم به آن مؤمن شدند نخواهد بود. پاک و منزهی ای پروردگار، پنجاه هزار سال گذشت که در آن دور آتش را برای کسانی که در این باب داخل شدند نور گردانم و رحمتی از جانب تو سازم. به راستی که تو دارای رحمت عظیم هستی. بگو خداوند حق است و مادون او بندگان او هستند و همگی عبادت کنندگان اویند. ای خلق خدا هیچ خدایی جز او نیست و من اوّل بندگان او هستم. بگو که اوست محمد هدایت کننده؛ بگو اوست مهدی موعود در ام الکتاب؛ بگو اوست همان حضرت صاحب حقی که همه به او وعده داده شده اند؛ بگو اوست همان قائمی که همه به او ایمان داشتند. به راستی که ما این توفیق را به رحمتی از جانب خویش بر عالمیان نازل نمودیم تا دیگر کسی نگوید که اگر مرا از ظهور مهدی یا رجعت محمد و شهداء و مؤمنین بعد از آنها آگاه می کرد من حاضر می گشتم. بگو خداوند، پروردگار من، به راستی که بی نیاز و داناست.

✓ مقام حضرت باب: حکمت و مصلحت ستر مقامشان در اوایل ظهور

در آثار حضرت باب و طلعات مقدسه دیانت بهائی، صریحاً حکمت و مصلحت ستر مقام حضرت باب در اوایل ظهور بیان گشته که منصفین و جویندگان حقیقت را کفایت نماید؛ چنانچه در صفحه ۲۹ رسائل دلایل سبعة مذکور است: " نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد، مقامی که اول خلق است و مظهر اننی انا الله، چگونه خود را به اسم بابت قائم آل محمد ظاهر فرموده و به احکام قرآن در کتاب اول (قیوم الاسماء) حکم فرمود تا آن که مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید، و مشاهده کنند که این، مشابه است با خود ایشان، لعل محتجب نشوند و از آنچه برای آن خلق شده اند غافل نمانند". و از آن حضرت در صفحات ۵۶ - ۵۷ دلایل سبعة آمده است: "... و اینها از برای سکون قلب تو است و اّلا چگونه حجت مستدل گردد به تصدیق شیعیان خود؟ مثل اینست که شمس در سماء مستدل شود به شمس در مرآت بر حقیقت خود. ولی چون غرض نجات کل است دلایل را تنزل می دهد (دلایل را تنزل دادند نه مقامشان را!)، لعل یکی متذکر شود. قسم به ذات مقدّس الهی که من حیقم می آید که کسی مرا بشناسد زیرا که عرفان حقّ، صرف عرفان الله است و حبّ او

حبّ الله. و چون حد این خلق را می دانستم، از این جهت، امر به کتمان اسم نموده بودم. این همان خلقتی که در حقّ مثل رسول الله ص که لا مثل بوده و هست گفتند: ائه لمجنون. و اگر می گویند ما آنها نیستیم عمل آنها دلیل بر کذب قول آنهاست ... و این تنزل دلیل از برای تبصر تو بوده، و انا اهل بصیرت و حکمت الهیه ازلیه مستغنی بودند از این نوع استدلال ...".

همچنین، حضرت باب در توقیعات فارسیه می فرمایند: "مرادم از این فقرات این است که از بحر اضطراب خارج شده بر کرسی سکون مستقر گردند. کلیه اهل بلد را اوّل قابل ندیدم اظهار کنم. بلکه حیف است که بر علم چنین امری غیر اشخاصی که قابل هستند وارد شوند ... در نزد کسی که بر لسان آن حکم شجره طور جاری شود لائق نیست این قسم در مقام عجز با عبادالله مجاهده نماید. به حقّ خداوندی که لسان مرا با من علوّ حجت فرموده که کلّ خلق امروز در علم نزد من مثل این قلم جاری است که در ید من است". حضرت باب در توقیعی خطاب به محمد تقی هروی ضمن اشاره به عدم نسخ دین قبل می فرمایند: "... و انا لو نسخنا یوم الاول کل ما انتم تعلمون لکنا علی ذلک مقتدرین، و لکن سبقت رحمتنا علیکم لعلکم لا تردون من شئی و کنتم بآیات ربک مؤمنین ..."^{۱۷۶}، مضمون بیان: اگر ما روز اوّل می خواستیم تمام آنچه را که شما می دانید نسخ کنیم قادر بودیم ولی رحمت شما شامل حالتان شد تا بتوانید به آیات الهی مؤمن شوید و آنها را رد نکنید.

و بیانات حضرت بهاءالله در خصوص مماشات حضرت باب با مردم زمان، مکمل هدیات و بیانات فوق می باشد؛ چنانچه آن حضرت در لوح مبارک حسین می فرمایند: "حضرت اعلی نظر به ضعف عباد در اوان ظهور در بیانات مدارا نموده اند و به حکمت تکلم فرموده اند. چنانچه در مقامی می فرمایند: ... این همان نقطه فرقان است که در این کور به نقطه بیان ظاهر و در مقام ولایت می فرمایند انا القائم الحقّ الذی بظهوره تودعون و ... به مقامات دیگر ناطق شده اند. چنانچه نزد صاحبان بصر حقیقی معلوم و

^{۱۷۶} ظهور الحق، ج ۳، ص ۷۲.

واضح است. و در مقامی دیگر می فرمایند اگر ناس ضعیف نبودند ذکر مشیت نمی شد ... شکی نبوده و نیست که این بیانات از روی حکمت بوده. چه اگر در اوّل می فرمودند شراره نار اعراض و انکار در اوّل وارد می آورد آنچه را که در آخر وارد آورد. در ظلم ظالمین و اعراض قیام نمودند که آن جوهر وجود خود را عبد بقیّة الله نامیدند و این خلق دنی به آن هم راضی نشدند و عمل نمودند آنچه را که قلم و لسان و مداد از ذکر آن عاجز ... "۱۷۷".

و ایضاً در لوحی دیگر می فرمایند: " همین ادعای بابیت حضرت اعلی روح ما سواه فداه مدلّ و مظهر شوون ناس بوده و هست ... چه کلّ در وادی ظنون و اوهام واقف و قادر بر ادراک اشراق آفتاب یقین نه انا من شاء الله ... اگر خلق مستعد بودند جز ذکر آفتاب حقیقی و سماء معنوی از لسان و قلم آن حضرت جاری نمی شد. چنانچه از بعضی از آیات مبارکه مستفاد می شود. بلی طفل رضیع را لحم مضرّ است" ۱۷۸.

همچنین، در لوحی دیگر می فرمایند: " معلوم آن جناب بوده که تفسیر احسن القصص بما عند القوم نازل شد و این نظر به فضل بحت بوده که شاید اهل غفلت و جهل به جبروت علم صعود نمایند. چنانچه اکثری از مطالب مذکوره در آن از مطالبی است که نزد اهل فرقان محقق بوده و اگر از اوّل به ما اراده الله نازل می شد احدی عمل نمی نمود و باقی نمی ماند. کلّ ذلک من فضله علی خلقه وجوده علی عباده. ملاحظه نمائید که اوّل امر آن حضرت به بابیت خود را ظاهر فرمودند. این نظر به آن بوده که طیور افنده انام در آن ایام قادر بر طیران فوق این مقام نبودند" ۱۷۹.

حضرت عبدالجباء نیز در مقاله شخصی سیّاح در توضیح ادعای حضرت باب می فرمایند: " آغاز گفتار نمود و مقام بابیت اظهار و از کلمه بابیت مراد او چنان بود که من واسطه فیوضات از شخص بزرگواری

۱۷۷ ظهور الحق، ج ۳، صص ۱۸۷ - ۱۸۸.

۱۷۸ اسرار الآثار، ج ۲، صص ۱۲ - ۱۳.

۱۷۹ همان مأخذ، ج ۵، ص ۳۶۹.

هستم که هنوز در پس پرده عزت است و دارنده کمالات بی حصر و حدّ، به اراده او متحرّک و به حبل ولایش متمسک. و در نخستین کتابی که در تفسیر سوره یوسف مرقوم نموده، در جمیع مواضع آن خطاب هائی به آن شخص غایب که از او مستفید و مستفیض بوده، نموده و استمداد در تمهید مبادی خویش جسته و تمّای فدای جان در سبیل محبّتش نموده، از جمله این عبارت است: "یا بقیّة الله قد فدیت بکلی لک و رضیت السّب فی سبیلک و ما تمّیت اّلا القتل فی محبّتک و کفی بالله العلیّ معتصماً قدیماً"^{۱۸۰}. آن حضرت در صفحه ۴ همان مأخذ روشن می سازند که منظور از آن "شخص غائب" و "بقیة الله" حضرت بهاءالله است که آن حضرت باقیمانده ظهور خداوند بعد از ظهور قائم می باشند: "روزی او را در مسجد احضار و اصرار و اجبار بر انکار نمودند. بر سر منبر نوعی تکلم نمود که سبب سکوت و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تابعان گردید و همچو گمان بود که مدّعی وساطت فیض از حضرت صاحب الزّمان علیه السلام است. بعد معلوم و واضح شد که مقصودش بابیت مدینه دیگر است و وساطت فیوضات از شخصی دیگر (من یظهره الله/ حضرت بهاءالله) که اوصاف و نعوتش در کتب و صحائف خویش مضمّن". نگاهی به بیانات حضرت باب در مسجد وکیل خالی از لطف نمی باشد، که چگونه بیانات آن حضرت ضمن آن که از هیجان عمومی کاملاً جلوگیری نمود، در عین حال چیزی خلاف واقع نبود. باری، حضرت باب در حضور امام جمعه شیراز در بالای منبر این بیانات را می فرمایند: "لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غایب بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا منکر نبوت حضرت رسول بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا منکر انبیای الهی بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امامت امیر المؤمنین و سایر ائمّه اطهار بداند"^{۱۸۱}. در واقع این بیانات چیزی خلاف حقیقت نبود چرا که آن حضرت نه وکیل امام غایب بودند و نه باب امام!

^{۱۸۰} مقاله شخصی سیّاح، ص ۲؛ مضمون بیان به فارسی: ای بقیه الله سراپا فدای تو شوم و به ناسزا شنوی در راه تو خشنودم و در طریق دوستیت جز کشته شدن آرزویی ندارم.

^{۱۸۱} تاریخ نبیل، ص ۱۳۲.

✓ مراحل دعاوی حضرت باب

اگر چه تمامی دعاوی حضرت باب در کتاب قیوم الاسماء که اولین وحی منزل بر آن حضرت است، کاملاً آشکار است و آن حضرت از همان آغاز رسالتشان دارای تمامی مقامات و مراتب بودند؛ لیکن آن حضرت " به تناسب وقت و اقتضای حکمت در برابر ارباب استعداد در حدود استعداد آنان " ^{۱۸۲} در دعویشان مراحل مختلفی را بیان نمودند تا خلق مضطرب نگشته و تدریجاً به مقام واقعی ایشان پی برند. حضرت بهاءالله مراحل دعوت حضرت باب را اعلام مقام بابیت علم الهی، قائمیت، رسالت و مظهریت الهیه بیان می فرماید: " فاذکروا یا قوم حین الذی جائکم منزل البیان بآیات قدس بدیع و قال انا باب العلم و من یعتقد فی حقی فوق ذلک فقد افتری علیّ و اکتسب فی نفسه اثماً عظیماً. ثمّ قال انّی انا القائم الحقّ الذی انتم بظهوره وعدتم فی صحائف عزّ کریم. ثمّ قال عزّ ذکره بانّی انا نقطة الاولیة و انّها لمحمد رسول الله كما سمعتم و شهدتم فی الواح الله الملك الحکیم ... " ^{۱۸۳}، مضمون بیان: پس بیاد آورید ای قوم، زمانی را که منزل بیان آیات تازه ای را از جانب خدا برای شما آورد و گفت من باب علمم و کسی که فوق این مقام برای من قائل شود گناه بزرگی را مرتکب شده؛ سپس فرمود من همان قائمی هستم که شما در کتاب هایتان به ظهورش وعده داده شده اید. پس از آن فرمود من نقطه اولیّه یعنی همان حقیقت محمدیه هستم که شما در الواح خویش ملاحظه نموده اید.

حضرت ابراهیم نیز از جمله پیامبرانی بوده که مقامات متفاوتی در خصوص ایشان ذکر گردیده است؛ از امام صادق (ع) در خصوص مقامات متفاوت حضرت ابراهیم روایت ذیل نقل شده است: " إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ النَّشِيَاءَ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ

^{۱۸۲} اقتداح الفلاح، ج ۱، ص ۴۵۹.

^{۱۸۳} مجموعه آثار قلم اعلی، ج ۱۸، صص ۲۵۲ - ۲۵۳.

إماماً^{۱۸۴}، مضمون بیان: خدای تبارک و تعالی ابراهیم را بنده خود گرفت پیش از آن که او را نبی نماید و او را نبی خود برگزید پیش از آن که رسولش کند و رسول خود ساخت پیش از آن که خلیش گرداند و خلیش گرفت پیش از آن که امامش قرار دهد، پس چون همه این مقامات را برایش گرد آورد فرمود: همانا من ترا امام مردم قرار دادم.

باری، هدایت در "روضة الصّقای ناصری" به اختلاف نظر مردم در خصوص مقام حضرت باب اشاره کرده و می نویسد: "... گروهی او را نایب امام حجّت و فرقه ای امام غائب و زمره ای رسول خاتم می خواندند..."^{۱۸۵}. به عبارتی، هر کسی فراخور فهم و ادراکش، مقامی برای آن حضرت قائل بوده است.

لیکن نکته در خور توجه آنکه، در تاریخ ادیان، حضرت مسیح نیز از جمله پیامبرانی بودند که در ابتدای ظهور مقامشان را من باب مصلحت نزد همگان فاش نکردند و حواریینشان را صراحتاً از فاش کردن مقام حضرتشان به عنوان مسیح موعود منع نمودند تا بدانجا که مردم برای آن حضرت مقامات متفاوتی قائل بودند؛ چنانچه در انجیل لوقا، باب ۹، آیه ۱۸ به بعد آمده است: "یک روز عیسی به تنهایی در حضور شاگردانش دعا می کرد از آنان پرسید: ((مردم مرا که می دانند؟)) جواب دادند: ((بعضی ها می گویند تو یحیی تعمید دهنده ای، عده ای می گویند تو الیاس^{۱۸۶} هستی و عده ای هم می گویند که یکی از انبیای پیشین زنده شده است)). عیسی فرمود: ((شما مرا که می دانید؟)) پطرس جواب داد: ((مسیح خدا)). بعد به آنان دستور اکید داد که این موضوع را به هیچ کس نگویند". مطلب دیگر آنکه، حضرت عیسی چه در حضور شورا (مشایخ قوم، سران کاهنان و علمای یهود) و چه در حضور پیلاتس زمانی که از مقام آن حضرت

^{۱۸۴} الكافي، ج ۱، ص ۱۷۵.

^{۱۸۵} روضة الصّقای ناصری، ص ۴۲۳؛ همچنین بنگرید: قصص العلماء، ص ۷۰.

^{۱۸۶} یهودیان برطبق بشارات وارده در تورات منتظر رجعت الیاس قبل از ظهور حضرت مسیح بودند تا خلق را به قرب ظهور موعود بشارت دهد.

سؤال شد صراحتاً مقام خود را به زبان نیاورده و مقام حقیقی خود را نزد آنان فاش نکرد؛ چنانچه در انجیل لوقا، باب ۲۲، آیه ۶۶ به بعد آمده است: " و عیسی را به حضور شورا آوردند و گفتند: ((به ما بگو آیا تو مسیح هستی؟!)) عیسی جواب داد: ((اگر به شما بگویم، گفته مرا باور نخواهید کرد و اگر سؤال بکنم، جواب نمی دهید. اما از این به بعد پسر انسان به دست راست خدای قادر خواهد نشست)) همگی گفتند: ((پس پسر خدا هستی؟!)) عیسی جواب داد: ((خودتان می گوید که هستم))." حضرت عیسی حتی در بیانات خویش خطاب به یهودیان صراحتاً از نسخ دیانت یهود صحبت نمی کردند تا افرادی که تحمل درک حقایق جدید را نداشته محتجب نگردند؛ چرا که یهودیان منتظر موعودی بودند که ترویج شریعتشان را بنماید، نه ابطال آن را! لذا، آن حضرت تدریجاً امر الهی را آشکار ساخته و رسالت خویش را تکمیل نمودند. از حضرت عیسی در انجیل متی، باب ۵، آیه ۱۷ به بعد آمده است: " فکر نکنید که من آمده ام تا تورات و نوشته های انبیا را منسوخ نمایم. نیامده ام تا منسوخ کنم، بلکه تا به کمال برسانم. یقین بدانید که تا آسمان و زمین بر جای هستند، هیچ حرف و نقطه ای از تورات از بین نخواهد رفت تا همه آن به انجام برسد. پس هرگاه کسی حتی کوچکترین احکام شریعت را بشکند و به دیگران چنین تعلیم دهد در پادشاهی آسمان پست ترین فرد محسوب خواهد شد".

✓ جوابیه جناب میرزا محمد علی زنوزی به یکی از علمای شیخیه

در این مقام جوابیه یکی از اصحاب حضرت باب فصل الخطاب مطالب مذکور در این مجموعه می باشد، مبنی بر آن که حکمت و دلیل ستر مقام حضرت باب در اوایل ظهور و دعاوی مختلفه حضرتشان، برای اصحاب و مؤمنین آن حضرت کاملاً واضح و آشکار بوده است. باری، میرزا محمد علی زنوزی ملقب به انیس در تبریز به حضرت باب ایمان آورد و به درجه ای از ایمان رسید که جان خود را در راه آن حضرت نثار نمود و حضرت باب وی را برای احراز تاج افتخار شهادت برگزید^{۱۸۷}.

^{۱۸۷} حضرت نقطه اولی، ص ۳۳۰.

جناب انیس در جواب به سؤال یکی از علمای شیخیه مبنی بر آن که: "از سید باب دعاوی مختلفه و اظهار مقامات متفاوته به صحت پیوسته، شما به کدام یک از آنها اعتقاد کرده اید؟"، چنین جواب صریح و قاطعی بیان می‌دارند: "حضرت ایشان در سنه ۱۲۶۰ مبعوث شدند در حالی که اغلب انام محتجب به انواع حجب بودند و حکمت الهیه اقتضا داشت که به تدریج ناس را به درجات عرفان ترقی دهند و به مصداق اِدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ^{۱۸۸} (نحل/ ۱۲۵) که سنت الله در ایام ظهور هر یک از نقاط مشیت بوده. در ابتدای امر به نام باب و عبد بقیة الله خود را معروف فرمودند که علی زعم القوم ایشان را مبعوث از امام غائب محمد بن الحسن تصور کردند و لطیفه غیبیه در خلف هیکل منیر خویش پنهان بود و فی الحقیقه باب و عبد من یظهره الله اند که بعداً در آثارشان خصوصاً در کتاب مستطاب بیان و آثار اخیره شان واضح و عیان گردید ... بعد از آن خویش را به لقب ذکر الله ملقب ساختند اَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ^{۱۸۹} اِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ^{۱۹۰} فَسُئِلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ^{۱۹۱}. و مرتبه بابیت مخصوص اول من آمن جناب ملاحسین بشرویه شد و پس از چندی اظهار قائمیت فرمودند و مقام ذکریت تحت الشعاع واقع گردید و همچنین ذکر ربوبیت نمودند؛ این است که در حدیث مشهور فرمودند قائم مثل یوسف در تقیه است چنانکه یوسف مقام خود را اظهار نمی نمود حضرت نقطه هم مقام خویش و بعضی مطالب را اظهار نمی نمود. خود را باب خواندند یعنی باب مدینه من یظهره الله و ذکر گفتند برای حضرت مذکور و قائم فرمودند برای حضرت قیوم و رب فرمودند برای مقام الوهیت. پس معلوم است که مقام شامخ ایشان و سائر نقاط مشیت از قبل و از بعد تغییر و تبدیلی ننموده و

^{۱۸۸} یعنی با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن.

^{۱۸۹} سوره رعد، آیه ۲۸؛ یعنی آگاه باشید که دلها به ذکر الله آرام خواهد گرفت.

^{۱۹۰} سوره جمعه، آیه ۹؛ یعنی چون برای نماز در روز جمعه ندا شود، پس به سوی ذکر الله بشتابید.

^{۱۹۱} سوره نحل، آیه ۴۳؛ یعنی اگر نمی دانید از اهل ذکر سؤال کنید (که پیش از تو مبعوث نکرده ایم مگر مردانی که به آنها وحی می کردیم)

نمی نماید و تفاوت بیان نظر به مصالح و حکم زمان می باشد لا تُفَرَّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ مَا أَمَرْنَا إِلَّا
وَاحِدَةً^{۱۹۲}.

✓ بیانات حضرت باب راجع به شخص مستور در پس پرده: مقصود حضرت بهاءالله

حضرت باب در آثارشان بیاناتی دارند راجع به شخصی که در پس پرده مستور است و به کرات در آثار خود به ظهور پس از خود به عنوان موعود دیانت بابی که اعظم و اقوم از ظهور خویش بوده، به نام «من یظهره الله» که مقصود حضرت بهاءالله است، اشاره داشته و تصریح می فرمایند: "ظهور قائم آل محمد (ص) از برای من یظهره الله خلق شده"^{۱۹۳}. حتی در همان نخستین اثر حضرت باب، قیوم الاسماء، بشارت به ظهوری عظیم، "سید الاکبر"، و آمدن روز اکبر داده شده و در آثار بعدی آن حضرت تاکید بر ظهور قریب الوقوع من یظهره الله شده است. حضرت ولی امرالله تصریح می فرمایند که: "آن مطلع انوار (حضرت باب) صاحب دو مقام فخیم و دو رسالت عظیم یکی تشریح شریعت مستقل و دیگری تبشیر و اعلان ظهوری اکمل و اتم از ظهور خود که متعاقباً اشراق خواهد فرمود می باشند"^{۱۹۴}.

بنابراین، در آثار حضرت باب، بشارات به ظهور موعود بسیار صریح و آشکار مذکور گردیده؛ چنانچه حضرت ولی امرالله به برخی از این بشارات راجع به موعود دیانت بابی، من یظهره الله، اشاره می فرماید: "بیان از اول تا آخر مکمن جمیع صفات اوست و خزانه نار و نور او"؛ و همچنین "اگر به ظهور او فائز شدی و اطاعت نمودی ثمره بیان را ظاهر کردی و انا لایق ذکر نیستی نزد خداوند"؛ و در مقام دیگر اصحاب و پیروان خود را به این کلمات عالیات دلالت می فرماید "ای اهل بیان نکرده آنچه اهل فرقان کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید" و به کمال تأکید می فرماید "بیان و آنچه در او نازل شده شما را از

^{۱۹۲} ظهور الحق، ج ۳، صص ۳۰ - ۳۳.

^{۱۹۳} منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۷۴.

^{۱۹۴} قرن بدیع، صص ۴۵ - ۴۶.

آن ساذج وجود و مالک غیب و شهود منع ننماید" ... و در ذکر مراتب اشتیاق خویش و تأکید و تقویت این حقیقت که قرب ظهور موعود مشتاقان را از توجّه به محبوب و اقبال به حضرت معبود باز نداشته و نخواهد داشت می فرماید " اگر در این حین ظاهر شود من اوّل عابدین و اوّل ساجدینم". و در اظهار محویت و فنا به آستان جمال کبریا این کلمات عالیات از لسان اطهرش نازل "قد کتبت جوهره فی ذکره و هو ائّه لا یستشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان" و همچنین "ائنی انا اوّل عبد قد آمنت به و بآیاته... نطفه یک ساله ظهور بعد اقوی است از کلّ من فی البیان" و نیز می فرماید "جمیع بیان ورقی است از اوراق جنّت او" ... "اگر یک آیه از آیات من یظهره الله را تلاوت کنی اعزّتر خواهد بود از آن که کلّ بیان را ثبت کنی زیرا که آن روز آن یک آیه ترا نجات می دهد ولی کلّ بیان نمی دهد"... "امروز بیان در مقام نطفه است و در اوّل ظهور من یظهره الله آخر کمال بیان است" ... "بیان عظمت و جلال خود را از من یظهره الله اخذ می کند" (ترجمه) و همچنین "کلّ ماریع فی البیان کخاتم فی یدی و ائی انا خاتم فی یدی من یظهره الله جلّ ذکره یقلب کیف یشاء لما یشاء بما یشاء ائّه لهو المهیمن المتعال"^{۱۹۰}.

نتیجتاً، همان طور که ظهور فجر بشارتی به طلوع صبح می باشد در آیاتی از کتاب قیوم الاسماء هم، ظهور حضرت باب به فجر تشبیه شده که بشارت به آمدن صبح می دهد. چنانچه در سوره 23 قیوم الاسماء مذکور است: **فان الصبح قد کان بالحق من حول الشمس طالعا منیرا**، مضمون بیان: صبح در حول شمس در حال طلوع است. و در سوره 24 آمده است: **یا قرّة العین انک الفجر بعد اللیل**، مضمون بیان: ای قرّة العین، تو طلوع فجری هستی که بعد از شب می آید.

حضرت باب در آیاتی چند از قیوم الاسماء متذکر عظمت مقام مظهر الهی بعدی می شوند؛ چنانچه در سوره ۱۳ می فرماید: **فسوف یریکم الله مولیکم الحق علی عرشه**، مضمون بیان: به زودی خدا مولای حق شما بر عرش خودش را به شما نشان خواهد داد.

^{۱۹۰} قرن بدیع، صص ۹۰ - ۹۱.

و در سوره ۲۸ آمده است: **يا اهل الارض تالله الحق انى لحورية قد ولدتنى البهاء ... مرة اسمع صوته عن الحى القديم و مرة عن سر اسمه العظيم اذاً تكبر بالتكبير قد تشهقت الفردوس شوقاً الى لقائه**، مضمون بیان: بگو ای اهل ارض قسم به خدا که من حوریه ای هستم که بهاء مرا متولد نموده و یک بار صدایش را از وجود زنده اش می شنوم و یک بار از صدای اسم عظیمش می شنوم در این هنگام صدای تکبیر و فریاد فردوس بلند می شود که چقدر مشتاق لقای او هستم.

همچنین، در سوره ۳۷ می فرماید: **يا اهل المشرق و المغرب ... فارتقبوا يوم الله الاكبر**، مضمون بیان: ای اهل مشرق و مغرب ... منتظر روز بزرگ خداوند باشید.

و در سوره ۳۸ آمده است: **يا قرة العين بشر عبادنا المؤمنين بان لهم من الله فضلاً^{۱۹۶} عظيماً**، مضمون بیان: ای قرة العين بشارت بده به مؤمنین که از جانب خدا برای شما فضل بزرگی در پیش است. و در سوره ۹۷ آمده است: **و ابشرهم بالاسم الاعظم**، مضمون بیان: بشارت بده آنها را به اسم اعظم.

^{۱۹۶} فضل در آثار اسلامی به ظهور پیامبران تفسیر شده است؛ چنانچه در تفسیر آیه ۸۳ سوره نساء "لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ"، از حضرت صادق (ع) آمده است: "فضل خدا پیامبر است" (بخش امامت - ترجمه جلد هفتم بحار الانوار، ج ۲، ص ۵۵). و در تفسیر آیه ۵۸ سوره یونس "قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ"، از ابن عباس آمده است: "منظور از فضل در این آیه پیامبر است" (همان مأخذ، ج ۲، ص ۵۵). همچنین، در تفسیر آیه ۴ سوره جمعه "ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ" آمده است: "فضل که عبارت از رسالت و نبوت است فضل خداست که به هر کس از افراد بشر بخواهد می دهد" (ترجمه بیان السعادة، ج ۱۴، ص ۱۷۳). لیکن، نکته جالب اینجاست که بلافاصله پس از آیه خاتم النبیین (احزاب/ ۴۰) در آیات بعدی، خطاب به مؤمنین آمده که **اذكروا الله نكراً كثيراً**، تا خداوند آنها را از تاریکی ها به سوی نور الهی هدایت کرده و در روزی که به لقاء خداوند که مقصود لقاء مظهر امر الهی می باشد فائز شوند -- چنانچه در حدیثی از امام رضا (ع) آمده: **لكن وجه الله تعالى أنبياؤه و رسله و حججه (البرهان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۵۳۸) --** تحیت آنها سلام باشد: **تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَفُوتُهُ سَلَامٌ**؛ در ادامه خداوند پیامبر اسلام را به عنوان **"شاهداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً"** مأمور فرموده که مؤمنین را بشارت به ظهور فضلی بزرگ بدهد که اشاره به ظهور پیامبری عظیم الشأن در آینده دارد: **وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلاً كَبِيراً** (احزاب/ ۴۷)، یعنی و مؤمنان را بشارت ده که برای آنان از سوی خدا فضل بزرگی است."

همچنین در سوره ۶۱ مذکور است: **يا اهل الارض و لقد جائكم الذكر من عندالله على فترة من الرسل ليزكيكم و يطهرکم من الارجاس لايام الله الحق فابتغوا الفضل من عنده فانا قد جعلناه بالحق على اهل الارض شهيدا و حكيما**، مضمون بیان: ای اهل ارض این ذکر، حضرت باب، از جانب خداوند بعد از زمان فطرت از پیامبران آمده تا پاکیزه کند شما را از پلیدی ها و آماده ایام الله کند پس به دست آورید فضل را از جانب ما؛ ما او را به راستی بر اهل زمین شهید و حکیم قرار دادیم.

و در سوره ۴۵ آمده است: **يا اهل المشرق فاتبعوا عبدنا فيما قد انزل الله اليكم نورا و کتابا على الحق منيرا. يا اهل المغرب اخرجوا من دياركم لنصرالله من قبل يوم ياتيكم الرحمن في ظلل من الغمام و الملائكة حوله**، مضمون بیان: ای اهل مشرق، بنده ما را پیروی کنید؛ خداوند به وسیله او نور و کتابی را به حق فرو فرستاد. ای اهل مغرب، از شهرهای خود برای نصرت پروردگار خارج شوید قبل از آن که روزی فرا رسد که پروردگار شما در سایه ای از ابر همراه با ملائکه بیاید.

و در بیان فارسی، الباب السادس و العشر من الواحد الثالث، مذکور است: **" طوبى لمن ينظر الى نظم بهاءالله و يشكر ربّه فانه يظهر و لا مردّ له من عندالله فى البيان الى ان يرفع الله ما يشاء و ينزل ما يريد انه قوى قدير"**، مضمون بیان: خوشا به حال کسی که نظم بهاءالله را انتظار کشد و خدا را برای یک چنین موهبتی شکر گذاری کند به راستی که او از جانب خدا ظاهر می شود و هیچ چیزی از شریعت بیان مانع او نخواهد شد. تا آنجا که خدا هر چه را بخواهد بالا می برد و هر چه را بخواهد پایین می آورد (اشاره به نسخ دین قدیم و آوردن دین جدید).

همچنین، در بیان فارسی، الباب السادس و العشر من الواحد الثانی، می فرماید: **" وصيت می کنم کل اهل بیان را که اگر در حین ظهور من بظهره الله کل موفق به آن جنت اعظم و لقای اکبر گردید طوبى لكم ثم طوبى لكم ثم طوبى لكم"**. و در منتخبات آثار حضرت نقطه اولی مذکور است: **" اذا اشرفت شمس البهاء**

عن افق البقا انتم فاحضروا بين يدي العرش" ^{۱۹۷} ، مضمون بیان: وقتی که خورشید بهاء از افق بقا طلوع نمود در بین عرش و ساحت او حاضر گردید.

و ایضاً در همان مأخذ آمده است: " فلتراقبنّ يوم من يظهره الله فائى ما اغرست شجرة البيان الا لتعرفنى وائتى انا اول ساجد له ومؤمن بنفسه فلا تضيعن عرفانكم فان البيان مع علوه يؤمن بمن يظهره الله" ^{۱۹۸} ، مضمون بیان: چشم به راه باشید به روزی که من يظهره الله ظاهر خواهد شد؛ من شجره بیان را غرس نکردم مگر این که او را معرفی کنم و من اول کسی هستم که سجده او را نموده و به او مؤمن می شوم. عرفان خود را در این ظهور ضایع نکنید. به راستی که خود بیان که به وجود آورنده شماسست خود او به من يظهره الله ایمان خواهد آورد.

همچنین آمده است: " وان بهاء من يظهره الله فوق كل بهاء وان جلاله فوق كل جلال وان جماله فوق كل جمال وان عظمته فوق كل عظمة وان نوره فوق كل نور ... و ان اسمائه فوق كل اسماء" ^{۱۹۹} ، مضمون بیان: به درستی که جلال من يظهره الله (حضرت بهاءالله) مافوق هر جلال و عزت و رفعت او بالاتر از همه عزت ها و رفعت ها و جمال او فوق همه جمالها و عظمت او بالاتر از همه عظمت ها و نورش پرفروغ تر از هر روشنائی ... و اسمش اعظم از کل اسماء است".

✓ سخنی در باب برخی از شبّهات

حضرت باب در شرایط خطرناک و حساسی، در اوایل ظهورشان، بیاناتی من باب حکمت و مصلحت فرمودند که اگر چه ظاهراً، مرتبط با قائم مورد انتظار مسلمین بود، لیکن این بیانات تعبیر باطنی و روحانی در بر داشت. به دیگر سخن، این حکمت و درایت حضرت باب، از ضوضاء و بلوای عمومی

^{۱۹۷} منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۱۱۶.

^{۱۹۸} همان مأخذ، ص ۱۱۸.

^{۱۹۹} همان مأخذ، صص ۱۱۰ - ۱۱۱.

جلوگیری کرد و دین الله و مؤمنان را از شرّ دشمنان حفظ نمود تا آنکه تدریجاً حقایق بدیع بر خلق آشکار شد و رسالت آن حضرت اکمال یافت. گو آنکه در مقابل این چند آیه مرتبط با قائم موعود که تعبیری غیر ظاهری داشت و سبب سکوت و سکون افراد ضعیف و مخالفین شد، آیات بیشماری در خصوص نزول وحی و کتاب آسمانی، قائمیت، رسالت و شریعت مستقله آن حضرت در آثار موجود، که حکیمان و مؤمنین را به حقیقت امر راهنمایی نمود.

با این اوصاف، هر طالب حقیقتی که این دو گانگی را ملاحظه نمود، اگر با صدق خالص به دنبال کشف حقیقت گشت و سؤال نمود، از حقیقت امر آگاه شد. جالب توجه آنکه، حضرت اعلی در توقیعی خطاب به یکی از پیروانشان، یحیی ازل، می فرمایند که " آنچه را نمی داند از سید حسین (کاتب وحی آن حضرت) که حامل جواهر علم الهی است پرسد"^{۲۰۰}.

حضرت بهاءالله با توجه به این بیان حضرت باب فرموده اند: "آن جمال قدم (حضرت باب) به رؤسای بیان مرقوم فرموده اند که مراد الله از کلمات او از حرف حی که تلقاء وجه بوده سؤال نمایند چه که شما عارف به مرادالله نیستید و حرف حی مذکور جناب آقا سید حسین بوده و هو استشهد فی سبیل مولاه"^{۲۰۱}.

باری، سید حسین کاتب یزدی، کاتب وحی حضرت باب بود که به فرموده آن حضرت مطلع بر اسرار ظهور گشت و حضرت باب در ضمن توقیعی در خصوص سید حسین می نویسد: " و ان ما کان عند ربک قد علمناه جواهر العلم و الحکمة فاستنبی عنه فانا کنا لمنبئین و لتکرمنه من عند ربک بما کنت علیه من المقتدرین"^{۲۰۲}، مضمون بیان: کسی که در نزد رب اعلی است ما او را به جوهر علم و حکمت آراستیم؛ پس حقیقت را از او جويا شو، حقیقتی که ما او را به آن خبر دادیم و او را احترام گذاشته گرامی بدار.

^{۲۰۰} حروف حی، ص ۷۹.

^{۲۰۱} مائده آسمانی، ج ۴، صص ۳۵۰ - ۳۵۱.

^{۲۰۲} ظهور الحق، ج ۳، ص ۴۶۰.

همچنین، در دومین سوره کتاب قیوم الاسماء تصریح گردیده که این کتاب قیوم الاسماء به حق از جانب خداوند بر حضرت باب نازل شده و اگر تأویل آیه ای را نمی دانید، از ذکر (حضرت باب) در خصوص تأویل آن سؤال کنید: " انا نحن قد نزلنا علی عبدنا هذا الكتاب من عند الله بالحق ... و ما يعلم تأویلها الا الله و من شننا من عباد الله المخلصین فاسئلوا الذکر تاویلہ فانہ قد کان بفضل الله علی آیاتہ بحکم الكتاب علیما".

➤ بیاناتی از حضرت باب که دارای مفهوم ظاهری و باطنی هستند

حضرت باب در بیانات و آثارشان از برخی عبارات و الفاظی استفاده نمودند که معانی و تعابیر متفاوتی در بر داشته؛ از یک جهت معانی ظاهر و نزدیک به ذهن، و از جهت دیگر معانی باطنی و دور از ذهن؛ حال آن که آن حضرت معنای باطنی را مد نظر داشتند -- معاندین برداشت ظاهری از آن عبارات را نموده و لیکن مؤمنینی که از تعابیر باطنی عبارات آگاه بوده به معنای واقعی این بیانات ناظر بودند. در نتیجه، هر گروهی استنباط خویش را از این بیانات دریافت می کرد.

هر کسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من^{۲۰۳}

لذا، حضرت باب در موقعیت بسیار خطرناک این حکمت و درایت عمیق را از خود نشان دادند که از واژه هایی استفاده کنند که معانی متفاوتی را برساند و بدین ترتیب هم مؤمنین و حکیمان از آنچه درک کرده بودند خلاقی نبینند و هم معاندین آرام گیرند.

ایشان در بیاناتشان از کلماتی همچون بقیة الله، امام منتظر، حجة منتظر، موعود منتظر و محمد بن الحسن استفاده نموده و یا بعضاً خود را باب این اشخاص معرفی کرده که اگر چه این کلمات مرتبط با قائم موعود مسلمین است، لیکن به یک اعتبار این بیانات -- چنانچه در صفحات بعد ذکر می گردد -- حاوی تعابیر روحانی می باشد و اشاره به حقیقت روحانی موعود منتظر داشته که همان روح قدسی الهی یا مشیت اولیّه

^{۲۰۳} مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۶.

است، و به تعبیری دقیق تر؛ این عبارات مرتبط با ظهور بعد از حضرت باب، یعنی ظهور من یظهره الله، حضرت بهاء الله، می باشد.

حرف قرآن را بدان که ظاهر است زیر ظاهر باطنی هم قاهر است^{۲۰۴}

➤ محمد بن الحسن؛ موعود منتظر؛ امام منتظر و حجت منتظر: مقصود مشیت اولیه

حضرت باب با توجه به آن که شیعیان آن زمان منتظر موعودی مشخص بودند، آن حضرت در آثار اولیه شان، بالاخص در کتاب قیوم الاسماء، عباراتی مرتبط با این موعود اظهار داشته اند. به بیان دقیق تر، آن حضرت از واژه هایی چون محمد بن الحسن، موعود منتظر، حجت منتظر و امام منتظر^{۲۰۵} استفاده نموده و بعضاً ادعای انتساب آیات به این اشخاص را نموده که کاربرد این عبارات، پیوندی دیرینه با اعتقادات

^{۲۰۴} مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۴۳.

از حضرت محمد (ص) و همچنین حضرت علی (ع) روایت شده که فرمودند: "قرآن حمالی است ذو وجوه، یعنی قابل حمل بر معانی بسیار است" (ترجمه المیزان، ج ۳، ص ۱۳)؛ از امام صادق (ع) نیز روایت شده است: **إِنَّا لَنَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ لَهَا سَبْعُونَ وَجْهًا لَنَا مِنْ كُلِّهَا الْمَخْرَجُ** (بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۲، ص ۱۹۸)، یعنی ما (اهل بیت) کلمه ای را که می گوئیم هفتاد وجه از آن در نظر می گیریم و از کلام ما به آن هفتاد وجه راه خروج هست.

^{۲۰۵} لازم به ذکر است که در آثار اسلامی نیز برای لغت "امام" تعابیر مختلفی مطرح گردیده و صرفاً منحصر به جانشینان پیامبر اسلام نمی شود؛ از جمله به حضرت ابراهیم در حدی بالاتر از مقام رسالت گفته شده **قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا** (بقره/ ۱۲۴) -- امام صادق (ع) نیز در حدیثی فرموده اند: خداوند حضرت ابراهیم را نبی؛ سپس رسول؛ سپس خلیل و پس از همه این مقامات آن حضرت را امام مردم قرار داد (الکافی، ج ۱، ص ۱۷۵) -- و در جایی امام به معنی پیشوایان مردم یعنی پایین تر از خلافت پیامبر و در جایی به معنی کتاب و در جایی هم حتی به معنی پیشوایان جائر آمده است؛ بنگرید به (هود/ ۱۷)؛ (اسراء/ ۷۱)؛ همچنین، در خصوص کلمه منتظر باید گفت که در هر دیانتی، ظهور بعد از ظهور منتظر می توان نامید که پیروان آن دین منتظر ظهور آن می باشند.

مسلمین داشته و آن حضرت با رعایت مقتضیات و من باب حکمت و مصلحت چنین ادعایی را نموده تا خلق مضطرب نشده و نجات یابند.

به تصریح بیان حضرت باب، یکی از دلایل انتساب آیات الهی به حجت موعود شیعیان، **حفظ مؤمنین از ظلم و ستم معرضین** بوده که این مطلب یکی از مهمترین دلایلی است که در ظهورات قبلی به تقیه متمسک شده اند. حضرت باب ضمن مناجاتی به این مطلب اشاره می فرمایند: **"یا الهی نقد نسبت آثاری بحجتک الحی الا یظلم احد و لا یکذب"**^{۲۰۶}. حضرت بهاءالله نیز، نظر به این اصل، ضمن اشاره به ظلم ظالمین بیان می دارند: "شگی نبوده و نیست که این بیانات از روی حکمت بوده. چه اگر در اوّل می فرمودند شراره نار اعراض و انکار در اوّل وارد می آورد آنچه را که در آخر وارد آورد"^{۲۰۷}.

لیکن، نگاهی عمیق تر به این بیانات و تأمل و تعمق در آیات و الواح الهی و آشنایی با زبان وحی این دو ظهور بدیع آسمانی، روشنگر آن است که اشاره به موعود منتظر مسلمین، اشاره به یک حقیقت روحانی است و در اینجا وجود جسمانی آن حضرت منظور نظر نبوده؛ بلکه حقیقت روحانی او که حقیقت روحانی تمام مظاهر ظهور الهی است مطمح نظر می باشد. لذا در این مقام ذکر مطالبی چند ضروری است.

به استناد آثار دیانت بهائی، پیامبران آسمانی دارای دو مقام هستند: "یکی مقام توحید و رتبه تجرید ... و مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق و رتبه حدودات بشریه است"^{۲۰۸} ... اگر گفته شود که کل (مظاهر الهیه) یک شیئی اند صحیح و صادق است و اگر گفته شود به حدود اسمی و رسمی غیر هم اند آن هم صادق است"^{۲۰۹}.

^{۲۰۶} ظهور الحق، ج ۳، ص ۲۶۸.

^{۲۰۷} همان مأخذ، ج ۳، ص ۱۸۸.

^{۲۰۸} کتاب مستطاب ایقان، ص ۱۰۱.

^{۲۰۹} همان مأخذ، ص ۱۴.

به عبارتی، در **مقام تفصیل**، تجلیات روح قدسی الهی در هیاکل مختلفه به اقتضای استعداد و نیاز خلق تفاوت دارد و این تفاوت به شکل اسماء و صفات خاص و هیاکل خاص ظهور پیدا می کند، و قید زمان و حد مکان به خود می گیرد. به این مقام مظاهر امر در کلام الله مجید اشاره رفته است: " **تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ** (بقره/۲۵۳)، یعنی این پیغمبران را برخی بر بعضی برتری و فضیلت دادیم، بعضی را خدا با او سخن گفته و بعضی را رفعت مقام داده است".

لیکن، مظاهر الهیه و پیامبران آسمانی، در **مقام توحید**، از آن حیث که مشیت اولیّه و کلمه الله و اول صادر از حق می باشند، حکم یک ذات دارند و همه یک وحدت حقیقی را جلوه می دهند، **لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ** (بقره/۲۸۵) -- مظاهر الهیه حقیقت واحده اند و روح الهی که از عالم امر در هیاکل آنها القا شده روحی واحد است، **وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ**. به تصریح آثار دیانت بهائی، پیامبران آسمانی در مقام توحید "جمع حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدنیت و ختمیت و اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت آن روح الارواح حقیقی و ساذج السواذج ازلی اند"^{۲۱۰}. بنابراین، کلمه الله اختلاف نمی پذیرد و مشیت اولیه کثرت نمی یابد و از واحد جز واحد صادر نمی شود و **أَنَّ الْوَاحِدَ لَا يَصْدُرُ عَنْهُ إِلَّا وَاحِدٌ**^{۲۱۱}.

در معانی قسمت و اعداد نیست در معانی تجزیه و افراد نیست

(جلال الدین محمد مولوی)^{۲۱۲}

به عبارتی، وقتی که روح قدسی الهی به عالم خلق و به طور اخص به هیکلی از بندگان تعلق گرفته و نتیجتاً آن هیکل محل نزول آیات و بینات الهی شود، بعثت انبیاء واقع گردد؛ باری، در آیه کریمه می فرماید: **يُنزِّلُ**^{۲۱۰} ایقان، ص ۱۱۸.

^{۲۱۱} الإنصاف فی النص علی الأئمة ع با ترجمه رسولی محلاتی: متن عربی، ص ۵۱۴.

^{۲۱۲} مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۶۸۴.

الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ (نحل / ۲)، یعنی فرشتگان را با روح قدسی الهی به فرمانش بر هر کس از بندگانش بخواهد فرو می فرستد. و ایضاً در آیه ۱۵ سوره غافر آمده است: يُقَيِّ الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ، یعنی روح قدسی الهی را به امر خود بر هر کسی از بندگانش بخواهد القا می کند.

يَكْ چراغست در این خانه و از پرتو وی هر کجا می نگریم انجمنی ساخته اند^{۲۱۳}

حضرت بهاءالله در توجیه این دو مقام می فرماید: این لطیفه ربّانی و دقیقه صمدانی را از دو عنصر خلق فرماید عنصر ترابی ظاهری و عنصر غیبی الهی و دو مقام در او خلق فرماید یک مقام حقیقت که مقام لاینطق انا عن الله ربّه است که در حدیث می فرماید: "لی مع الله حالات انا هو و هو انا انا انا و هو هو" و همچنین "قف یا محمّد انت الحبيب و انت المحبوب" و همچنین می فرماید: "لا فرق بینک و بینهم انا اناهم عبادک". و مقام دیگر مقام بشریت است که می فرماید: "ما انا انا بشر مثلکم و قل سبحان ربّی هل کنت انا بشراً رسولاً"^{۲۱۴}. بنابراین، الهیات این دو ظهور جدید آسمانی، ادیان بابی و بهائی، دارای اصطلاحات و ادبیات بدیعی است که درک آنها مستلزم آشنایی و انس با آثار این دو ظهور می باشد. لذا، عنایت به این مطلب حائز اهمیت است که بیانات مذکور در آثار دیانت بابی راجع به مظاهر ظهور و حجج و برگزیدگان الهی، به کدام وجه از مقام آنها اشاره دارد. گو آنکه، غور و مذاقه در آثار این دو ظهور بدیعی، آشکار می سازد که اغلب بیانات موجود در آثار حضرت باب راجع به مظاهر ظهور و فرستادگان و حجج الهی، به حقیقت روحانی آنان اشاره دارد، نه حقیقت جسمانیشان -- حقیقت روحانی که در ادبیات دینی "روح القدس"؛ "روح الامین"؛ "عقل اوّل"؛ "کلمة الله"؛ "نور محمّدی"؛ "حقیقت محمّدی"^{۲۱۵} و یا به

^{۲۱۳} طرائف الحكم یا اندرزهای ممتاز، ترجمه ج ۱، ص ۷۲.

^{۲۱۴} پیام ملکوت، صص ۳۴۱ - ۳۴۲.

^{۲۱۵} در باب اوّل از واحد دوّم بیان فارسی آمده است: "نازل فرمود قرآن را از شجره مشیت که حقیقت محمّدیّه باشد".

اصطلاح این دو ظهور جدید آسمانی "مشیت اولیه" نامیده می شود که اول صادر از حق و واسطه بین عالم حق (خداوند) و عالم خلق است. به عبارتی، جمیع این القاب و اسماء به یک حقیقت روحانی اشاره دارند و به قول شاعر:

عبارتنا شتی و حسنک واحد و کلّ الی ذاک الجمال یثیر^{۲۱۶}

نگاهی بر یکی از آثار دیانت بابتی در خصوص مشیت اولیه مناسب حال می باشد: "بدان که مثل ذکر اول که مشیت اولیه بوده باشد مثل شمس است که خداوند عز وجل او را خلق فرموده به قدرت خود از اول لا اول در هر ظهوری او را ظاهر فرموده به مشیت خود و الی آخر لا آخر او را ظاهر می فرماید به اراده خود و بدان که مثل او مثل شمس است اگر به ما لا نهایت طلوع نماید يك شمس زیاده نبوده و نیست و اگر به ما لا نهایت غروب کند يك شمس زیاده نبوده و نیست او است که در کلّ رسل ظاهر بوده و او است که در کلّ کتب ناطق بوده اولی از برای او نبوده زیرا که اول به او اول می گردد و آخری از برای او نبوده زیرا که آخر به او آخر می گردد و او است که در دوره بدیع اول آدم و به نوح در یوم او و به ابراهیم در یوم او و به موسی در یوم او و به عیسی در یوم او و به محمد رسول الله در یوم او و به نقطه بیان در یوم او و به من یظهره الله در یوم او و به من یظهر من بعد من یظهره الله در یوم او معروف بوده و این است سرّ قول رسول الله از قبل اما النبیین فانا زیرا که ظاهر در کلّ شمس واحد بوده و هست"^{۲۱۷}. و ایضاً در مقامی دیگر در خصوص مشیت اولیه مذکور است: " این آیات از شأن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است که بر لسان هر کس که خواسته جاری فرموده، و جاری نفرموده و نخواهد فرمود الا از نقطه مشیت زیرا که او است مرسل کلّ رسل و منزل کلّ کتب"^{۲۱۸}.

^{۲۱۶} مضمون این شعر: عبارات ما مختلف و جمال تو واحد است و هر کس به جمال تو اشاره می کند.

^{۲۱۷} منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۹۰.

^{۲۱۸} بیان فارسی، الباب الاول من الواحد الثانی.

لذا، آثار ادیان بابی و بهائی، مشحون از مطالب گوناگون راجع به حقیقت روحانی پیامبران آسمانی، مشیت اولیّه، است و به یک تعبیر می توان گفت که اصل مظهریت شالوده الهیات این دو ظهور بدیع آسمانی می باشد. در آثار و حیان دینانت بهائی به کرات آمده که پیروان ادیان الهی باید به جنبه وحدت پیامبران آسمانی و حقیقت روحانی آنان ناظر باشند! نه جنبه جسمانی انبیاء که دائماً رو به تغییر و تبدیل است.

باری، نگاهی به یکی از آثار حضرت بهاءالله مناسب حال می باشد که در آن انبیاء با نام های مختلف به عرش هایی تعبیر شده اند که روح قدسی الهی/ مشیت اولیّه، که یک حقیقت بیش نیست، بر آنها مستوی است؛ چنانچه در آثار قلم اعلی مذکور است: "و مثل ذلك كمثل الشمس من اول الذی لا اول له الی آخر الذی لا آخر له لم یکن الا شمسا وحدة قل کل بمشیته الله یخلقون فی ذلك المقام محمد ایای و اننی انا من یظهره الله و من یظهره الله من بعد من یظهره الله انتم به اعراش عن المستوی علیهن لا تحتجبون فان فی نوح و ابراهیم ثم موسی و عیسی ثم محمد لم یکن الا ظهور واحد من عندالله رب العالمین"^{۲۱۹}، مضمون بیان: و مثل این (مشیت اولیّه) مثل خورشید است از اولی که هیچ اولی نداشته تا آخری که هیچ آخری برای آن نیست بیش از یک خورشید نیست؛ بگو همه به مشیت خداوند خلق می شوند و در این مقام محمد عین من است و من همانا من یظهره الله هستم و من یظهره الله هم من یظهره الله بعدی است. شما باید توجه تان به حقیقتی که بر عرش مستوی است (مقصود مشیت اولیّه) باشد. محتجب نمانید از آن حقیقتی که در نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سپس محمد است؛ چیزی نیست جز ظهور واحد (و یک حقیقت واحد) از نزد خداوند رب العالمین.

حضرت باب نیز تصریح می فرمایند که همواره به حقیقت روحانی فرستادگان آسمانی باید ناظر بود و این حقیقت را مورد توجه قرار داد، نه ماهیت جسمانیشان را؛ چنانچه در "پنج شأن" می فرمایند: "و ان مثل من یظهره الله كمثل شمس السماء فکل ما طلعت او غربت انها هی شمس واحدة فکذلک کل ما بعثت الرسل او

^{۲۱۹} مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۹، صص ۵۸۵ - ۵۸۶.

تبعث الظاهر فيهم مشيته واحدة و عليك بعرفان تلك المشيته عند كل ظهورها فان ذلك عرفانك ربك و ايقانك ببارئك. و لم يكن لذلك الخلق من اول و لا آخر...^{٢٢٠}، مضمون بيان: و همانا مثل من يظهره الله مانند خورشید آسمان است؛ پس با آن همه طلوع و غروبی که می نماید یک خورشید بیش نیست. پس به همین نحو، بعثت تمام پیامبران هم چنین است؛ با آن که در ظاهر مبعوث می شوند، لیکن، در همه آنها یک مشیت واحد است و بر تو لازم است که از حقیقت آن مشیت در کل ظهورات آگاه شوی و بشناسی (نه این هیاکل مختلفه را!) زیرا عرفان تو به خدا و ايقان به او تنها از این طریق است.

همچنین، حضرت عبدالبهاء در مفاوضات، نظر به این حقیقت روحانی می فرمایند: " آنان که طالب حقیقت بودند آن حقیقت را در هر جا دیدند ساجد شدند. اما آنهایی که متمسک به ابراهیم بودند وقتی که تجلی بر طور نمود و حقیقت موسی را روشن کرد محتجب شدند و آنهایی که متمسک به موسی بودند وقتی که شمس حقیقت از نقطه مسیحی در نهایت نورانیت جلوه ربّانی کرد محتجب شدند و قس علی ذلک"^{٢٢١}.

از فریب نقش نتوان خامه نقاش دید ورنه در این گنبد مینا یکی در کار هست^{٢٢٢}

با این مقدمه، در آثار دیانت بابی نیز، در معرفی و توصیف حضرت باب، به حقیقت روحانی آن حضرت که همان مشیت اولیّه و حقیقت روحانی تمام انبیاء است اشاره رفته و در "اسماء کلشی" آمده است: " و ان ذات حروف السبع اول ما خلق بامرہ کن فیکون ثم اصطفی له اسماء اولیة و اختصّها بامثال اخریة ثم ادخلها فی بحر اللانهایة"^{٢٢٣}، مضمون بیان: و همانا صاحب هفت حرف (علی محمد) اول کسی است که خداوند به امر خود با کلمه کن او را خلق فرمود پس از آن برای او اسامی ابتدایی انتخاب نمود (از قبیل آدم،

^{٢٢٠} پنج شأن عربی - فارسی، ص ٢٤.

^{٢٢١} مفاوضات، ص ٦٠.

^{٢٢٢} طرائف الحكم یا اندرزهای ممتاز، ترجمه ج ١، ص ٧٠.

^{٢٢٣} اسماء کلشی، ج ٣، صص ٣٤٥ - ٣٤٦.

نوح، ابراهیم) و سپس او را با اسماء انتهایی (مانند من یظهره الله) مختص فرمود؛ سپس او را در دریای لایتناهی خود وارد نمود.

و ایضاً به همین مضمون در "پنج شأن عربی- فارسی" آمده است: "و ان ذات حروف السبع مظهر نفسه من اوّل الذی لا اوّل له الی آخر الذی لا آخر له"^{۲۲۴}، مضمون بیان: و همانا کسی که اسمش دارای هفت حرف است (علی محمد) مظهر نفس خداست از اولین زمانی که هیچ اولی برای آن نیست تا آخرین زمانی که آخری برای آن نیست.

نظر به این اصل، وقتی حضرت باب سخن از موعود مسلمین می رانند، به حقیقت روحانی آن حضرت ناظر بوده و به مشیت اولیه اشاره دارند؛ چنانچه با عنایت به این حقیقت حضرت باب در آثارشان، موعود منتظر، حجت منتظر و حجة بن الحسن را به حقیقت روحانی خویش که همان روح قدسی الهی و مشیت اولیه و حقیقت روحانی تمام انبیاء است تعبیر و تفسیر می فرمایند.

حضرت باب در توقیعی، نظر به حقیقت روحانی مظاهر ظهور الهی، ظهور خود را همان ظهور محمد بن الحسن دانسته و ضمن اشاره به وجود روحانی خویش در هزار سال قبل می فرماید: "و ان یجادلک احد فی کیف من ولد من قبل و قد قضی الف و فوق ذلک کیف یومئذ علی صورة من قد قضی من عمره ثلثین سنة قل بلی ذلک من امرالله انتم کیف توقنون ان جسد محمد من قبل قد عرج الی السماء و دخل مقعد کلشی و خرج عن مقعد کلشی مع انه هو فی مقعده لایخلو مقعده عن جسده و شهد خلق کلشی فی صقع علوه بمثل ذلک انتم فی تنطقون هذا من سرالله انتم لاتستطیعون ان تدرکون"^{۲۲۵}، مضمون بیان: اگر کسی در مورد من با تو مجادله کند که چطور این شخص در هزار سال قبل متولد شده و حال به صورت یک جوان سی

^{۲۲۴} پنج شأن عربی - فارسی، ص ۵۶.

^{۲۲۵} مجموعه توقیعات حضرت اعلی و بعضی مکاتبات مؤمنین اولیه، صص ۳۱۰ - ۳۱۱.

ساله^{۲۲۶} ظاهر گشته بگو بلی این از امر الهی است. شما خود چگونه معتقد که جسد محمد قبالاً به آسمان عروج کرد (اشاره به معراج) و در جایگاه همه چیز داخل و خارج گشت با این که او در جایگاه خویش بود و جایگاهش هم با جسدش متحد بود و با همه حال خلقت همه چیز را در جایگاه علو وجودش مشاهده نمود؛ به همین گونه درباره من تصور کنید و سخن بگویید. این راز پروردگار است که شما از درک آن عاجزید.

آن حضرت در تفسیر سوره بقره در تفسیر الغیب به این حقیقت روحانی که همان مشیت اولیه است اشاره کرده و می فرماید: " والغیب هو محمد صلی الله علیه و آله لانه غیب عما سواه و لا یعلم کنهه غیر الله و محلّ تفصیل هذا الغیب هو القائم محمد ابن الحسن علیهما السلام و هو الذی قال الصادق علیه السلام فی معناه حین سنله عن الغیب فی هذه الآیة قال علیه السلام هو الحجة الغائب و علی نفس رسول الله صلی الله

^{۲۲۶} روایاتی از ائمه اطهار نقل گردیده که اشاره به جوانی قائم هنگام ظهور دارد؛ در غیبت شیخ طوسی، از امام صادق (ع) روایت شده است: "یظهر فی صورة فتی موفق ابن ثلاثین سنة (الغیبة للطوسی، ص ۴۲۰)، یعنی ظاهر می شود قائم، به صورت جوان موفق سی ساله؛ همچنین، حکم بن ابی نعیم در مدینه از امام محمد باقر (ع) میبیرسد که آیا ایشان قائم موعود هستند و امام در جواب می فرماید: " ای حکم! چگونه من او باشم، در صورتی که به ۴۵ سالگی رسیده‌ام؟ و حال آنکه صاحب این امر (که تو می پرسی) از من به دوران شیرخوارگی نزدیک تر و هنگام سواری چالاک تر است، (چنانچه در روایت است که حضرت قائم علیه السلام در زمان ظهورش به صورت جوان ۳۰ ساله و قوی و نیرومند باشد) " (اصول کافی- ترجمه مصطفوی، ج ۲، صص ۴۸۶ - ۴۸۷)؛ و در غیبت شیخ طوسی آمده است: لیس صاحب هذا الأمر من جاز من أربعین (الغیبة للطوسی، ص ۴۱۹)، یعنی صاحب این امر سنش از چهل سال تجاوز نمی کند؛ و در غیبت نعمانی از امام صادق (ع) روایت شده است: " از بزرگترین گرفتاری ها آن است که صاحب موعود ایشان به چهره جوانی بر آنان خروج می کند در حالی که آنان می پندارند که او باید پیرمردی کهن سال باشد (غیبت نعمانی- ترجمه غفاری، ص ۲۶۹)؛ و ایضاً در غیبت شیخ طوسی از ابوبصیر از حضرت صادق (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود: لو خرج القائم لقد أنکره الناس یرجع إلیهم شاباً موفقاً فلا یلبث علیه إلا کل مؤمن أخذ الله میثاقه فی الذر الأول (الغیبة للطوسی، ص ۴۲۰)، یعنی چون قائم ظهور کند مردم منکر وی می شوند، زیرا او به صورت جوان موفقی به سوی مردم بر می گردد و جز آنها که خداوند در عالم ذر از آنان پیمان گرفته باشد کسی بر اعتقاد سابقش نسبت به او باقی نمی ماند.

عليهما و آلهما حيث اشار صريحاً في كلامه الرفيع ظاهري امامة و باطنی غيب منيع لايدرك"^{۲۲۷}، مضمون بيان: غيب همان محمد است که درود خدا بر او باد زیرا مقام او (اشاره به مقام روحانی او) از نظرها پنهان است و کنه این مقام را هیچ کس جز خدا نمی داند. حال این غیب/ مشیت اولیه در جایگاه بشری قرار بگیرد همان محمد بن الحسن می شود. چنانچه امام صادق (ع) نیز در خصوص این آیه فرموده غیب حجت غائب است و علی نفس رسول خداست. چنانچه در بیانی دیگر فرموده ظاهر من امامت است و باطن من غیب منيع لايدرك (مشیت اولیه).

استاد کمال الدین بخت آور در خصوص این که مقام غیب اشاره به حقیقت روحانی مظاهر ظهور الهی/ مشیت اولیه دارد می نویسد: " مقام توحید و تجرید عبارت از فیوضات آسمانی و نفثات روح قدسی است، که بر مریای وجود و آینه قلوب انبیاء الهی تجلی می یابد و به اعتبار این که این کیفیت برای افراد عادی قابل درک نمی باشد، مقام غیب نامیده می شود"^{۲۲۸}.

و نظر به این حقیقت، حضرت باب ظهور خودشان را ظهور حضرت حجة دانسته، که در حقیقت همان ظهور حضرت محمد (ص) است؛ چنانچه در بیان فارسی، باب پانزدهم از واحد اول، می فرمایند: " حضرت حجة (ع) ظاهر شد به آیات و بینات به ظهور نقطه بیان (ظهور حضرت باب) که به عینه ظهور نقطه فرقان (ظهور حضرت محمد) است".

و ایضاً حضرت باب در مقامی دیگر تصریح می فرمایند که **حجت منتظر**، حقیقت روحانی حضرت باب که همان حقیقت نقطه فرقان (حضرت محمد) بوده می باشد: " و همچنین نظر کن در عامه که چقدر تفسیر بر قرآن نوشته و حال آنکه از جواهر تکوینی قرآن که اهل بیت عصمت ع باشند محتجب ماندند. و همچنین آنهایی که از شیعه تفسیر بر قرآن نوشته اند اگر معنی تکوینی (مقصود مظاهر ظهور الهی) آن را درک

^{۲۲۷} مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۶۹، ۱۳۳ بدیع، ص ۱۶۹.

^{۲۲۸} مقامات توحید، ص ۱۰۶.

نموده بودند از نقطه فرقان که مقام ظهور حجت منتظر است محجوب نمی ماندند. پس بدان که هیچ درک
نموده اند الا کلماتی بلا معنی و روح ...^{۲۲۹}.

همچنین، آن حضرت در یکی دیگر از آثارشان، ظهور مبارک خود را که همان ظهور موعود منتظر است
تشبیه می فرمایند به حقیقت سوالی که کمیل بن زیاد نخعی از حضرت علی (ع) می پرسد، مبنی بر این که
حقیقت همان نور یا اول طلوع فیض اقدس الهی است که بر هیاکل مقدسه توحید و مظاهر الهی تعلق می
گیرد که اشاره به حقیقت روحانی پیامبران الهی -- روح قدسی الهی و مشیت اولیّه -- دارد: نور اشراق من
صبح الازل علی هیاکل التوحید؛ باری، آن حضرت می فرماید: " و نظر نموده در اجوبه مرفوعین قبلین.
یقین می نمائی بر این که ظهور موعود منتظر همان ظهور حقیقت مسئول عنه است که در حدیث کمیل^{۲۳۰}
دیده ای. در سنه اول کشف سبحات الجلال من غیر اشاره ببین -- و در ثانی محو الموهوم و صحوالمعلوم.
و در ثالث هتک الستر لغلبة السر. و در رابع جذب الاحدیة لصفة التوحید ببین. و در خامس نور اشراق من
صبح الازل علی هیاکل التوحید ببین. و نور مشرق از صبح ازل را خواهی دید. اگر خود هارب نگردی و
مضطرب نشوی ... تا این که در مرتبه خامس که می رسی ذکر نور می کند که آن سید الشهداء است. زیرا

^{۲۲۹} دلایل سبعة، ص ۷۱.

^{۲۳۰} این بیان اشاره دارد به "حدیث کمیل" که سید حیدر آملی، فقیه و عارف شیعی قرن هشتم هجری در
تفسیر خود آن را ذکر می کند: " قال أمير المؤمنين مخاطبا لکمیل بن زیاد حين سألہ عن الحقيقة بقوله: ما
الحقيقة، فقال عليه السلام له: «مالك و الحقيقة»؟ قال: أ و لست صاحب سرک؟ قال: «بلى و لكن يرشح عليك
ما يطفح مئى»، قال: أو مثلك يخبب سائلا؟ قال: «الحقيقة كشف سبحات الجلال من غير إشارة»، قال: زدني
فيه بيانا، قال: «محو الموهوم مع صحو المعلوم»، قال: زدني فيه بيانا، قال: «هتك الستر لغلبة السر»، قال:
زدني فيه بيانا، قال: «جذب الأحديّة بصفة التوحید»، قال: زدني فيه بيانا، قال: «نور يشرق من صبح الازل
فتلوح على هياكل التوحید آثاره»، قال: زدني فيه بيانا، قال: «أطف السراج فقد طلع الصبح». أقول: هناك
توجد روايات عديدة مروية عن طرق الفريقين تؤيد و توضّح هذا الحديث المبارك و هي شاملة على بعض ما
فيه من المعارف النورانية" (تفسير المحيط الأعظم و البحر الخضم، ج ۳، ص ۷۹).

که نور مقامی است مثل مصباح که خود را می سوزاند از برای استضاءه دیگران زیرا که در نور هیچ جهت انیت باقی نمی ماند^{۲۳۱}.

لازم به ذکر است که در آثار حضرت باب صبح الازل، شمس حقیقت و حقیقت محمدی از دیگر تعبیر مشیت اولیّه می باشد؛ چنانچه مذکور است: "الحجاب الاول عند ذکر التعین حیث یعبر بالمشیته و اول الخلق و ذکر الاول و شمس الحقیقه و صبح الازل و کینونیه المحمدیه و الواحد الاول و المجلی الاول و الفعل الاول و المرات الاول و البلور الاول و امثال تلك العبائر"^{۲۳۲}.

و نظر به این حقیقت، در باب اول از واحد اول بیان فارسی مذکور است: "الذی قد جعل الله ذات حروف السبع و من یوقن انها نقطة القرآن فی اخریها و نقطة البیان فی اولیها و انها هی مشیة الاولیة التي انها هی قائمة بنفسها"، مضمون بیان: او کسی است که خداوند او را صاحب هفت حرف (علی محمد) قرار داد و کسی که یقین کند که این شخص همان نقطه قرآن است در ظهور آخرش و نقطه بیان است در ظهور اولش و آن همان مشیت اولیّه است که به نفسه قائم است.

در آثار اسلامی نیز اشارات زیادی به این روح قدسی الهی و مشیت اولیّه گردیده، و اشاره به این حقیقت در ادبیات ادیان سابقه دیرینه دارد؛ چنانچه در روایات اسلامی در تأیید این مطلب که اول مخلوق روح القدس بوده، در توصیف حقیقت روحانی پیامبر اسلام آمده است: اول ما خلق الله روحی^{۲۳۳}، یعنی اولین موجودی که خداوند آفرید روح منست. و ایضاً، از حضرت محمد (ص) راجع به حقیقت روحانیشان که همان مشیت اولیّه است نقل گردیده: قال النبی ص أول ما خلق الله نوری^{۲۳۴}، یعنی حضرت محمد (ص) فرمود: اول چیزی که خداوند آفرید نور من بود. در دعای کمیل نیز به این حقیقت به صورت نور اشاره شده است: وَ

^{۲۳۱} دلایل سبعة، ص ۵۸.

^{۲۳۲} پنج شأن عربی - فارسی، ص ۲۷۴.

^{۲۳۳} طرائف الحكم یا اندرزهای ممتاز، ترجمه ج ۱، ص ۸۰.

^{۲۳۴} بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱، ص ۹۷.

بُنُورٍ وَجْهَكَ الَّذِي أَضَاءَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ يَا نُورُ يَا قُدُّوسُ يَا أَوَّلَ الْأَوَّلِينَ وَ يَا آخِرَ الْآخِرِينَ^{۲۳۵}، یعنی و به نور ذاتت که همه عالم را روشن ساخته است؛ ای نور حقیقی و ای منزّه از توصیف، ای اوّل اولین و ای آخر آخرین. همچنین، از حضرت رسول (ص) روایت شده است: **وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ أَنَّهُ ص قَالَ أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ**، یعنی حضرت محمد (ص) فرمود اوّل چیزی که خداوند آفرید عقل بود. و نظر به این حقیقت است که از رسول اکرم (ص) روایت شده است: **قَالَ ص أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَا^{۲۳۶}**، یعنی حضرت رسول (ص) فرمود: منظور از پیامبران منم. حضرت باب نیز در بیان فارسی، باب التاسع من الواحد الثالث، می فرماید: **ذَلِكَ نَقْطَةُ الْبَيَانِ فِي ذَلِكَ الظُّهُورِ وَ مَشِيَّةِ الْأَوْلِيَّةِ فِي كُلِّ ظُهُورٍ**، مضمون بیان: آن نقطه بیان در آن ظهور و مشیت اولیّه در کل ظهورات است.

شیخ عراقی می سراید:

آفتابی در هزاران آبگینه تافته پس به رنگ هر یکی تابی عیان انداخته

جمله یک نور است لیکن رنگهای مختلف اختلافی در میان این و آن انداخته

و با عنایت به این حقیقت روحانی از حضرت محمد (ص) نقل شده است: **"كُنْتُ نَبِيًّا وَ أَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ^{۲۳۷}"**، یعنی من پیامبر بودم زمانی که آدم بین آب و گل بود.

که من بودم نبی آنکه به عالم که بین آب و گل می بود آدم

و ایضاً از آن حضرت، نظر به این حقیقت روحانیشان، روایت شده است: **"قَوْلُهُ ص لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَنَا يَسَعُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ^{۲۳۸}"**، یعنی حضرت رسول (ص)

^{۲۳۵} صحیفه علویه، متن عربی، ص ۱۹۶.

^{۲۳۶} بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۲۴، ص ۳۱.

^{۲۳۷} گنج حکمت یا احادیث منظوم، ص ۲۷۷.

^{۲۳۸} بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱۸، ص ۳۶۰.

فرمود: من با خداوند اوقاتی دارم که هیچ فرشته مقرب و هیچ نبی مرسل و هیچ بنده ای که قلبش با ایمان آزموده شده تحمل آن را ندارد.

حضرت بهاءالله، نیز، با عنایت به این جنبه روحانی پیامبران آسمانی می فرمایند: **قل لا یری فی هیکلی الا هیکل الله و لا فی جمالی الا جماله و لا فی کینونتی الا کینونته و لا فی ذاتی الا ذاته و لا فی حرکتی الا حرکتی و لا سکونی الا سکونی و لا فی قلمی الا قلمه العزیز المحمود قل لم یکن فی نفسی الا الحق و لا یری فی ذاتی الا الله ایاکم ان تذکروا الایتین فی نفسی تنطق الذرات انه لا اله الا هو الواحد الفرد العزیز الودود^{۲۳۹}**، مضمون بیان: دیده نمی شود در هیکل من جز هیکل خداوند و در جمال من جز جمال خداوند و در کینونت من جز کینونت خداوند و در ذات من جز ذات خداوند و در حرکت من جز حرکت خداوند و در سکون من جز سکون خداوند و در قلم من جز قلم خدا؛ بگو در نفس من جز حق وجود ندارد و در ذات من جز خداوند چیزی نیست در این مقام باید متوجه باشید که دقیقاً مقام انسانی مرا فانی بدانید و مبدا برای من در این وضعیت دو تشخیص در نظر گیرید این مقام تنها مقام باطنی من (مشیت اولیه) است که در آن مقام من فانی هستم و این مقام مقامی است که هر چه درباره خدا گفته شود مربوط به او می شود.

و با توجه به این حقیقت است که در مکاشفات یوحنا از حضرت مسیح، آیه ۱۷ باب اول، آمده است: " من اول و آخر هستم؛ همچنین در آیه ۱۳ باب ۲۲ مکاشفات مذکور است: " من الف و یاء، اولین و آخرین، آغاز و انجام هستم".

با این اوصاف، حتی در همان اولین اثر نازل از حضرت باب، قیوم الاسماء، به این حقیقت روحانی اشاره رفته و تصریح گردیده که مؤمنین باید به نوری که در هیکل آن حضرت موجود که همان نور لامع و مشرق در هیاکل سایر انبیاء است ناظر باشند تا از وحدت ادیان و پیامبران آسمانی منحرف نگردند؛ چنانچه، در سوره ۴۰ قیوم الاسماء آمده است: **فاتبعوا نورالله الاکبر هذا و آمنوا بمثل ما آمن المؤمنون به**

^{۲۳۹} آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۱۳ - ۱۴.

و الا فقد كفرت انفسكم بالله ربكم الحق، مضمون بیان: پس پیروی کنید از این نوری که خداوند در این زمان ظاهر نموده و ایمانتان باید مانند ایمان کسانی باشد که به خود نور توجه داشتند، و الله در شقاق خواهید افتاد. و ایضاً، در سوره ۶۶ قیوم الاسماء می فرماید: و ان هذا الذکر لهو النور فی الطور الظهوره و هو الله کان بالمؤمنین حبیباً قل انی انا النور فی نقطة الظهور قد اخزننی الله لذلك الیوم المعهود، مضمون بیان: و همانا این ذکر همان نوری است که در کوه طور ظاهر شد (اشاره به حضرت موسی)؛ بگو من همان نوری هستم که خداوند آن را برای این یوم در گنجینه های خود پنهان داشته است.

همچنین، تعبیری دیگر از آن حقیقت روحانی در سوره ۲۷ قیوم الاسماء آمده است: "الله لا اله الا هو قد اخزننک من نقطة البدء فی الاصلاب الطاهرة الزکیة"^{۲۴۰} الی هذا الیوم نقطة الختم معهودا الله قد اظهر هذا الغلام فی طانفة من النجباء الاطهار حتی لا یشک احد فی امره الحق علی شئی بالحق الاکبر"، مضمون بیان: هیچ خدایی جز او نیست، تو (اشاره به حضرت باب) را من مخزون نمودم از نقطه ابتدایی در اصلاب

^{۲۴۰} در خصوص حضرت محمد (ص) نیز مذکور است: "حضرت رسالت ... چه فضیلت بزرگتر از این که نور مقدسش اولین مخلوقات الهی و سیر در حجب دوازده گانه و در عرش اعظم و در اصلاب شامخه و ارحام مطهره (نموده)" انتهى (أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۰۳).

در زیارت امام حسین در عید فطر و قربان، به حقیقت روحانی آن حضرت به صورت نور در اصلاب شامخه اشاره می گردد: "یا مولای اشهد انک کنت نوراً فی الاصلاب الشامخة، والأرحام المطهره" (مفاتیح الجنان، ص ۵۹۵)، یعنی ای آقای من گواهی می دهم که تو نوری بودی در میان اصلاب شامخ و رحم های پاکیزه.

در زیارت ابا عبدالله نیز به همین مضمون آمده است: "کنت نوراً فی الأصلاب الشامخة" (کامل الزیارات، ص ۲۳۰).

حضرت بهاءالله می فرمایند: هزار دویست او ازید علمای شیعه که احصای عدد ایشان مشکل است از کون ظهور در اصلاب آگاه نه و کل از این امر اعظم غافل (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۴۲، صص ۱۴۰ - ۱۴۱).

طاهره پاکیزه برای این روز که نسبت به آن روز ابتدا؛ روز انتهایی محسوب است. و به همین خاطر خدا باب را از طایفه نجبا قرار داد تا کسی در طهارت او شک نکند.

حضرت باب نظر به این حقیقت، در باب ۱۵ از واحد ۳ بیان فارسی، می فرماید: " ظهور الله در هر ظهور که مراد از مشیت اولیّه باشد بهاء الله بوده و هست که کل شی نزد بها او لا شی بوده و هستند".

قابل توجه آنکه، در آثار اسلامی نیز، روح القدس، حقیقت محمدی، عقل اول و قلم اعلی " بهاء الله" نامیده شده؛ چنانچه در تفسیر قرآن صدر المتالهین مذکور است: " و الروح القدس الأعلی هو حقیقة حقائق الأشياء كلها و هو شمس الضحی و الحقیقة المحمدية البيضاء و بهاء الله سبحانه و تعالی و هو العقل الأول في لسان الحكماء و القلم الأعلی في ألسنة الشرائع الفصحاء و روح القدس الأدنى هي الدرّة الصفراء. و بدر الدجی ذات الله العلیا، شجرة طوبی، جنة المأوی، منزلة العلوية العلیا، و هي النفس الكلية الإلهية و اللوح المحفوظ و ام الكتاب یقرأ منهما سائر الأنبياء. و قد یراد من روح القدس جبرئیل" ^{۲۴۱}.

در آثار دیانت بهائی با عنایت به این حقیقت روحانی، به کرات در مقام مشیت اولیّه، از پیامبران پیشین به عنوان "ظهور قبلم" یاد شده؛ چنانچه، حضرت بهاء الله در لوح احمد فارسی ضمن اشاره به ظهور حضرت عیسی می فرماید: "کلمات حکمتم را از لسان ظهور قبلم شنو که به پسر مریم (حضرت عیسی) فرمودم که هر مالک بوستانی شجره یابسه را در بوستان باقی نگذارد و البته او را قطع نموده به نار افکند" ^{۲۴۲}.

و از آن حضرت در مقامی دیگر ضمن اشاره به ظهور حضرت باب آمده است: " و در ظهور این ظهور اعظم اکرم، مع آنکه ایامی از ظهور قبلم نگذشته حکمتی است مستور و سرّی است مقتوع" ^{۲۴۳}.

^{۲۴۱} تفسیر القرآن الکریم (صدر)، ج ۱، ص ۴۷۷.

^{۲۴۲} دریای دانش، ص ۱۱۸.

^{۲۴۳} مائده آسمانی، ج ۸، ص ۳۷.

و با توجه به این حقیقت روحانی، در لوح وفاء از آثار دیانت بهائی مذکور است: " قَل تَالله اِنْ هَذَا النّقْطَة الاولی قد ظهر فی قمیصه الاخری باسمه الابهی"^{۲۴۴}، مضمون بیان: قسم به خدا که این نقطه اولی (حضرت باب) است که ظاهر شده در لباسی دیگر به اسم ابهی.

و در کتاب بدیع می فرمایند: " یا قوم ائی لجمال علی بینکم و نفس محمد فیکم و کینونة الرّوح بین السموات و الارض ان انتم تعرفون"، مضمون بیان: ای قوم، به درستی که من هر آینه جمال علی (حضرت باب) هستم میان شما و نفس محمد برای شما و حقیقت مسیح بین آسمانها و زمین، اگر شما عارف هستید. حضرت باب نیز در بیان فارسی، باب دوم از واحد هفتم ضمن اشاره به ظهور من یظهره الله می فرمایند: " زیرا که نقطه بیان آن روز همان من یظهره الله است نه دون آن".

بنابراین، با عنایت به این حقیقت روحانی است که در سوره ۳۷ قیوم الاسماء آمده است: **ذَلِك مِمَّا قَدْ عَلِمْنِي رَبِي مِنْ لِسَانِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ**^{۲۴۵}، مضمون بیان: این از آن چیزهایی است که خداوند از لسان فاطمه زهراء به حق به من (مقصود حضرت باب) تعلیم داده است.

و با عنایت به این حقیقت است که حضرت باب در بیان فارسی، باب خامس و العشر از واحد اول، می فرمایند: " حضرت حجة (ع) ظاهر شد به آیات و بیّنات به ظهور نقطه بیان (ظهور حضرت باب) که به عینه ظهور نقطه فرقان است".

همچنین، در منتخبات آثار آن حضرت مذکور است: " و بدان که در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر آن که قصد شده که اطاعت کنند من یظهره الله را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور خود..."^{۲۴۶}.

^{۲۴۴} لمعات الانوار، ج ۱، ص ۴۱۹.

^{۲۴۵} در احادیث نیز از قول حضرت محمد (ص) آمده است: "ثُورُ فَاطِمَةَ مِنْ ثُورِنَا" (زندگانی حضرت زهرا علیها السلام (روحانی)، ص ۵۱).

^{۲۴۶} منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۷۳.

و ایضاً از حضرت باب در بیان فارسی، الباب الثانی من الواحد الثامن، آمده است: "هیكل ظهور آخرت را سزاوار نیست که به هیكل ظهور دنیا معروف کند خود را. اگر چه ظاهر در هر دو واحد است. ولی چون شئون آخرت اجل و اعظم است، از این جهت به آن ذکر می کند. ولی چون به ظهور قبل کل موقند و عین ایشان حدید نیست که ظهور بعد را ادراک کنند به یقین از این جهت ذکر می کند به اسم ظهور قبل نفس خود را، لعل اگر نفسی به منتهای حجت هم باشد، تواند شناخت او را. مثل آن که یوم ظهور رسول الله اگر کل مؤمنین به عیسی یقین می کردند که او است (یعنی حضرت محمد همان عیسی است)، هر آینه به مراد الهی رسیده بودند. حال آن که او اعظم است از آن ظهور (یعنی حضرت محمد از ظهور قبل اعظم تر است). ولی از برای ایقان اهل ظهور قبل (یعنی پیروان حضرت مسیح) ذکر می فرماید اسم مبدء ظهور قبل را، لعل اهل آن ظهور (یعنی مسیحیان)، بر آن صراط بگذرد و به ثمر وجود خود فائز گردند".

همچنین، آن حضرت، در باب ۱۳ از واحد ۴ کتاب بیان فارسی، می فرماید: " و باز به این همه فضل و رحمت که از مقام نقطه نیت (مقصود مظهریت) خود را در مقام آخر ابواب ذکر کرد لعل از صعق نجات یابند و توانند متحمل شد. اگر چه آخر همان ظهور اول است نزد اهل حقیقت ولی ثمر نبخشید خلق را".

خلاصه کلام آنکه، اشاره به موعود منتظر مسلمین، اشاره به حقیقت روحانی آن حضرت است که همان روح قدسی الهی و مشیت اولیّه بوده که واسطه ارتباط تمام انبیاء با عالم حقّ می باشد.

بیان جناب اشراق خاوری راجع به انتساب آیات به محمد بن الحسن فصل الخطاب این مبحث می باشد: " اما راجع به این که حضرت اعلیّ جلّ ذکره وجود محمد بن الحسن را اقرار فرموده اند مسئله ای بسیار واضحست زیرا مقصود از محمد بن الحسن همان لطیفه غیبیه الهیه است که در همه انبیاء و اصفیاء و اولیاء متجلی بود و در حدیث وارد شده که **أَوْلْنَا مُحَمَّدًا وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا وَ آخِرْنَا مُحَمَّدًا وَ كُنْنَا مُحَمَّدًا**^{۲۴۷} و در

^{۲۴۷} در بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۲۶ صفحات ۶ - ۷، آمده است: **كُنْنَا وَاحِدًا وَأَوْلْنَا مُحَمَّدًا وَ آخِرْنَا مُحَمَّدًا وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا وَ كُنْنَا مُحَمَّدًا فَلَا تَفَرَّقُوا بَيْنَنَا**، یعنی ما همه یکی هستیم اول ما محمد آخر ما محمد و وسط ما محمد است همه ما محمدیم بین ما جدائی نیاندازید.

قرآن فرموده لا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ بنابراین اقرار به وجود محمد بن الحسن عبارت از اقرار به جلوه الهیه و تجلی روح الهی در مظاهر مقدسه است که در آن دوره در هیکل حضرت ربّ اعلى جلّ ذکره متجلی بود و مقصود از این که فرموده تفسیر سوره یوسف از نزد محمد بن الحسن به من داده شده همانا روح الهی است که متجلی در آن مظهر حقیقت بوده است و چون آن روح الهی در آن دوره به اصطلاح شیعه به محمد بن الحسن نامیده می شد لهذا وجود او را اقرار کرده و خود را باب او دانسته ...^{۲۴۸}.

➤ بقية الله

از دیگر عباراتی که حضرت باب در آثارشان استفاده می نمایند بقية الله است، که برای این واژه نیز می توان معانی متفاوتی در نظر گرفت. به یک تعبیر، کاربرد این عبارت قائم موعود را برای مسلمین تداعی می کند؛ لیکن به تعبیری دیگر، این واژه مختص به قائم نیست، بلکه بقية الله به معنای باقیمانده ظهور خدا و یک عبارت عام و شناور بوده و به حقیقت تمام مظاهر ظهور راجع، و به طور اعم کنایه از روح القدس و مشیت اولیه، و به طور اخص به موعود دیانت بابتی اشاره دارد^{۲۴۹}.

این عبارت در قرآن مجید نیز در خصوص یکی از پیامبران، حضرت شعیب، بکار رفته؛ چنانچه خداوند به اهل مدین خطاب نموده و می فرماید: " بَقِيَّتُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (هود/ ۸۶)، یعنی بقیت الله (آنچه خدا باقی گذاشته) برای شما بهتر و نیکوتر است، اگر ایمان دارید"^{۲۵۰}. در اصول کافی در خصوص

^{۲۴۸} اقداح الفلاح، ج ۱، صص ۲۱۷ - ۲۱۸.

حضرت عبدالبهاء نیز ضمن اشاره به حقیقت روحانی امام دوازدهم تصریح می فرمایند: " امام دوازدهم قائم موعود در حیّز ملکوت روحانی موجود بود و در یوم ظهور جسماً مشهود گشت" (مائده آسمانی، ج ۲، ص ۵۱).

^{۲۴۹} جناب فیضی در صفحه ۱۵۳ کتاب حضرت نقطه اولی می نویسد: " مقصود از بقية الله اشاره به حضرت بهاءالله می باشد؛" و در صفحه ۲۷۳ کتاب گنجینه حدود احکام آمده است: " (حضرت باب) در مقامی از جمال مبارک (از القاب حضرت بهاءالله) جلّ جلاله به بقية الله تعبیر فرموده و آرزوی شهادت و فدا در راه حضرتش نموده‌اند".

^{۲۵۰} ترجمه قرآن (کاویانپور).

آیه فوق آمده است: "بقیة الله مقصود باقیمانده از حجج خدا و کسی است که دنیا از برکت وجود او باقیمانده است"^{۲۰۱}.

با این اوصاف، علاوه بر آن که منظور از بقیة الله، قائم آل محمد یعنی حضرت باب است که حجت خداوند برای آن دور بودند؛ پس از ظهور حضرت باب، وقتی آن حضرت خود را باب بقیة الله می نامند؛ یا اشاره به بقیة الله منتظر دارند؛ یا می فرمایند: **اثنی انا عبد من بقیه الله؛** و یا آرزوی شهادت در راه بقیة الله می نمایند؛ اشاره ای است به موعود دیانت بابی، **من یظهره الله: حضرت بهاءالله**، که باقیمانده ظهور خداوند (بعد از ظهور حضرت باب) می باشند^{۲۰۲}.

^{۲۰۱} اصول کافی- ترجمه مصطفوی، ج ۲، ص ۲۷۵.

^{۲۰۲} در سوره ۵۷ قیوم الاسماء، که ذکر بقیة الله شده، گفتگویی بین حضرت باب و بقیة الله یا سید اکبر، که اشاره به ظهور پس از حضرت باب دارد، از زبان وحی به تصویر کشیده می شود؛ و حضرت باب آرزوی شهادت و فدا در راه موعود کلی الهی را می نمایند؛ چنانچه در آن سوره خطاب به بقیة الله/ سید اکبر از قول حضرت باب آمده است: **یا سید الاکبر ما انا شیء الا و قد اقامتني قدرتك علی الامر ما اتكلت فی شیء الا علیک و ما اعتصمت فی امر الا الیک و انت الکافی بالحق و الله الحق من ورائک المحیط ... یا بقیة الله قد فدیته بکلی لک و رضیت الصب فی سبیلک و ما تمئیت انا القتل فی محبتک و کفی بالله العلی معتصماً قديماً،** مضمون بیان: ای سید اکبر، من از خود قدرتی ندارم، قدرت تو مرا بر این امر بر پا داشته و من به هیچ چیز جز به تو اتکالی ندارم و تو مرا کفایت خواهی نمود و خداوند هم پشت سر تو بر همه چیز احاطه داشته و یاور است ... ای بقیه الله سراپا فدای تو شوم و به ناسزا شنوی در راه تو خشنودم و در طریق دوستیت جز کشته شدن آرزویی ندارم.

جالب توجه آنکه، بلافاصله بعد از این آیه، در همان سوره، در عکس العمل به این بیان حضرت باب آمده است: **یا قرۃ العین قد احزنتی کلامک فی هذا الجواب الاکبر و لا الحکم الا لله و لا الامر الا من الله و لعمری انک المحبوب لدى الحق و الخلق و لا حول الا بالله و کفی بالله مولیک منتقماً علی الحق بالحق شدیداً انا لله و انا الیه راجعون،** مضمون بیان: ای قرۃ العین کلام تو مرا محزون نمود با این جواب بزرگ و حزن انگیزی که دادی اما هیچ حکمی جز حکم خدا نیست و هیچ امری جز امر خدا نیست، به راستی که تو محبوب عالمیانی و خداوند هم در این ماجرا به شدت انتقام گیرنده است و با عبارت **انا لله و انا الیه راجعون** شهادت حضرت باب پذیرفته می شود.

قابل توجه آنکه، در سوره ۸۳ قیوم الاسماء آمده است: **ان هذا الذكر بقية الانوار و هو خير لكم ان كنتم بالله العلى بالحق على الحق امينا**، مضمون بیان: همانا این ذکر/ حضرت باب، بقية الانوار است و او برای شما بهتر است اگر به او ایمان بیاورید. این مطلب اشاره به آیه ۸۶ سوره هود که ذکر بقية الله شده دارد، و در آن اشاره لطیفی آمده و به جای بقية الله، بقية الانوار مذکور، در تأیید ادعای فوق مبنی بر آن که این عبارات، "بقية الانوار – بقية الله"، کنایه از "روح القدس"؛ "نور محمدی" و یا "مشیت اولیّه" دارد، و این به اصطلاح "نور" و "روح قدسی الهی" همان نوری است که در تمامی پیامبران آسمانی بوده؛ وجه اشتراک تمامی ظهورات الهی می باشد؛ در هر دوری به هیكلی تعلق گیرد و ظهور بعد همان بقية الله نامیده شود که باقیمانده ظهور خداوند در سلسله ادیان الهی است. با این تفاسیر باقیمانده ظهور خدا پس از حضرت باب، من یظهره الله، موعود دیانت باری است.

نکته در خور توجه آن که، حضرت باب برای رفع هر نوع سوء تفاهمی که مقصود آن حضرت از "باب بقية الله" هیچ گاه باب امام دوازدهم شیعیان نبوده، بلکه باب مظهر ظهور الهی در آینده می باشد، در تفسیر سوره کوثر صراحتاً می فرمایند: " **و لقد كفروا الذين قالوا ان نكر اسم ربك قال اننى انا باب بقية الله بحکم من قبل من حيث لا يعلمون**"^{۲۰۳}، مضمون بیان: کسانی که می گویند من خود را باب بقية الله به حکم قبل (ظهور قبل) خوانده ام به خدا کافر شده اند و نمی دانند.

➤ باب

باب نیز از جمله کلماتی است که تعابیر مختلفی در بر دارد و اگر چه این لغت برای مسلمین تداعی کننده وکیل و نایب خاص امام غائب است؛ لیکن با توجه به دو مقام مظهریت و مبشریت حضرت باب می توان معانی متفاوت این لغت را مورد بررسی قرار داد. به یک اعتبار، مراد از بابیت، مظهریت و رسالت مستقله آن حضرت است؛ چنانچه در آثار دیانت باری مذکور که در هر دوری ظهورات الهی به نامی

^{۲۰۳} مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۵۳، ص ۱۹۰.

مشهور بوده و در این دور مراد از بابیت مظهریت و رسالت آن حضرت است. در بیان فارسی، باب السادس من الواحد الرابع، تصریح گردیده است: " در نزد ظهور بیان که شمس حقیقت در این کور به اسم بابیت مشرق الی ظهور من یظهره الله".

در تأیید این حقیقت که مراد از بابیت، مظهریت و رسالت آن حضرت است، حضرت باب در آیاتی چند از قیوم الاسماء خود را باب الله نامیده اند؛ بدان معنا که آن حضرت باب عرفان خداوند بوده و خلق تنها از طریق آن حضرت می توانند رو به خدا نهند. چنانچه، در سوره دوّم قیوم الاسماء، صراحتاً آمده است: ان الذین یکفرون بباب الله الرفیع انا قد اعتدنا لهم بحکم الله الحق عذابا الیما، مضمون بیان: کسانی که به باب خدا کفر می ورزند ما برای آنها عذاب دردناکی نازل نمودیم. همچنین، در سوره ۲۳ می فرمایند: فقل یا قرّة العین انی باب الله بالحق قد اسقیکم باذن الله الحق من العین الطهور ماء الطهور علی جنة الطور، مضمون بیان: پس بگو ای قرّة العین (خطاب به حضرت باب)، همانا من باب الله هستم که شما را از چشمه طاهر آب ظهور الهی سقایه می کنم. و در سوره ۷۸ مذکور است: اسمعوا یا اهل العرش، ندائی عن کل الجهات من هذا الباب الله، مضمون بیان: یا اهل عرش، ندای مرا از همه جهات از این باب الله بشنوید. و ایضاً در سوره ۱۲ آمده است: لعل الناس یعلمون ان باب الله هو الحق، مضمون بیان: تا آن که مردم بدانند که باب خدا حق است. همچنین، در باب اول از واحد اول بیان فارسی مذکور است: من یقل الله الله ربی و لا اشرك بربی احداً و ان ذات حروف السبع باب الله لن ادعو معه باباً، مضمون بیان: کسی که بگوید خداوند پروردگار من است و شریکی برای او نمی جویم و کسی که نامش از ۷ حرف تشکیل شده (مقصود علی محمد) او باب خداست و هیچ بابی را با او همتراز نمی دانم. باری، حضرت باب در سوره ۵۸ قیوم الاسماء صراحتاً معنای باب را بیان داشته و تصریح می فرمایند اگر کسی مرا بابی غیر از باب خدا بخواند او اهل جهنم است: من یقل انی انا الباب من دونک فذلک نجزیه جهنم.

به عبارتی، همانطور که در ظهورات پیشین، مظاهر ظهور الهی به القابی همچون خلیل الله؛ کلیم الله؛ روح الله و رسول الله تسمیه گردیدند؛ در دور بیان نیز حضرت باب به لقب باب الله تخصیص یافتند.

جالب توجه آنکه، آن حضرت در باب ۱۶ از واحد ۲ بیان فارسی، باب را در حق حضرت محمد (ص) نیز به کار می‌برند: "کلّ در ظلّ باب اولیّه که رسول الله باشد مستظللند و ابواب دیگر جنّت در قبضه این باب است".

نکته دیگر آنکه، حضرت باب در یکی از آثارشان، "اسماء کلشی"، باب را در حق من یظهره الله، حضرت بهاءالله، نیز به کار برده اند: **فلتدرکن الله فلتدرکن من یظهره الله فان هذا باب الله للعالمین و ان هذا بهاءالله للعارفین و ان هذا جلال الله للکملین**^{۲۰۴}، مضمون بیان: پس باید خدا را بشناسید و من یظهره الله را بشناسید. به راستی که او این باب خدا برای عالمیان است و این بهاءالله برای عالمین است و این جلال خدا برای بالغین عالم است.

باری، در احادیث اسلامی نیز حضرت رسول (ص) را باب الله نامیده اند؛ چنانچه در کتاب کافی مذکور است: **"فان رسول الله ص باب الله الذي لا يؤتى إلا منه و سبيله الذي من سلكه وصل إلى الله عزّ و جلّ"**^{۲۰۵}، یعنی به درستی که رسول خدا (ص) همان باب الله است که جز از او رو به خدا نتوان داشت و همان راهی است که هر که آن را پیمود به خدای عز و جل رسید.

لیکن مطلب جالب تر آنکه، زیارت آل یاسین، "یکی از زیارتهای مشهور حضرت مهدی، دوازدهمین امام شیعیان است، که راوی و ناقل این زیارت ابوجعفر محمد بن عبدالله بن جعفر بن الحسین بن مالک بن جامع الحمیری القمی است ... میرزا محمد باقر فقیه ایمانی در کتاب فوز اکبر زیارت آل یاسین را به عنوان اولین زیارت برای امام زمان نقل کرده است"^{۲۰۶}. در متن این زیارت نامه، یکی از القاب آن حضرت باب الله

^{۲۰۴} اسماء کلشی، ج ۳، ص ۲۲۹.

^{۲۰۵} الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸؛ همچنین بنگرید: بصائر الدرجات، ص ۱۹۹.

^{۲۰۶} ویکی پدیا: دانشنامه آزاد، زیارت آل یاسین، آخرین تاریخ دسترسی: ۵ آگوست ۲۰۱۰.

http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B2%DB%8C%D8%A7%D8%B1%D8%AA_%D8%A2%D9%84_%DB%8C%D8%A7%D8%B3%DB%8C%D9%86#cite_note-0

است؛ چنانچه در آن زیارت نامه مذکور است: " أَسْلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَ دِيَانَ دِينِهِ"^{۲۵۷}، یعنی سلام بر تو ای باب الله و ای داور دین او.

از سوی دیگر، مراد از بابیت، همان طور که حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح تصریح فرموده اند، باب ظهور بعدی خداوند "من يظهره الله" است، و بابیت، اشاره به مبشریت حضرت باب به ظهور حضرت بهاء الله دارد. جناب انیس نیز در مکتوبی، حضرت باب را باب مدینه من يظهره الله می نامند (بنگرید به صفحه ۹۴).

بنابراین، این که حضرت باب خود را باب بقية الله؛ امام منتظر و حجة نامیده اند، تمامی این عبارات – چنانچه در صفحات قبل ذکر گردید -- به ظهور الهی بعدی و موعود دیانت بابی ناظر است؛ و با توجه به حجم کثیر بشارات مذکور در آثار حضرت باب راجع به ظهور قریب الوقوع من يظهره الله، و با عنایت به مدت کوتاه و شرایط انتقالی دیانت بابی، حضرت باب در تمامی دوران شش ساله رسالتشان، گاه به تلویح و گاه به تصریح، بشارات متعدده به ظهور موعود کلی الهی داده و خلق را جهت عرفان ظهوری عظیم تر از ظهور خویش آماده ساختند. چنانچه حضرت باب در آثارشان صراحتاً می فرمایند: "فلترقبن یوم من يظهره الله فإني ما اغرس شجرة البیان الا لتعرفني وانني انا اول ساجد له ومؤمن بنفسه"^{۲۵۸}، مضمون بیان: یعنی چشم به راه باشید به روزی که من يظهره الله ظاهر خواهد شد؛ من شجره بیان را غرس نکردم مگر این که او را معرفی کنم و من اول کسی هستم که سجده او را نموده و به او مؤمن می شوم. و ایضاً می فرمایند: " و بدان که در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر آن که قصد شده که اطاعت کنند من يظهره الله را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور خود ..."^{۲۵۹}.

^{۲۵۷} بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵۳، ص ۱۷۱.

^{۲۵۸} منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۱۱۸.

^{۲۵۹} همان مأخذ، ص ۷۳.

باری، مفهوم باب را در ادبیات خاصی که حضرت باب به کار برده اند باید جست و می‌بایست با زبان وحی این ظهور بدیع آشنا گردید. گو آنکه، از حضرت باب در مقامی راجع به بابیتشان مطلبی مذکور که باب هر گونه شبهه‌ای را مسدود می‌دارد: "قد نزلت كلمة الإنكار في قلوب الشياطين (خوار و هم‌هانش) حتى أخذوا ما كتبوا و انى ما قصدت فى ما كتبت الا بابية المنصوص و انها كلمة مطلقة تقيد بالخصوص فبعزتكم ما مكروا فى حكى بل كنت اسرع مكرأ فى حقهم"^{۲۶۰}، مضمون بیان: من کلمه انکار را در دل شیاطین انداختم تا آنچه را نوشتند پس بگیرند و من منظوم از نوشته‌هایم چیزی جز بابیت منصوص نبود که این مفهومی است با مشخصات خاص؛ قسم به عزت تو که آنان نتوانستند در حکم من مکرری صورت بدهند بلکه من در مکر از آنها سبقت گرفتم.

این مطلب اشاره‌ای به آیه ۵۴ سوره آل عمران دارد: وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ، که ترجمه آن توسط آیت الله مکارم شیرازی چنین است: و (یهود و دشمنان مسیح، برای نابودی او و آیینش)، نقشه کشیدند؛ و خداوند (بر حفظ او و آیینش)، چاره‌جویی کرد؛ و خداوند، بهترین چاره‌جویان است.

➤ روشن بودن ادعای رسالت

برخی بیاناتی مطرح می‌شود مبنی بر آن که ادعای رسالت پیامبران از همان اوایل ظهور باید روشن باشد^{۲۶۱}. با توجه به آنچه در صفحات قبل از آثار حضرت باب ذکر گردید، ادعای رسالت آن حضرت کاملاً

^{۲۶۰} ظهور الحق، ج ۳، صص ۲۶۹ - ۲۷۰.

^{۲۶۱} اگرچه روشن نیست که این کلام بر چه مبنایی استوار است و یا چگونه می‌توان این مطلب را ثابت نمود؛ در هر روی، بیان حضرت بهاء‌الله در این مقام مناسب حال می‌باشد که چگونه حجابات خلق، آنها را از شناسایی ظهور جدید منع نمود: "... جميع معتكف به كلمات أهل كتاب شدند و متمسك به اشارات أولى الألباب، که چنین در کتب ذکر شده و چنان در صحف مسطور گشته، و غافل از این که امر مبرم الهی به قائده محدود نگردد و قانون نپذیرد، گویا از چشمه یَفْعَلُ ما يَشَاءُ ننوشیده‌اند و از خمر يَحْكُمُ ما يُرِيدُ مرزوق نگشتند، و معلوم شد که امر بر خلاف آنچه مسطور گشته بود و ادراک و عقول احاطه نموده بود از مشرق غیب هویت ظاهر گشت" (لئالی حکمت، ج ۲، ص ۹).

آشکار بوده و آن حضرت در همان اولین کتاب نازلہ ادعای رسالت و مظهریت، نزول وحی و کتاب آسمانی نموده اند. لیکن نکته اینجاست که با توجه به اندک مطالب موجود راجع به تاریخ و آثار ادیان آسمانی، این که تمامی پیامبران در همان اوایل ظهور صراحتاً دعوی خود را اعلان نموده اند ادعای صحیحی نمی باشد -- چرا که همین اندک مطالب بجا مانده خلاف این ادعا را ثابت می کند.

حضرت ابراهیم و حضرت عیسی تنها دو نمونه از پیامبرانی هستند که، طبق شواهد موجود، ادعایشان در ابتدای امر صریح و آشکار نبوده است. حتی مطلبی که در خصوص حضرت محمد (ص) در تاریخ طبری مذکور، جای تأمل دارد: " ابن اسحاق گوید: و چون پیمبر دعوت خدای آشکار کرد و قوم را به اسلام خواند، قومش از او دوری نگرفتند و رد نکردند تا وقتی که از خدایان آنها عیب گرفت که به انکار وی برخاستند و بر ضد او همسخن شدند"^{۲۶۲}؛ این مطلب نشانگر آن است که حضرت محمد (ص)، من باب مصلحت و مدارای با خلق، از همان آغاز رسالتشان به عیب جویی از بت‌های آنان نپرداخت، حال آنکه یکی از بزرگ‌ترین اهداف رسالت آن حضرت آن بود که آنها را از پرستش بت‌ها نجات بخشیده، و ابلاغ نمایند که معبودی جز پروردگار متعال نیست! گو آنکه، اگر هدف از بعثت یک دین هدایت مردم زمان باشد، چطور اوصیای حضرت محمد (ص) که عرفان آنها جزء اصول دین می باشد و اطاعت آنها به منزله اطاعت خداوند و رسول اوست و هدایت مردم بستگی به شناخت مقام امامت آنها دارد مقام خود را ستر می کردند؟^{۲۶۳} چرا وقتی مسلمین از حضرت علی (ع) به اصرار درخواست کردند که خلافت را به عهده گیرد، آن حضرت در پاسخ می فرماید: "دَعُونِي وَ التَّمِسُوا غَيْرِي ... وَ اَنَا لَكُمْ وَزِيْرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي اميراً"^{۲۶۴}، یعنی مرا واگذارید و دیگری را برای خود انتخاب کنید ... من وزیر و مشاورتان باشم بهتر است که امیر و رهبر شما گردم.

^{۲۶۲} تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوك، ج ۳، ص ۸۶۷.

^{۲۶۳} بنگرید به مبحث "اوصیای حضرت رسول اکرم (ص)".

^{۲۶۴} نهج البلاغه، ص ۱۳۶.

مگر نه آنست که، خداوند در کلام الله مجید می فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** (نساء/ ۵۹)، یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر [اوصیای پیامبر] را! مگر نه آنست که، مطابق روایات اسلامی، کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده؛ چنانچه در احادیث مذکور است: **"قال النبي صلى الله عليه و اله: من مات و لم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية"**^{۲۶۵}. آیا مؤمنان پس از در گذشت پیامبرشان دیگر احتیاج به هدایت نداشتند؟ آیا جائز بود که پیروان و مؤمنین پس از وفات پیامبرشان سرگردان رها شده و یا بعضاً به خلافت یک نفر ناحق سر سپرند؟ آیا رواست که حق پوشیده و مستور ماند؟ چرا اسامی امامان جزء حقایق افشا شده برای همگان نبود؟^{۲۶۶}

نکته دیگر آنکه، از ابی حمزه ثمالی روایت شده است که امام محمد باقر (ع) فرمود: " بنا بود در سال هفتاد هجری قائم ظاهر گردد؛ وقتی که امام حسین (ع) کشته گردید غضب الهی بر اهل زمین شدت نمود پس آن را تا به صد و چهل سال تأخیر نمود و ما آن را به شما خبر دادیم شما آن را پنهان ننموده فاش نمودید ... پس از این جهت خداوند عالم آنرا از این وقت تأخیر نمود و بعد از این دیگر خدای تعالی وقتی در خصوص آن

^{۲۶۵} تفسیر القرآن الکریم (الثمالی)، ص ۸۰.

^{۲۶۶} در کتاب "مکتب در فرآیند تکامل" مذکور است: " اختلافات زیادی در خصوص مسأله جانشینی امامان در شیعیان رخ داد که باعث پدیداری فرقه های بیشماری شد که هر فرقه دنباله رو یک مدّعی امامت بودند ... وانگهی فهرست اسامی مبارکه ائمه اطهار جزء حقایق افشا شده برای همگان نبود بلکه به هر دلیل، جزء اسراری بود که فقط برخی از محرمان درگاه امامت و رازداران پیشگاه ولایت بر آن آگاه بودند و لذا در برخی از آن احادیث شریفه، امام یا راوی اول حدیث به شخص بعد توصیه می کند که آن را به صورت رازی پنهان نگاه دارد و به مردم بازگو نکند تا آن که مشیت الهی به افشای آن تعلق گیرد ... حتی فردی مانند زرارة بن اعین که از بزرگ ترین دانشمندان و فقیهان شیعه در قرن دوم بود، نمی دانست کدام یک از فرزندان امام صادق (ع) جانشین آن حضرت خواهد بود ... و یا حضرت هادی (ع) در پاسخ اصحاب خود که با اصرار و الحاح نام جانشین ایشان را می پرسیدند بیان آن را بر اساس روایات متعدد منقول در کافی به بعد موکول می کنند" (مکتب در فرآیند تکامل، صص ۱۹۶ - ۱۹۹).

امر به ما خبر نداده"^{۲۶۷}. آیا خداوندی که امر قائم را به بیش از هزار سال به تأخیر می اندازد، نمی تواند همان امر را، نظر به ضعف خلق و ملاحظه حکمت و مصلحت و مدار و مماشات با آنان، ۳- ۴ سال دیرتر به طور علنی و عمومی ظاهر و آشکار نماید؟ چطور آن تأخیر اولی قابل توجیه است و این یکی نه! و هزاران آیا و اگر دیگر. حضرت بهاءالله می فرماید: **احب الاشیا عندی الانصاف!**

باری، از حضرت بهاءالله در لوحی مذکور است: " " تفکر فرمائید که سبب چه بوده که در ازمنه ظهور مظاهر رحمن اهل امکان دوری می جستند و بر اعراض و اعتراض قیام می نمودند؛ اگر ناس در این فقره که از قلم امر جاری شده تفکر نمایند جمیع به شریعه باقیه الهیه بشتابند و شهادت دهند بر آنچه او شهادت داده و لکن حجابات اوهام انام را در ایام ظهور مظاهر احدیه و مطالع عزّ صمدانیه منع نموده و می نماید چه که در آن ایام حقّ به آنچه خود اراده فرموده ظاهر می شود نه به اراده ناس چنانچه فرموده: **أ فُكُلَمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ**^{۲۶۸}. البته اگر به اوهام ناس در ازمنه خالیه و اعصار ماضیه ظاهر می شدند احدی آن نفوس مقدّسه را انکار نمی نمود. مع آنکه کل در لیالی و ایام به ذکر حقّ مشغول بودند و در معابد به عبادت قائم مع ذلک از مطالع آیات ربّانیه و مظاهر بیّنات رحمانیه بی نصیب بودند چنانچه در کتب مسطور است ... مثلاً در ظهور مسیح جمیع علمای عصر مع آنکه منتظر ظهور بودند اعراض نمودند و حنّان که اعلم علمای عصر بود و همچنین قیافا که اقاضی القضاة بود حکم بر کفر نمودند و فتوای قتل دادند. و همچنین در ظهور رسول روح ما سویه فداه، علمای مگه و مدینه در سنین اولیه بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و نفوسی که ابداً اهل علم نبودند به ایمان فائز شدند. قدری تفکر فرمائید بلال حبشی که کلمه ای از علم نخوانده بود به سماء ایمان و ایقان ارتقا نمود و عبد

^{۲۶۷} ولی ارومیه: ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار علامه مجلسی، ص ۴۰۹.

^{۲۶۸} آیه ۸۷ سوره بقره؛ یعنی آیا چنین نیست که هر زمان، پیامبری چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید(و از ایمان آوردن به او خودداری نمودید)؛ پس عده‌ای را تکذیب کرده، و جمعی را به قتل رساندید!؟

الله اَبی که از علما بود به نفاق برخاست؛ راعی غنم به نفحات آیات به مقرر دوست پی برد و به مالک امم پیوست و صاحبان علوم و حکم ممنوع و محروم؛ اینست که می فرماید: **حَتَّىٰ يَصِيرَ اَعْلِيكُمْ اَسْفَلَكُمْ و اَسْفَلَكُمْ اَعْلِيكُمْ**"^{۲۶۹}.

این نوشته را با ذکر مطلبی از رساله پولس نبی به پایان می رسانیم که چگونه طلعات مقدسه الهی برای تبلیغ نفوس نهایت مدارا و مماشات را بکار برده تا شاید خلق هدایت یابند؛ چنانچه، در رساله اول پولس نبی به قرننثیان، باب ۹، آیات ۱۹ – ۲۳ آمده است: " اگر چه کاملاً آزادم و برده کسی نیستم، خود را غلام همه ساخته ام تا به وسیله من عده زیادی به مسیح ایمان آورند. برای این منظور وقتی با یهودیان هستم مانند یک یهودی زندگی می کنم و وقتی بین کسانی هستم که تابع شریعت موسی هستند مانند آنها رفتار می کنم. و برای این که غیر یهودیان که شریعت موسی را ندارند به مسیح ایمان آورند هم‌رنگ آنان شدم. همچنین در میان افراد ضعیف مثل آنها ضعیف شدم تا به وسیله من به مسیح ایمان آورند. در واقع با همه هم‌رنگ شده ام تا به هر نحوی وسیله نجات آنها بشوم. همه این کارها را به خاطر انجیل انجام می دهم تا در برکات آن سهیم گردم".

^{۲۶۹} اقتدارات و چند لوح دیگر، صص ۲۳۵ – ۲۳۷.

کتاب شناسی

منابع امری:

- ۱- مجموعه آثار قلم اعلی، جلد ۱۸، دارالآثار ملی بهائیان ایران، ۱۳۲ بدیع.
- ۲- حضرت بهاءالله: ایقان، هوفمایم: مؤسسه ملی مطبوعات بهائی آلمان، ۱۹۹۸ میلادی، چاپ اول.
- ۳- حضرت بهاءالله: دریای دانش، دهلی نو، ۱۹۸۵ م، چاپ سوم.
- ۴- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهء اولی عزّ اسمہ الأعلی، ویلمت: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع.
- ۵- مجموعه توقیعات حضرت اعلی و بعضی مکاتبات مؤمنین اولیّه، در ۳۰ / ۲ / ۲۵۳۵ به عنایت آقای دکتر مهدی مهدوی (افغان) دریافت و پس از تهیه سواد عکسی اعاده یافت، لجنه ملی محفظه آثار و آرشیو امری.
- ۶- مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۵۳، ۱۳۳ بدیع.
- ۷- حضرت ولی امرالله: قرن بدیع، ترجمه نصرت الله مودّت، ۱۹۹۲ م، چاپ دوم.
- ۸- نبیل زرنندی: تاریخ نبیل، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری.
- ۹- کمال الدین بخت آور: مقامات توحید، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۴ م، چاپ دوم.
- ۱۰- محمد علی فیضی: حضرت نقطه اولی، لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۹۹۴ م.
- ۱۱- فاضل مازندرانی: اسرار الآثار، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، جلد دوم ۱۲۴ بدیع و جلد پنجم ۱۲۹ بدیع.
- ۱۲- فاضل مازندرانی: رهبران و رهروان در تاریخ ادیان، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳ بدیع.
- ۱۳- عبدالحمید اشراق خاوری: اقداح الفلاح، جلد اول، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع.
- ۱۴- عبدالحمید اشراق خاوری: پیام ملکوت، دهلی نو، ۱۹۸۵ م.
- ۱۵- عزیزالله سلیمانی: مصابیح هدایت، جلد ۷، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع.
- ۱۶- نصرت الله محمد حسینی: حضرت باب، دانداس- کانادا: مؤسسه معارف امری، ۱۹۹۵ م.

منابع دیگر:

- ۱۷- آشتیانی، میرزا احمد - شاگردان: طرائف الحكم یا اندرزهای ممتاز، تهران: کتابخانه صدوق، ۱۳۶۲ ش، چاپ سوم.
- ۱۸- آملی، سید حیدر: تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۲۲ ق، چاپ سوم.
- ۱۹- ابن قولویه: کامل الزیارات، نجف: نشر مرتضوی، ۱۳۵۶ ق، چاپ اول.
- ۲۰- ابوحمزه ثمالی، ثابت بن دینار: تفسیر القرآن الکریم (ثمالی)، بیروت: نشر دار المفید، ۱۴۲۰ ق، چاپ اول.
- ۲۱- اسلامی، محمد جعفر: شأن نزول آیات، تهران: نشر نی، ۱۳۸۳ ش، چاپ اول.
- ۲۲- اعتضاد السلطنه: فتنه باب، توضیحات و مقالات به قلم عبدالحسین نوائی، ۱۳۷۷ ش.
- ۲۳- افتخار زاده، محمود رضا: تاریخ سیاسی صدر اسلام، تهران: انتشارات رسالت قلم، ۱۳۷۷ ش، چاپ اول.
- ۲۴- الهامی، داود: الطرائف- ترجمه داود الهامی، قم: نشر نوید اسلام، ۱۳۷۴ ش، چاپ دوم.
- ۲۵- انصاریان، حسین: ترجمه قرآن (انصاریان)، قم: انتشارات اسوه، ۱۳۸۳ ش، چاپ اول.
- ۲۶- بحرانی، سید هاشم و سید هاشم رسولی محلاتی: الإنصاف فی النص علی الأئمة ع با ترجمه رسولی محلاتی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸ ش، چاپ دوم.
- ۲۷- بحرانی، سید هاشم: البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: نشر بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ ق، چاپ اول.
- ۲۸- بروجردی، سید محمد ابراهیم: تفسیر جامع، تهران: انتشارات صدر، ۱۳۶۶ ش، چاپ ششم.
- ۲۹- بیدهندی، باقری: گنج حکمت یا احادیث منظوم، قم: کتاب فروشی و نشر روح، ۱۳۶۳ ش، چاپ اول.
- ۳۰- تنکابنی، محمد بن سلیمان: قصص العلماء، به کوشش محمد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶ ش، چاپ دوم.

- ۳۱- جادالمولی، محمد احمد: قصه های قرآن، قم: انتشارات پژواک اندیشه، ۱۳۸۷ ش، ترجمه استاد مصطفی زمانی.
- ۳۲- جعفری، بهراد: احتجاج- ترجمه جعفری، تهران: نشر اسلامیه، ۱۳۸۱ ش، چاپ اول.
- ۳۳- جعفری، یعقوب: کوثر، قم: انتشارات هجرت، ۱۳۷۶ ش، چاپ اول.
- ۳۴- حرانی، ابن شعبه: تحف العقول عن آل الرسول ص، قم: نشر جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق، چاپ دوم.
- ۳۵- حسینی استرآبادی، سید شرف الدین علی: تأویل الآیات الظاهرة، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
- ۳۶- حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد: تفسیر اثنا عشری، تهران: انتشارات میقات، ۱۳۶۳ ش، چاپ اول.
- ۳۷- حسینی همدانی، سید محمد حسین: انوار درخشان، تهران: نشر کتابفروشی لطفی، ۱۴۰۴ ق، چاپ اول.
- ۳۸- خانی رضا / حشمت الله ریاضی: ترجمه بیان السعادة فی مقامات العبادة، تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام‌نور، ۱۳۷۲ ش، چاپ اول.
- ۳۹- خسروی، موسی: احتجاجات - ترجمه جلد چهارم بحار الانوار، تهران: انتشارات اسلامیه، ۱۳۷۹ ش، چاپ اول.
- ۴۰- خسروی، موسی: بخش امامت- ترجمه جلد هفتم بحار الانوار، تهران: نشر اسلامیه، ۱۳۶۳ ش، چاپ دوم.
- ۴۱- خوانساری، آقا جمال: دفاع از تشیع، بحثهای کلامی شیخ مفید (ره)، قم: انتشارات مؤمنین، ۱۳۷۷ ش، چاپ اول.
- ۴۲- دشتی، محمد: نهج البلاغة- ترجمه دشتی، قم: نشر مشهور، ۱۳۷۹ ش، چاپ اول.
- ۴۳- دوانی، علی: مهدی موعود- ترجمه جلد سیزدهم بحار، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۸ ش، چاپ بیست و هشتم.

- ۴۴- دیلمی، شیخ حسن: إرشاد القلوب إلى الصواب، قم: انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ ق، چاپ اول.
- ۴۵- ذکاوتی قراگزلو، علیرضا: اسباب النزول (ترجمه ذکاوتی)، تهران: نشر نی، ۱۳۸۳ ش، چاپ اول.
- ۴۶- رسولی محلاتی، سید هاشم: ارشاد- ترجمه رسولی محلاتی، تهران: انتشارات اسلامی، بی تاریخ.
- ۴۷- رسولی محلاتی، سید هاشم: صحیفه علویه، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۹۶ ش، چاپ سوم.
- ۴۸- روحانی علی آبادی، محمد: زندگانی حضرت زهرا علیها السلام (روحانی)، تهران: انتشارات مهام، ۱۳۷۹ ش، چاپ اول.
- ۴۹- ساعدی خراسانی، محمد باقر: ارشاد- ترجمه ساعدی خراسانی، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۸۰ ش، چاپ اول.
- ۵۰- سپهر، محمد تقی: ناسخ التواریخ، مجلد سوم از مجلدات قاجاریه، تهران: کتاب فروشی اسلامیّه، ۱۳۵۳ ش.
- ۵۱- سید رضی: نهج البلاغه، قم: نشر هجرت، ۱۴۱۴ ق، چاپ اول.
- ۵۲- سیوطی، جلال الدین: الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: نشر کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
- ۵۳- شریف لاهیجی، محمد بن علی: تفسیر شریف لاهیجی، تهران: دفتر نشر داد، ۱۳۷۳ ش، چاپ اول.
- ۵۴- شعرانی، ابو الحسن: ترجمه قرآن (شعرانی)، تهران: انتشارات اسلامیّه، ۱۳۷۴ ش، چاپ اول.
- ۵۵- شیخ صدوق: التوحید للصدوق، قم: نشر جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ ق، چاپ اول.
- ۵۶- شیخ صدوق: کمال الدین و تمام النعمه، تهران: نشر اسلامیّه، ۱۳۹۵ ق، چاپ دوم.
- ۵۷- شیخ طوسی: الغیبه، مؤسسه معارف اسلامی قم، ۱۴۱۱ ق.
- ۵۸- صدرالمتألهین محمد بن ابراهیم: تفسیر القرآن الکریم (صدرا)، قم: انتشارات بیدار، ۱۳۶۶ ش، چاپ دوم.
- ۵۹- صفار، محمد بن حسن بن فروخ: بصائر الدرجات، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی قم، ۱۴۰۴ ق.

- ۶۰- طالقانی، سید محمود: پرتوی از قرآن، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲ ش، چاپ چهارم.
- ۶۱- طباطبایی سید محمد حسین: المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق، چاپ پنجم.
- ۶۲- طبری، محمد بن جریر: تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳ ش، چاپ سوم.
- ۶۳- طیب، سید عبد الحسین: أطيّب البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۷۸ ش، چاپ دوم.
- ۶۴- عاملی، ابراهیم: تفسیر عاملی، تهران: انتشارات صدوق، ۱۳۶۰ ش.
- ۶۵- عطاردی، عزیز الله: اخبار و آثار حضرت امام رضا علیه السلام، تهران: انتشارات کتابخانه صدر، ۱۳۹۷ ق، چاپ اول.
- ۶۶- عطاردی، عزیز الله: ایمان و کفر- ترجمه الإیمان و الکفر بحار الانوار، تهران: انتشارات عطارد، ۱۳۷۸ ش، چاپ اول.
- ۶۷- غفاری، محمد جواد: غیبت نعمانی- ترجمه غفاری، تهران: نشر صدوق، ۱۴۱۸ ق، چاپ دوم.
- ۶۸- غفاری مازندرانی، نظام الدین احمد: احتجاج- ترجمه غفاری مازندرانی، تهران: نشر مرتضوی، بی تاریخ، چاپ اول.
- ۶۹- قراننتی، محسن: تفسیر نور، تهران: نشر مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳ ش، چاپ یازدهم.
- ۷۰- قمی، حاج شیخ عباس: مفاتیح الجنان، ترجمه سید احمد طیبی شبستری، انتشارات علمیه اسلامی، ۱۳۶۸ ش، چاپ چهارم.
- ۷۱- قمی، علی بن ابراهیم: تفسیر قمی، قم: دار الکتاب، ۱۳۶۷ ش، چاپ چهارم.
- ۷۲- کاشانی، ملا فتح الله: تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران: نشر کتابفروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶ ش.
- ۷۳- کاشانی، ملا فتح الله: خلاصه المنهج، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۳ ق.

- ۷۴- کاویانپور، احمد: ترجمه قرآن (کاویانپور)، تهران: سازمان چاپ و انتشارات اقبال، ۱۳۷۸ ش، چاپ سوم.
- ۷۵- کرمانی، حاج محمد کریم خان: ارشاد العوام، چاپخانه سعادت کرمان، ۱۳۸۰ ق، جلد سوم و چهارم در یک مجلد، طبع چهارم.
- ۷۶- کرمانی، حاج کریم خان: ارشاد العوام، طبع بمبئی، ۱۲۷۱ ق.
- ۷۷- کشی، محمد بن عمر: رجال الکشي، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش.
- ۷۸- کلینی: الکافي، تهران: نشر اسلامیه، ۱۳۶۲ ش، چاپ دوم.
- ۷۹- کمره‌ای، محمد باقر: آداب معاشرت- ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، تهران: نشر اسلامیه، ۱۳۶۴ ش، چاپ اول.
- ۸۰- کمره‌ای، محمد باقر: گنجینه معارف شیعه- ترجمه کنز الفوائد و التعجب، تهران: چاپخانه فردوسی، بی تاریخ، چاپ اول.
- ۸۱- نجفی اصفهانی، شیخ محمد تقی آقا: عیون أخبار الرضا ع- ترجمه آقا نجفی، تهران: انتشارات علمیه اسلامیه، بی تاریخ، چاپ اول.
- ۸۲- نجفی یزدی، سید حسین: سال ظهور یا علائم حتمی قیام، قم: انتشارات ناظرین، ۱۳۸۵ ش، چاپ دوم.
- ۸۳- نعمانی، محمد بن ابراهیم: الغیبة للنعمانی، تهران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ ق، چاپ اول.
- ۸۴- مترجمان: ترجمه تفسیر طبری، تهران: انتشارات توس، ۱۳۵۶ ش، چاپ دوم.
- ۸۵- مترجمان: ترجمه تفسیر جوامع الجامع، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ ش، چاپ دوم.
- ۸۶- مترجمان: ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات فراهانی، ۱۳۶۰ ش، چاپ اول.
- ۸۷- مجتبیوی، سید جلال الدین: ترجمه قرآن (مجتبیوی)، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۷۱ ش.
- ۸۸- مجلسی، محمد باقر: بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، لبنان: چاپ مؤسسة الوفاء بیروت، ۱۴۰۴ ق.

- ۸۹- مدرسی طباطبائی، سید حسین: مکتب در فرآیند تکامل، ترجمه هاشم ایزد پناه، تهران: کویر، ۱۳۸۶ ش، چاپ دوم.
- ۹۰- مسترحمی، سید هدایت الله: علل الشرائع- ترجمه مسترحمی، تهران: نشر کتاب فروشی مصطفوی، ۱۳۶۶ ش، چاپ ششم.
- ۹۱- مشایخ، فاطمه: قصص الأنبياء (قصص قرآن)، تهران: انتشارات فرحان، ۱۳۸۱ ش، چاپ اول.
- ۹۲- مصطفوی، حاج سید جواد: ترجمه اصول کافی، تهران: انتشارات علمیه اسلامی، بی تاریخ، چاپ اول.
- ۹۳- موسوی، سید المحدثین سید مهدی: تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم، تهران: مؤسسه انتشارات جمهوری، ۱۳۸۳ ش، چاپ پنجم.
- ۹۴- موسوی همدانی، سید محمد باقر: ترجمه تفسیر المیزان، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ش، چاپ پنجم.
- ۹۵- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد: مثنوی معنوی، به کوشش محمد رضا برزگر خالقی، بر اساس صحیح ترین متن نسخه قونیه ۶۷۷، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۴ ش، چاپ دوم.
- ۹۶- میرزا خسروانی، علی رضا: تفسیر خسروی، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۹۰ ق، چاپ اول.
- ۹۷- نوبختی، ابو محمد حسن بن موسی: فرق الشیعه نوبختی، ترجمه محمد جواد مشکور، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳ ش.
- ۹۸- ولی ارومیه، محمد حسن بن محمد: ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار علامه مجلسی، تهران: چاپ کتابفروشی اسلامی، جمادی الاولی ۱۳۷۹ ق.
- ۹۹- هدایت، رضاقلی: روضة الصّافی ناصری، مجلد دهم از مجلدات روضة الصّفاء، قم: حکمت، ۱۳۳۹ ش.